

# توران مستور

بها ۲۰ ریال

چهارشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۵۲

شماره ۱۳۳۸



↑ پر تأثیری از عشق‌ها، هنر  
و ماجراهای اسرار آمیز  
زندگی پیکاسو که در  
هیچ کجا نظیر آن را  
نخوانده‌اید ...

↓ ایرج مهدیان



گو گوش به ایران بازمی‌گردد ↑

هنرمندان برای شما، از آرزوهاشان سخن می‌گویند

کشف نامه‌های عا شقانه فرعون مصر ...





# اسرائیل از سازمان ملل اخراج میشود؟

## سرانجام يك درياسالار پير در مبارزات انتخاباتی رياست جمهوری تركيه پيروزشد

### سرانجام انتخابات رياست جمهوريها

از زمانی که ترکیه پس از قیام کمال پاشا ملقب به «آتاتورك» رژیم امپراتوری عثمانی را درهم نوردید و رژیم جمهوری را پذیرفت هیچگاه برای انتخاب رئیس جمهوری مانند آخرین بار انتخابات دچار اینهمه آشوب و تشنگی آراغ نشده بود و هیچگاه کار رأی گیری از نمایندگان دومجلس ترکیه مثل اینبار دشوار و سخت نشده بود زیرا برای انتخاب رئیس جمهوری قبلی ژنرال (چودت سونای) مدت ۲۵ روز ترکیه در پیامید بسر میبرد و نمایندگان دومجلس پانزده بار رأی دادند تا رئیس جمهوری جدید انتخاب شد.

رئیس جمهوری جدید يك درياسالار باز نشسته و عضو مجلس سناي تركيه است كه «فخری كورتورك» نام دارد و هفتادساله است و باین ترتیب يكبار دیگر كاندیدای ارتش برای احراز مقام رياست جمهوري بر سایر كاندیداها پيروز شد و در میان رؤسای جمهوري تركيه از آغاز جمهوري تا كنون تنها يك رئیس جمهوري غير نظامی بوده است كه او نیز (جلال بایار) بود و نباید فراموش كرد كه همین رئیس جمهوري بود كه در جریان قیام ارتش علیه زمامداری او، بازداشت و زندانی شد و بموجب رأی دادگاه معروف «یاسی آوا» نخست وزیر او «عدنان مندرس» وزیر خارجه او «فاتین زورلو» وزیر دارائی او «حسن پولاتكان» بدار آویخته شدند و خود او نیز تنها بعلت پیری از اعدام نجات یافت در حالیکه سایر رؤسای جمهوري تركيه (مصطفی كمال پاشا آتاتورك و عصمت انیونو كه قبل از او رياست داشتند و ژنرال جمال گورسل و ژنرال چودت سونای) كه بعد از او بر رياست جمهوري رسیدند در كار رياست جمهوري و سياست عاقبت بخیر شدند!

«فخری كورتورك» سناتور مستقل مجلس سنا با اکثریت ۳۶۵ رأی بر رياست جمهوري برگزیده شد و نا گفته نماند كه تهدیدهای ارتش (كه روز بپروزشديدتر میشد) به احزاب و گروههای مختلف سیاسی در بدست آمدن این ۳۶۵ رأی تأثیر كلی داشت زیرا در تركيه فرماندهان

ارتش قدرت كامل را در دست دارند و برای اینکه این قدرت كه امروزه تعیین كننده سياست و سر نوشت ملت ترك است بخطر نیفتد و با كاهش نيا به حفظ آن كمال لزوم دارد و این حفظ قدرت جز با انتخاب يك نظامی (ولو باز نشسته) بر رياست جمهوري امكان پذير نيست كما اينكه اينبار هم رئیس جمهوري يك نظامی است. تهدیدهای ارتش و از جمله پروازهای هواپیماها با صدای زیاد و ارتفاع كم بر فراز پارلمان هنگام رأی گیریها سرانجام سبب شد تا سه حزب بزرگ تركيه (عدالت جمهوري و يخواه خلق - اعتماد) ملی جلسه مشتركی تصميم گرفتند برای پایان دادن به بحران و «حفظ ظاهر» بر رياست جمهوري فخری كورتورك موافقت كنند و حتی «سلیمان دمیرل» نخست وزیر سابق تركيه كه رهبر حزب عدالت است (حزب عدنان مندرس) گفته بود (ما بجائی رسیده بودیم كه برای مابدست آوردن نتیجه از خود نتیجه مهمتر بود)

غیر از تركيه، يك كشور آسیائی دیگر نیز در هفته ای كه گذشت رئیس جمهوري تازه ای یافت و آن كشور (اسرائیل) بود منتها در اسرائیل تنها يكبار برای رياست جمهوري رأی گرفتند و در نتیجه يك پروفیسور فیزیكدان بنام «افرائیم كات چالاسكى» با ۶۶ رأی موافق در مقابل ۴۱ رأی مخالف از حزب كارگر اسرائیل بر رياست جمهوري رسید و پس از (حئیم و این مان - اسحق بن زوی - نالمان شازار) چهارمین رئیس جمهوري اسرائیل شد.

### حمله اسرائیل به لبنان

ماجرا، از شهر نيكوزيا آغاز شد، پایتخت كشور جزیره ای قبرس كه خود مدتهاست درگیر يك سلسله مناقشات و مبارزات خونین سیاسی میان دسته های مختلفی است كه قصد نابودی استقلال قبرس را دارند ولی اینبار كشتار و جنگ واقعی بین دسته های قبرسی نبود بلكه اعراب و اسرائیل با يكدیگر درآویختند و مثل هربار دیگر بعلت وجود اختلافات

فر اوان میان اعراب به پيروزی اسرائیل و كشتار واقعی قداكاران عرب پسایان یافت.

چند كوماندهوی عرب در قرو دگاه نيكوزيا در صدد ربودن يك هواپیمای ال - عال متعلق به شركت هواپیمائی اسرائیل برآمدند و با وجوديكه نقشه خود را برای ربودن هواپیما و بردن آن به لیبی و سپس انفجار آن بخوبی پیاده كردند ولی در آخرین لحظات بعلت هوشیاری و بیداری مأموران انتظامی اسرائیل كه هر آن مترصد بر و زو قایمی آنچنان هستند نقشه آنان با شكست روبرو شد... تعدادی از چریكها كشته شدند چند تن مجروح شدند و هواپیما آسیب دید و همین امر سبب شد تا دولت اسرائیل همانطور كه قبلا هم متذکر شده بود برای تلافی در صدد حمله متقابل بر آید و كشتار فدائیان در بیروت از همینجا سرچشمه گرفت.

فردای روز شكست نقشه كوماندهوهای عرب برای ربودن هواپیمای ال عال در قرو دگاه نيكوزيا تعدادی از كوماندهوهای ورزیده و تعلیم دیده اسرائیلی به بیروت پایتخت لبنان حمله كردند و این حمله از عجیب ترین و بیجا كانه ترین حملات انتقامی اسرائیل علیه كوماندهوهای عرب بود زیرا اسرائیلی ها درست مثل آنكه در كشور خود و تحت حمایت مأموران امنیتی اسرائیل مأموریت خود را انجام می دهند سوار تو میمل هائی شدند كه در ساحل بیروت انتظار آنان را می كشید و از قبل برای آنها كرایه شده بود.

مأموران اسرائیلی، بر اساس نقشه دقیقی كه تهیه كرده بودند، با مسلسل و نارنجك به مراکز فدائیان عرب حمله كردند و با آسانی و راحتی خانه های رؤسای الفتج را ویران كردند و سه تن از آنان را بقتل رساندند كه عبارت بودند از (یوسف نجار - كمال ناصر - عدوان) و علاوه بر این سه تن كه از جمله رهبران درجه اول سازمان الفتج محسوب میشدند، عده دیگری از فلسطینی ها و چند تن از مأموران انتظامی لبنانی و سوری نیز هدف گلوله های اسرائیلی ها واقع شدند و بجا افتادند... سپس، بسدن اینکه كوچكترین تلفاتی داده باشند، بهمان ترتیب بكشور خود مراجعت كردند و آنگاه ژنرال «داوید العازار» رئیس ستاد كل ارتش اسرائیل به كشورهای عرب اخطار كرد كه این، فقط يك پسادآوری كوچك بهمه دولتهای عربی است كه قصد جنگ با اسرائیل را دارند و هدف آنست كه بدانند در هیچ

جنگی بر اسرائیل پيروز نخواهند شد چه این جنگ مثل جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل باشد و چه بصورت منفجر كردن خانه سفیر در قبرس و یا كشتار و رزكشان اسرائیلی در مونیخ.

در حال حاضر، اعراب و مخصوصاً فلسطینی هائی كه قصد آزاد كردن فلسطین را از اشغال نیروهای اسرائیلی دارند، بجای آنكه نیروهای خود را برای انجام نقشه های خود متشكل كنند، يكديگر را متهم میکنند و مخصوصاً الفتج مدعی است دولت لبنان علیرغم آنكه صائب سلام نخست وزیر آن استعفا كرده است، با اسرائیلی ها برای نابودی رهبران الفتج همکاری و هم دستي داشته است و انجام همه تسهیلات برای اجرای مأموریت كشتار رهبران الفتج، بخوبی مؤید این نظریه است.

### امكان اخراج اسرائیل از سازمان ملل

عدم اعتنای اسرائیل به مقررات منشور ملل متحد و قطعنامهائی كه از طرف سازمان ملل علیه اسرائیل در باره محكومیت اعمال اشغالگرانه آن كشور در سرزمینهای عربی صادر شده است، سبب شده است تا شوروی برای بدست آوردن دل اعراب و علیرغم سياست ایالات متحده آمریکا در خاور میانه عربی و مالك عربی شمال آفریقا از فرصت استفاده كند و اخراج اسرائیل را از سازمان ملل متحد پیشنهاد نماید.

در دومین روز بحث فوق العاده شورای امنیت سازمان ملل متحد، نماینده دولت اتحاد جماهیر شوروی آقای یاكوب مالك (كه او را نباید با سیاستمدار اندونزی آدام مالك اشتباه گرفت) در باره بحران تازه خاور میانه و حمله اسرائیل به لبنان و قتل عام رهبران الفتج اعلام كرد كه علاج كار مطرود و مقسروك گذاشتن كشور متجاوز یعنی اسرائیل از سازمان ملل متحد است و تا این كشور یاغی اشغالگر از سازمان ملل متحد اخراج نشود، تنبیه نخواهد شد و الامم محكوم كردن اسرائیل، مثل سایر محكومیت های قبلی آن كشور چندان مؤثر نخواهد بود.

البته، این نحوه سخن گفتن نماینده شوروی بدفاع از اعراب كه مظلوم واقع شده اند علیه اسرائیل قسمتی از دیپلماتی «تجیب» اعراب است كه در یکی دو سال اخیر شدت بیشتری یافته است و چون اسرائیل، بانكای ایالات متحده آمریکا بقیه در صفحه ۵۸



ابرهای تردید از میان می‌روند

جوانان وارد گود میشوند

# پیروزی شگفت‌انگیز

در صورت پیروزی بر مالزی، حضور ایران تاملر حله

نیمه نهایی، حتمی است...

حسن روشن، خورشیدی فروزان در جمع جوانان

ایران ...

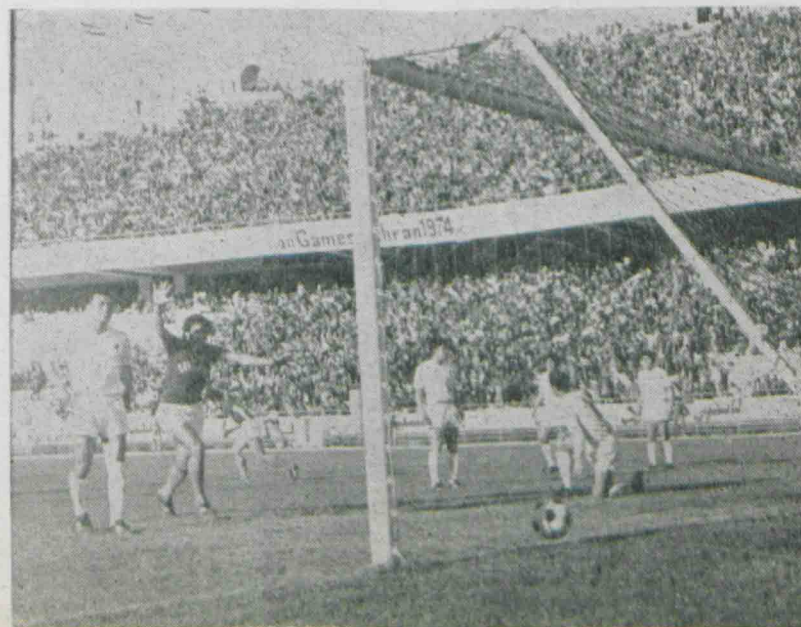
ارزیابی جوانان در مقابله  
با ژاپن

|       |                 |
|-------|-----------------|
| ***   | حسین راغفر      |
| ***** | اسماعیل نوربخش  |
| ***** | مسوح مسیح‌نیا   |
| ***   | سعید باغوردانی  |
| ***   | مهدی دینورزاده  |
| ***** | محسن مصباح‌ذاری |
| ***** | حسین نکارش      |
| ***   | محسن یوسفی      |
| ***   | هادی نراقی      |
| ***   | پرویز مظلومی    |
| ***** | حسن روشن        |

بالاخره با همه نگرانی‌هایی که پس از دیدار آزمایشی جوانان و تیم معلوم الحال ساووپولوی برزیل بخاطر کیفیت نامطلوب جوانان در آن دیدار بوجود آمده بود تیم ملی جوانان برای اولین دیدار خود در پانزدهمین دوره مسابقات قهرمانی جوانان آسیا با تیم ملی جوانان ژاپن وارد گود شد و با شادی بسیار شاهد درخشش امیدوارکننده آنان و رفع ابرهای تردیدی بودیم که تا قبل از انجام این دیدار گفتم وجود

ایران خودی نشان دهند .  
بچه‌هایی که خوشبختانه آنقدر غیرت و جنگندگی و روح تمصب و میهن‌پرستی در آنهاست که رسالت امروز خویش را بعنوان نماینده همه جوانان این سرزمین درک میکنند و تلاش تحسین‌برانگیز و زیبایی آنان در مقابله با اولین حریف یعنی ژاپن گواه این مدعاست .

بهر حال ایران در اولین دیدار ۰ - ۲ ژاپن را شکست می‌دهد که این پیروزی را باید بحساب درخشش یکایک جوانان و بخصوص گوهر تابناک خط حمله جوانان حسن روشن گذاشت که او بی‌تردید ستاره بی‌چون و چرای میدان بود و چنان ظاهر شده که همه حاضران در استادیوم، همه آنها که از تلویزیون شاهد این مسابقه بودند و همه آنها که رادیو وسیله ارتباطشان بود از شوق داشتن چنین نوجوان رشیدی بخوشی بالیدند . روشن هر آنچه اراده کرد در زمین انجام داد و هر دو گل ایران را نیز با مهارتی ستایش‌انگیز ساخت و در



و این لحظه‌ای است که اولین گل ایران بثمر رسید

اختیار مظلومی و یوسفی گذاشت تا بشمر برسانند و بالا تر از همه آنقدر روح همکاری و گذشت در او وجود داشت که هرگز در پی گل زدن و تلک‌روی نکرد و صمیمانه آرزو مندیم این چنین حس همکاری و گذشت در همه دیگر یاران جوان او نیز به‌همین ترتیب و با همین کیفیت نیکو در مسابقات آینده تیم جوانان شاهد باشیم .  
بهر تقدیر ایران قدم اول را استوار برداشت و تقریباً حضور خویش را در یک‌چهارم نهایی مسجل ساخت چه آنکه میدانیم قبل از گروه ایران تیم‌های ژاپن، مالزی و سوریه بودند که با غایت سوریه تعداد این گروه به سه تیم رسید و ایران با شکست ژاپن و بدست آوردن ۲ امتیاز ازین دیدار تنها محتاج یک مساوی با مالزی است که با سه امتیاز از گروه خویش بالا بیاید و خاطر نشان سازیم که این گفته بدلیل آن نیست که مساوی با مالزی را شایسته تیم جوانان خویش بدانیم چه آنکه با آنچه در روز نخست از تیم ملی جوانان دیدیم پیروزی بر مالزی را نیز برای خویش طبیعی و عادی میدانیم و حریفان جدی رادر نام‌های کره جنوبی و برمه جستجو میکنیم که کار حقیقی را باید جلو آنها انجام دهیم .

اما وضعیت تیم‌ها را بدینست مروری کنیم . در گروه الف تیم‌های کره جنوبی هند - لبنان - بحرین حضور دارند که شانس مسلم این گروه را باید از آن کره جنوبی دانست و باقی میماند هند، لبنان، بحرین که یک تیم از بین آنها شانس حضور در یک‌چهارم نهایی پیدا میکند و ظاهراً باید شانس هند و لبنان را بیشتر از بحرین دانست .

در گروه ب نیز تیم‌های برمه، پاکستان، عربستان سعودی - اندونزی حضور دارند که باز حضور برمه در یک‌چهارم نهایی کاملاً طبیعی جلوه میکند و باقی میمانند پاکستان - عربستان و اندونزی که در میان این سه تیم نیز ظاهراً اندونزی شانس حضورش بسیار بیشتر از





● اعضای تیم ملی جوانان که تیم ژاپن را شکست دادند



از: احمد رضا بهارلو

# ز جوانان، در برابر ژاپن

## خبرها و نکته‌ها

### گاف‌های قابل توجه!

● قبل از آغاز مسابقه ایران و ژاپن آقای قره‌گوزلو نیز برنامه‌ای بنام برنامه ورزشی ترتیب داده بودند که طی آن با کسانی که بنحوی در این دیدارها نقشی دارند صحبت شد. خوب بگذریم که مرتباً تأکید میشد که نیمساعت دیگر مسابقه شروع میشود (که یعنی برنامه زنده !!!) و عجیب آنکه از اول برنامه یعنی از ساعت ۳ تا آخر برنامه یعنی ۳:۴۵ باز هم مرتباً گفته میشد که نیمساعت دیگر مسابقه آغاز میشود. بهر حال کاری باین جای قضیه نداریم اما آقای قره‌گوزلو بعد از آنکه از صحبت با افراد تیم جوانان و کمک مربی تیم فراموشی مقدار زیادی راجع به تکنیک و تاکتیک صحبت کرد و بعد گفت: تیم ایران در اینجا یعنی در تهران باید پیروز شود چون از آوانتاژ زمین و تماشاگر و... دآوری؟! برخوردار است.

و فی الواقع که آ بادمان گردید با این کلمه آوانتاژ دآوری که در حقیقت معنای لری و ساده آن چنین است که بعلم ما در اینجا بخاطر حمایت از جانب داوران پیروز می‌شویم فی الواقع که بعضی گاف‌ها آنهم در تلویزیون دستخوش دارد و چه دستخوشی هم. ● و اما تلویزیون ملی (که قبلاً بگوئیم بخاطر توجه خاص ورزش و امکان دیدن مسابقاتی که در گذشته دیدنشان

آرزویی بود سخت سپاسگزارشان هستیم) قبل از دیدار ایران - ژاپن چند مرتبه صریحاً تأکید کرد که بخش مسابقه ایران و ژاپن در تهران فقط برای امروز است و در روزهای دیگر بهیچ وجه مسابقات از تلویزیون برای تهران پخش نمی‌شود. که دلیلش پرواضح است و همان حکایت کذائی که هر کس خواست فوتبال ببیند وجه را از جیب مبارک بیرون آورد و تشریف ببرد به ورزشگاه امجدیه یا آریامهر و مگر نه از فوتبال خبری نیست.

و اما این سؤال پیش می‌آید هنگامی که سال ورزش را اعلام میکنیم حق اینست بخاطر فروش بیشتر بلیط امکان گسترش و آگاهی از ورزش در خانواده‌ها را وسیله تلویزیون از آنان سلب کنیم؟

آیا مسابقات قهرمانی جوانان آسیا از جنبه انتفاعی تا این حد اهمیت دارد؟

اگر فی المثل فلان تیم حرفه‌ای آورده بودیم و مثلاً فلان قدر تومان قرار بود بآنها بدهیم بعد بخاطر در آوردن آن پول مسابقه را از تلویزیون پخش نمیکردیم حرفی بود و منطقی داشت اما برای مسابقات قهرمانی جوانان نیز چنین تصمیمی منطقیست؟ تماشاگر تلویزیون که شامل بچه و بزرگ و پیر و جوان میشود در حالیکه می‌تواند شاهد پخش دیدار مستقیم بازی‌های جام باشگاه‌های اروپا باشد این امکان را نباید داشته باشد که مسابقاتی را که در کشور خودش و در شهر خودش برگزار میشود ببیند و از این طریق آگاهی لازم را بیابد؟

جواب بعهد بزرگان!

برمالزی و بدست آوردن عنوان سرگروهی گروه (۵) حضور ما را تانیمه نهائی کاملاً محتمل خواهد ساخت. و اما مسابقاتی را که در این یک هفته شاهد خواهیم بود.

سه‌شنبه ۲۸ فروردین تایلند - هنگ‌کنگ (۴ بعد از ظهر امجدیه) - سه‌شنبه ۲۸ فروردین پاکستان - اندونزی (۵ بعد از ظهر امجدیه) - چهارشنبه ۲۹ فروردین برمه - عربستان (۳ بعد از ظهر امجدیه) - چهارشنبه ۲۹ فروردین لبنان -

بحرین (۵ بعد از ظهر امجدیه) - پنجشنبه ۳۰ فروردین کره - هند (۳ بعد از ظهر امجدیه) - پنجشنبه ۳۰ فروردین تایلند - سنگاپور (۴:۵ بعد از ظهر امجدیه) - جمعه ۳۱ فروردین برمه - پاکستان (۳ بعد از ظهر آریامهر) - جمعه ۳۱ فروردین ایران - مالزی (۴:۵ بعد از ظهر آریامهر) - شنبه ۱ اردیبهشت اندونزی - عربستان (۴ بعد از ظهر امجدیه) - شنبه ۱ اردیبهشت سنگاپور - هنگ‌کنگ (۵ بعد از ظهر امجدیه)

یاسنگاپور خواهد بود. یاسنگ‌کنگ و بدین ترتیب حضور تیم ایران در نیمه نهائی نیز کاملاً طبیعی جلوه میکند و در این دیدارهاست که باید کار حقیقی را نشان داد چه آنکه حریفان سخت‌ما یعنی کره جنوبی و برمه را احتمالاً در این دوره از مسابقات ملاقات خواهیم کرد. و روی این حساب با احتمال بسیار زیاد می‌توانیم حضور در نیمه نهائی را برای خویش طبیعی و منطقی بدانیم. و اما تیم ایران بخاطر غیبت سوریه و تاروژ جمعه که با مالزی آخرین بازی مقدماتی گروه (۵) را برگزار میکنند مسابقه در پیش ندارد و چنانکه اشاره شد پیروزی

تیم تازه برای افتاده عربستان و یاسنگستان است. در گروه ج نیز تایلند - سنگاپور هنگ‌کنگ حضور دارند که با سوابقی که از تایلند موجود است ظاهراً باید تایلند را نیز در یک چهارم نهائی ببینیم و حالا سنگاپور یا هنگ‌کنگ میماند که یکی شانس حضور در یک چهارم نهائی را از دیگری بگیرد و از آن خود کند. و اما در گروه د ایران - ژاپن و مالزی حضور دارند که ظاهراً با توجه به پیروزی ایران بر ژاپن حضور ایران نیز در یک چهارم نهائی مسلم است و در صورت پیروزی برمالزی میتواند سرگروه نیز باشد و در نتیجه در یک چهارم نهائی حریف ایران



# جنگال نامه‌های عاشقه

یکصد و پنجاه سال قبل مرد دانشمند لاغراندامی که ظاهراً مریض بنظر میرسید و در آکادمی هنرهای زیبای پاریس کار می کرد اعلام نمود که رمز خط هیروگلیف را کشف کرده است.

نام این دانشمند جوان فرانسوی (ژان فرانچین کامپولیون) بود. و پس از ۱۵ سال مطالعه و کوشش موفق گردید مطالبی را که روی (سنگ رشید) بخط هیروگلیف نوشته شده بود بخواند.

(سنگ رشید لوحه‌ای است که روی سنگ مرمر حک شده و در حومه شهر رشید پیدا شده است) داستان سنگ رشید که مبنای علمی بنام «اوزیپ تولوژی» گردید چنین است.

در دوران فرعون «تولومئوس» کشیش‌ها برای اینکه بیشتر مورد توجه فرعون قرار گیرند تصمیم می‌گرفتند بمناسبت ازدواج فرعون و انجام مراسم تاجگذاری لوح تیریکی تهیه نمایند و آن را به حضور فرعون تقدیم کنند.

با این تدبیر تصویر فرعون (تولومئوس) برای اولین بار در حالیه کشیش‌ها تاج بر او می‌گذارند تهیه می‌شود که این عمل در آن روزگار بسیار مهم و قابل توجه بود.

این لوحه که عبارت از یک سنگ مرمر سیاه است در روز تاجگذاری تقدیم می‌شود...

این نامه تیریکی به سه خط تهیه شده است. قسمت اولی در ۱۴ سطر با خط هیروگلیف است قسمت دوم ۳۲ سطر دموتیک است.

## کشف این نامه‌ها بوسیله یک جوان بیمار جنگالی براد انداخت...

## خطوط هیروگلیف افق جدیدی از تمدن را نمایان می‌سازد...

و ۳۴ سطر بقیه آن به خط یونانی است در آن روزگار هیروگلیف خط مقدس و مخصوص کشیش‌ها بود و دموتیک علامت و خط مردم عادی بشمار می‌رود و یونانی زبان مخصوص بزرگان و کاخ نشین‌ها بود در لوحه سنگی رشید نوشته‌ها و تصاویر با سلیقه خاصی درست شده نام فرعون تولومئوس و کلوپاترا به وضوح خوانده می‌شود.

لوحه (سنگ رشید) که به اسکندریه برده شده است در اثنای گذشت روزگار و تحویل و تحالی که در این منطقه پیش می‌آمد مانند کاخ‌های با عظمت و بتکده‌های معظم دخترانه‌های پرازجواهر و الماس به یغما می‌رود و بخصوص در حادثه طوفان‌شن که روی شهرهای مصر را می‌پوشاند لوحه سنگی رشید نیز صدها سال در زیر شن‌ها از نظر مردم جهان مخفی می‌ماند.

در سال ۱۷۹۹ هنگام لشکرکشی ناپلئون بناپارت به اسکندریه به تمام افراد قشون از افسر عالیه گرفته تا سرباز ساده دستور داده می‌شود در اطراف شهر با کمال دقت همه جا را کاوش و جستجو نمایند و هر کس هر چه پیدا می‌کند بدون دخل و تصرف تحویل شخص ناپلئون بدهد.

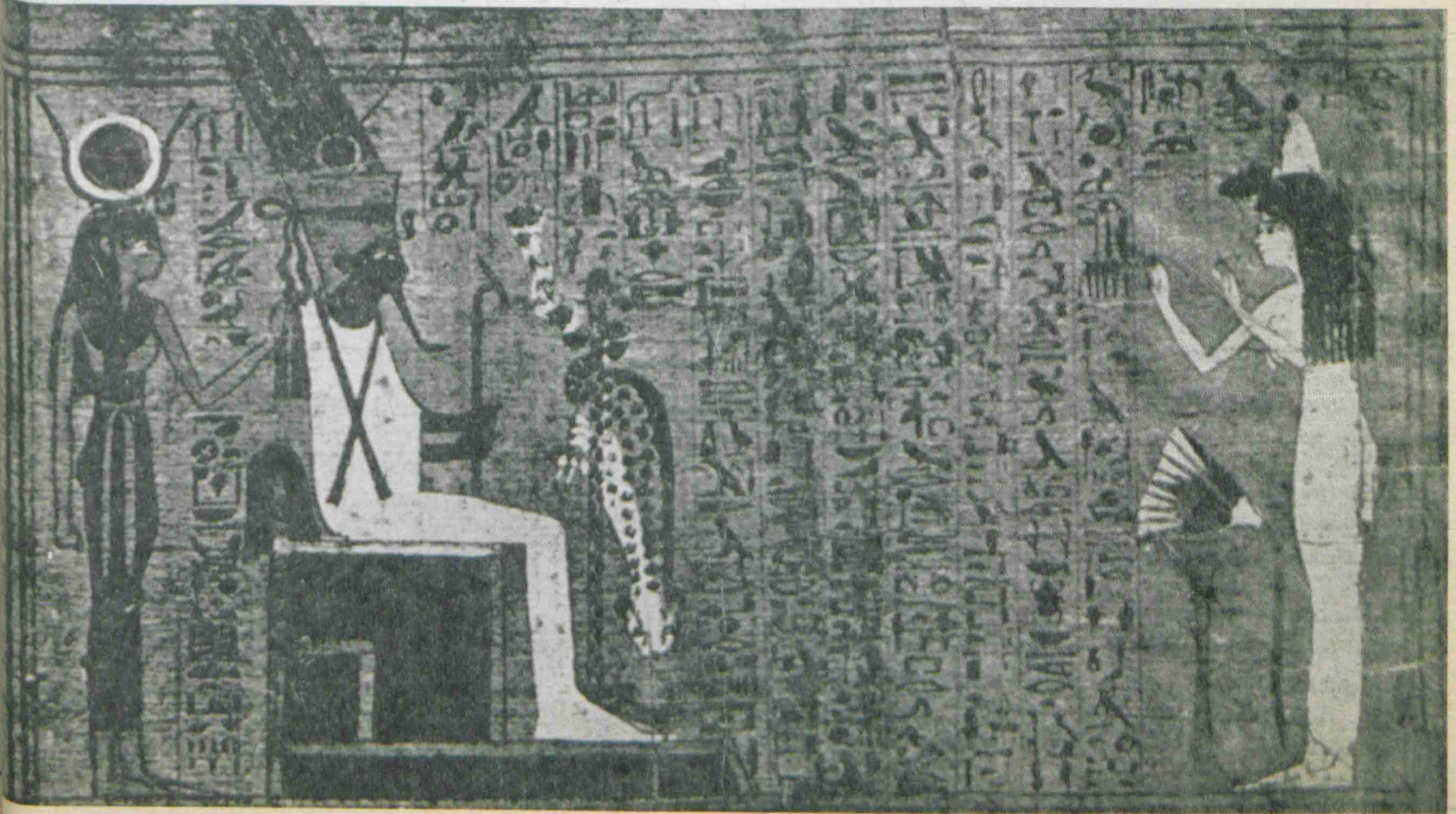
گروه‌های مختلف از مهندسين، دکوراتورها، سنگتراشان و دانشمندان تشکیل می‌شود و خود ناپلئون هم با متوسوبين و نزدیکانش يك گروه درست می‌کنند و به تحقیقات می‌پردازند.

در همان موقع يك گروهیان بنام بوکارت در حومه شهر رشید يك لوح سنگی پیدا می‌کند که رویش با خطوط مخصوصی نوشته بودند و پس از بررسی و تحقیق متوجه می‌شوند این همان لوحی است که ۱۹۹۵ سال پیش در مراسم تاجگذاری فرعون از طرف کشیش‌ها بعنوان ارمان تقدیم شده است.

## يك واقعه حیرت‌انگیز

۹ سال قبل از اینکه گروهان اردوی ناپلئون (سنگ رشید) را پیدا کنند در پاریس اتفاق عجیبی افتاد.

کشف این نوشته‌ها سالها برای دانشمندان مجهول بود. برای اولین بار يك دانشمند فرانسوی بنام کامپولیون نوشته این لوح را کشف کرد مضمون این نوشته تاریخ حضرت موسی تا زمان دعوت است و بر روی پاپیروس نوشته شد





# قلم فر اعدنه مصر...



ژان فرانچیز کامپولیون دانشمند فرانسوی زمانی که اسرار خط هیروگلیف را کشف کرد ۳۴ سال بیشتر نداشت



در مصر قدیم بزرگترین استادان نویسنده هیروگلیف بودند

بود و تا آنجا که می‌توانست به او کمک کرد اما حسودان در آنجا هم نتوانستند آرام به‌نشینند.

پس از چند ماهی زمینه کار را طوری فراهم ساختند که کامپولیون با تمام خیانت بوطن متهم شد و تبعیدش کردند.

وقتی اوضاع رو به راه شد فرانچیز کامپولیون سیاست را کنار گذاشت و از نو شروع بکار تحقیقاتی کرد و چون اینبار دنبالاه و خط سیر تحقیقات (یونگ) را برگزیده بود خیلی زود به نتیجه رسید و توانست حروف زیادی‌تری از لوح را کشف کند حتی علامات و نقطه‌ها با شماره‌های الفبا مطابق به‌رون آمد.

حالا دیگر راه راست و مستقیم شده و زمینه برای تحقیقات سایر دانشمندان بدست آمده بود.

فرانچیز با همان صبر و حوصله بکارهایش ادامه داد و بالاخره هم امتیاز کشف این رمز تاریخی نصیب خودش گردید و خط هیروگلیف هم بنام خود او ثبت شد. دانشمند جوان تاریخ‌دان فرانچیز کامپولیون در ۲۷ آوریل ۱۸۲۲ در آکادمی هنرهای زیبای پاریس اسرار خط هیروگلیف را فاش کرد و یک سر تمدن جهانی را که سالها مخفی مانده روشن ساخت.

این اقدام علمی فرانچیز مبدء علم جدیدی بنام (روزبپ‌تولوژی) گردید.

بقیه در صفحه ۵۵

کشف کند. حتی معلم فرانچیز که مدیر انستیتو مصر و ریاضی‌دان و تاریخ‌شناس قابل‌ی بود با همه کوشش و جدیت نتوانسته بود مطالب سنگ نوشته را بخواند. فرانچیز شب و روز به مطالعه پرداخت هنگامی که در سن ۱۷ سالگی برای تکمیل دوره تحصیلات عالی به پاریس رفت همچنان مشغول مطالعه و بررسی برای کشف رمز این لوح بود.

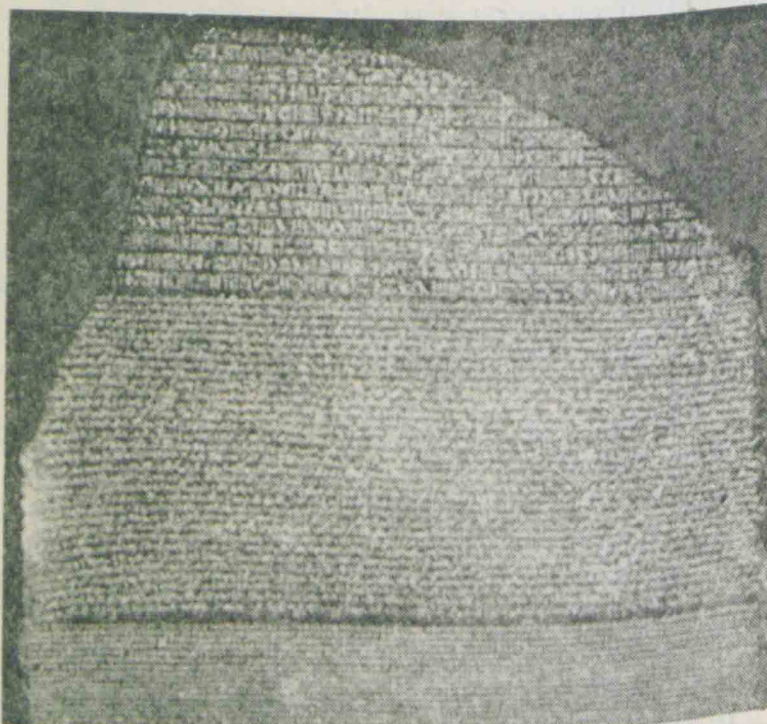
در این موقع کتابی بنام فراعنه که در مصر نوشته شده بود بدست او افتاد ... فرانچیز در اتاق کوچکش با اینکه وسائل لازم و غذای کافی نداشت،

یک نفر کتاب فروش بنام (ژاکودیس کامپالئون) دکتری را بپالین زنش که در بستر مرگ افتاده و هیچکس امیدی به زنده ماندن او نداشت می‌آورد.

دکتر پس از معاینه زن مریض او را توی یک تشک علفی می‌خواباند و یک لیوان شیر گرم به او می‌دهد و بیخ گوش شوهر می‌گوید:

— دوست عزیز هیچ ناراحت نشوید خانم شما خوب می‌شود و نامش در تمام دنیا بسر زبان‌ها می‌افتد و پس بچه‌ای به دنیا می‌آورد.

دکتر نه دارویی به زن مریض می‌دهد و نه صحبت



سنگ مشهور رشید صدها سال قبل در اسکندریه پیدا شد بعد مدت‌ها از آن خبری نبود تا اینکه در سال ۱۸۰۱ از موزه بریتانیا لندن سر در آورد ... اخیراً به‌مناسبت ورود انگلستان بیاز مشترک به موزه لور حمل شده است

دیگری می‌کند.

عجیب اینست که گفته دکتر به حقیقت می‌پویند مریضی که همه انتظار مرگش را می‌کشیدند خوب می‌شود و در سال ۱۹۷۰ پسری بدنی می‌آورد که اسم او را فرانچیز می‌گذارند.

خانواده فرانچیز کوچولو خیلی زود متوجه می‌شوند که فرزندشان بسیار باهوش است.

وقتی بچه به پنج سالگی می‌رسد کلمات را به خوبی می‌شناسد و نوشته‌های کتاب‌ها را می‌خواند در سن شش سالگی زبان لاتین را می‌آموزد بعداً نوز زبان یونانی و کلدانی را یاد می‌گیرد در سن ۱۲ سالگی تاریخ زندگی آدم تا کامپولیون را بصورت کتابی تدوین می‌کند.

تحقیقات روی (سنگ رشید) هم از کارهای فوق‌العاده این دوران زندگی فردنچیز است.

اهل سنگ در زمانی که ناپلئون از مصر خارج شد مقفود می‌شود پس از سال‌ها از موزه بریتانیا در انگلستان سر در می‌آورد.

کمی نوشته‌های روی سنگ که آن روزها در سرتاسر فرانسه پخش شده بود بدست فرانچیز می‌افتد. قبلاً در موقمی که فرانچیز ۹ ساله بود چیزهایی درباره این لوح از پدرش شنیده بود و میدانست که تا آن لحظه کسی نتوانسته مطالب این لوح سنگی را!

شب و روز کارش را دنبال می‌کرد. تنها آرزویش کشف رمز خط لوح سنگی بود زندگی و حیاتش را در راه کشف رمز اسرار انگیز (سنگ رشید) وقف کرده بود. چند نفر دیگر از دانشمندان که آنها هم در این زمینه فعالیت می‌کردند هر یک که موفقیت‌هایی بدست آورده بودند. مثلاً «آکربالت-سویی» توانسته بود کلمات یونانی را بخواند «توماس یونگ» انگلیسی هم ادعای کرد معنی کلمات «دموتیک» را پیدا کرده است ...

این سر و صداها برگ‌غیرت فرانچیز را بیدار کرد و به فعالیت خود افزود کوشش او بیشتر روی این قسمت بود که خط هیروگلیف را کشف کند و بالاخره توانست با جور کردن الفبای آن، اسرار نوشته‌ها را کشف نماید.

## از اسرار دولتی تا نامه‌های عاشقانه

در سال ۱۸۱۲ فرانچیز کامپولیون بسمت دبیر تاریخ دانشگاه «گرانویل» برگزیده شد. ضمن درس دادن از هر لحظه وقت خود برای پیدا کردن اسرار خط (هیروگلیف) استفاده می‌کرد این وضع تا زمانی که ناپلئون به گرانویل داخل شد ادامه داشت امیر اطور جوان کامپولیون را بحضور پذیرفت و دستور داد آثار او را با خرج دولت منتشر کنند.

ناپلئون از کامپولیون خیلی خوشش آمده



## صلح ناپایدار...

### از امروز آتش بس برقرار شد قلم راجرز خشک شده بود

● بعد از اینکه در ساعت ۱۸:۵۰ روز قرارداد آتش بس با امضای طرفین متخاصم جنگ ویتنام رسید، مقررات آتش بس از ساعت ۳:۵۰ صبح بوقت تهران در تمام جبهه‌های جنگ بموقع اجرا گذارده شد. جالب‌ترین واقعه‌ای که در موقع امضای قرارداد جداگانه بین امریکا و هائوئی رخ داد این بود که وقتی ویلیام راجرز قلم را برای امضای قرارداد بکاغذ آشنا کرد قلم خشک بود و ننوشت. راجرز که از این مورد واقعا ناراحت شده بود بمأمورین اطراف خود نگاه کرد و آنها قلم دیگر بدستش دادند.

در گیر و دار اعلام آتش بس جنگ ویتنام وقتی بنده خبر مربوط به خشک شدن قلم خود نویس ویلیام راجرز را نوی جراند یومیه قیچی میکردم «ناصر ایران دوست» نویسنده و مترجم زبردست مجله منتیاب «چوک» پرسید: می‌خواهی بنویسی این‌سکار سیاست انگلیسی‌ها بوده؟!

مخلص نیز همانطوریکه سرگرم جدا کردن خبر کلیشه شده پیوست بودم جواب دادم نه چنانم... صلیحی که از همان اول توش حرف در بیاد و قلم خود نویس یکی از نمایندگان طرفین بهنگام امضاء قرار داد خشک بشه نمیتونه «پایدار» باشه و حالا پس از گذشت دوسه ماه باشایماتی که در مورد پس ندادن عده‌ای از اسرای جنگی آمریکا شنیده میشود و ایضا ادعای

رادیو «هائوئی» مبنی بر حملات مجدد ویت کنگ به شهرهای ویتنام جنوبی میبیتم حدم چندان بی ربط نبوده! از قرار معلوم مثل اینکه جناب «کسینجر» با وجود کلی گرفتاری روزمره (ورفتن با جماعتی گرل فرند موبور و مومشکی و موخرمائی!) بایستی مجدداً برای خواباندن قائله راهی «سایکون» و کنفرانس صلح پاریس بشود!

ناگفته نماند در قدیم هم مرسوم بود چنانچه روز قصاص شمشیر جلاد مر بوطه ناخود آگاه «چوب» بشود دلیل آنست محکوم بی گناه میباشد و فوراً او را آزاد میکردند که البته عده‌ای از درخیمان حق و حساب دان شب قبل با گرفتن پول جانی از بستگان مجرم بموض شمشیر فولادین شمشیر تراشیده شده از چوب گردو توی غلاف مبارک فرو میکردند!

## خط کشی مدرن!



کما اینکه «ارشمیدس» دانشمند شهر یونانی هم برای زدن لیف و صابون (شاید هم مصرف دارو!) به گرمابه رفته بود اما در اثر فرو کردن لیف به داخل خزینه کشف کرد اشیاء وقتی درون آب قرار بگیرند اندازه وزن آب هم حجمشان سبک میشوند!

بهر حال آقای «سیدین» که برای گرفتن عکس گر اور شده پیوست مأموریت یافته بود تا چهارراه دروازه دولت قدم رنجه فرماید میگفت: بجان آقای پورنانی وقتی از توی دور بین این منظره (۱) را میدیدم در یک لحظه حس کردم بر بالای یکی از بله‌های هوایی ژاپن ایستاده‌ام و دارم به خیابانهای متقاطع توکیو نگاه میکنم!

ملاحظه فرمودید؛ حالا باز هم بگوئید مسئولین مربوطه میالغ حاصله از الصاق اوراق چریمه رادر راه امور عام المنفعه بمصرف نمیرسانند! به زخم کارهای اساسی نمونند!!

تا بحال هرچه کارشناس خارجی آورده ایم برای حل مشکل ترافیک بوده و بغیر از پرداخت فوق العاده دوری از مرکز (۱) مقادیری چلو کباب دبر که، بادو تا کوپیده اضافه و یه سیخ گوجه (۱) به آنان داده ایم تا با اصطلاح فکری برای راه بتدانهای معابر بکنند ولی بطور حتم این بار متخصصین آلمانی و فرانسوی وزاپنی و آرژانتینی بایستی برای دیدن دوره خط کشی مدرن (سیستم چمن در قیچی، یاقی قاز ۱) به تهران بیایند و میالغی نیز بابت شهریه دریافت دارند!

البته خط کشی فعلی قسمتی از خیابان شاهرضا (خصوصاً از لاله زار نو تا تقاطع سعدی شمالی و «روزولت») بملت خمیس بودن رنگ و عبور اتومبیل ها بصورت نوظهوری که در عکس مشاهده میفرمائید در آمده ولی بهر حال چون این نوع خط کشی در هیچیک از شهر های دنیا مورد استفاده قرار نگرفته حق ابتکارش بمامورسد!



## ارزانی

و

## فراوانی!

راستش ابتدا میخواستم بالای این مطلب تیتر بزنم، «سالی که نکوست از بهارش پیداست» ولی یادم افتاد در دو شماره قبل (مطلب و فورخا کروه در خیابان بوذرجمهری غربی) از این «تیتر» استفاده کرده‌ام!

بهر حال پس از پانزدهمین آمدن قیمت جو در گرگان (آنهم پوپی ۴۵ ریال، مفت و الهه)



عده‌ای بهانه گیر که مدام در صد دایجاد بلوا هستند به این عنوان که حوائج ضروری فقط غلات نیست و بایستی سایر حوائج نیز ارزان بشود قصد سم پاشی داشتند ولی درج خبر «بازار شیر در تهران گرم شد» در یکی از روزنامه‌های خبری عصر و پشت بندش چاپ و پخش یکی از لجنات فروشی‌های مشهور (ارائه سه چهارم سینه) آنها را سرچایشان نشانده و حضرات بمحض اینکه متوجه شدند بغیر از غلات فرآورده‌های شیری (!) نیز فراوان شده بی سروصدا ماسرها را کیسه کردند!

با این تر تیب چنانچه حیوانات و پوشاک نیز فراوان بشود با توجه به رابطه معکوس «عرضه» و «تقاضا» مشکل اساسی مبارزه با گران فروشی حل شده فقط باقی میماند کرایه مسکن و مخارج دار و وهزینه اسم نویسی و بالا بودن حق ویزیت پزشکان (اعم از حاذق و غیر حاذق!) که تصدیق میفرمائید از حوائج چندان ضروری نمیشد!

## نابغه بزرگی که به رخت خواب نیز توجه داشت!

مرده پُرس است هستند و قدر مسلم «پیکسو» نیز از این قاعده مستثنا نخواهد بود. واله بخدا اگر مرحوم «فروغ فرخزاد» الساعه در قید حیات بود و شعرهای بهتری هم میگفت هیچ سردبیری حاضر به چاپ آنها نمیشد!

همینطور سایر مرحومین که پس از مرگ حتی از مرز نابغه و فیلسوف و دانشمند هم گذشتند!

خلاصه کلام اینکه در میان چاپ عکس و تفصیلات مربوط به «پیکسو» با معرفی آثار منتشر شده و منتشر نشده این نقاش فهم اثر کلیشه‌شده پیوست (مردی که دارد با تمام وجود بطرف مربوطه عرض اُرادت میکند!) ناخودآگاه توجه نگارنده را جلب کرد.

البته نه بخاطر احساسات پاک و بی آرایش طرف روئین یا فیکور بی تفاوتانه علمای مخدعه. بلکه در مورد تشابه فکری آن مرحوم با پاره‌ای از سازندگان فیلم فارسی که برای رخت خواب دو نفره و اعمال رختخوابی بیش از سایر مسائل اجتماعی اهمیت قائل هستند! خداوند پیام‌رزد تمام اسیران خاک را... بلند بکین الهی آمین.



خاموش شدن چراغ عمر مرد بی نظیری که شهادت تاریخ هنر مسیر نقاشی را عوض کرده با وجود ناگوار بودن گویا فوایدی نیز در بر داشته!

چه اینکه جنگ و یقین که دیگر به آن شدت و حدت نیست (البته خبرهایی هست منتها نه مثل سابق!)، گوگوش هم که بخارج رفته (البته رفته که چه عرض کنم تشریف فرما شده!)، ضمناً مدت‌ها بود متار جنبان جدیدی در اقصی نقاط کشور کشف نمیشد و خانم سامانها هم نه تصادفی، نه مسمومیتی...

بقول معروف بجز نتیجه بازی‌های ضعیف و غیر تماشائی تیمهای فوتبال زاین و هنگ کنک و ... جوانان هیچ خبری نبود تا اینکه یکهو عکس و تفصیلات مربوط به مرگ و انتشار آثار پیکسو (به روایتی پدر نقاشی کو بیسم) همه را از بی سوزگی نجات داد!

پیکسو اگر ظرف ۹۱ سال حیات یا شاید ۹۲ سال (توضیح اینکه گیهان و اطلاعات کماکان در مورد سن مشارالیه نیز بایکدیگر اختلاف دارند!) مرد بزرگی بود بطور حتم پس از مرگش بزرگتر خواهد شد! طبق شواهد موجود و هموطنان ما

روز محمد پورستانی

تاریقات



# آرزوی هنرمند

هفت هنرمند، از هفت هنر  
در باره آرزوهایشان سخن  
می گویند

آرزوی هر بشری است و من نیز از این قاعده مستثنی  
نیستم و در پناه این سلامت است که می توانم برای خودم  
و دیگران کاری انجام دهم .

من آرزو میکنم که تمام مردم صرف نظر از نژاد  
و ملیت و رنگ پوست و غیره با آنچه که خواسته شان  
میباشد برسد و ولی هرگز آرزوهایشان تمام نشود زیرا  
زندگی یعنی تلاش و مبارزه و شکست و پیروزی اصلاً  
اهمیتی نداشته و نخواهد داشت و من فکر میکنم که شاید  
این دو کلمه شکست و پیروزی بی جهت و بدون دلیل در  
فرهنگ لغات بشر راه یافته است .

میپرسم از نظر هنر نقاشی چه آرزویی دارید ؟  
و خانم کامران باز هم با همان لبخند زیبا و  
افسون کننده میگوید :

دلم میخواهد اثری بوجود بیاورم که خودم  
بتوانم همیشه از آن لذت ببرم .  
از خانم کامران تشکر میکنم و همانطور که  
خودشان خواسته اندایشان را با بوم و رنگ و طرحهایشان  
تنها میکنند .

عماد رام :

بزرگترین آرزویم این است

که مردم مرا فراموش نکنند...

عماد رام نام آشنائی است برای همه آنها که  
با موسیقی سروکار دارند زیرا عماد تنها يك آهنگساز  
نیست بلکه خواننده و نوازنده و هم چنین گردآورنده  
موسیقی فلکوریک و محلی این مرز و بوم نیز میباشد و  
در گردآوری این نوع موسیقی رنج فراوانی را متحمل  
گشته و میشود و از آنچه که می کشد سخت راضی و خرسند  
است چرا که بکارش و هدفش ایمان دارد بهر صورت از  
این مقوله در گذریم .

عماد رام را نیز هنگام ضبط و اجرای برنامه  
تلویزیونی میبینیم .

با خوشروئی تمام که از خصوصیات بارز او است  
مرا می پذیرد و با اینکه همه منتظر او هستند تا برنامه  
را اجرا کنند از همگی پوزش می طلبد و با من بگفتگو  
میشیند و این رفتار ساده و بی پیرایه او آنچنان در من

در کنار تابلوهای زیبایش غافلگیر کرده و بدون  
مقدمه سئوال را برایش مطرح میکنم که خانم کامران  
شما در سال جدید چه آرزویی دارید که می خواهید  
بر آورده شود ؟

خانم کامران بی اعتنا بمن و آنچه که گفته ام  
همچنان سرگرم طرح کارنو و تازه خود می باشد و گوئی  
برای او نقاشی و طرحهایش از همه چیز و همه کس مهمتر  
است و از هر چیز و شخصی که او را از نقاشی هایش جدا  
و غافل کند متنفر و بیزار است رویش را بطرف من  
می گرداند و می گوید :

آرزوی من اینست که شما هر چه زودتر مرا با  
نقاشی ها و رنگها و طرحهایم تنها بگذارید و این  
بزرگترین خواسته من است برای امسال و همیشه .

من در حالیکه سخت ناراحت شده ام سعی میکنم  
خونسردی خود را حفظ کنم تا بتوانم از این بانوی نقاش  
که بنظر من فی الواقع عاشق کار و هنرش می باشد و من  
نیز به همین خاطر با و ارج میبهم حرفی یا سخنی و یا  
کلامی بیرون کشم می گویم .

خانم کامران اگر می خواهید که از شما راحت  
من راحت شوید پس لطفاً جواب سئوال را بدهید  
تا هر چه زودتر رفع زحمت کنم و ایشان که گوئی از سماجت



● آذره افشار شاعر و ترانه سرا

بهار فرا رسیده است .

بهار دل انگیز و سحر آفرین ، بهار جادویی  
فتان و هوس انگیز دگر بار چهره طبیعت را دگرگون  
ساخته و زردی ها و پژمرده گیها و خموشیها را به سبزه ها  
و شکوفه ها خنده ها و شادی ها و بقراریها مبدل کرده  
است .

بهار آغاز است ، آغازی برای بدور ریختن  
کهنه ها و پوسیده ها و فراموش کردن کدورت ها و  
دشمنیها .

بهار یعنی زندگی نو ، فکر نو ، و اندیشه نو .  
بهار یعنی تحول و جهش بسوی خوبیها و خوشیها و فرار  
از زشتی و پلیدی .

و من در آستانه بهار بدیدار تنی چند از  
هنرمندان کشورم میروم تا از آرزو ها و خواسته هایشان  
در سالی که چند وزش را پشت سر نهاده ایم با خبر شوم  
و آنچه را که آنها گفته اند برای شما خوانندگان  
خوب و باوفای مجله بازگو کنم و بدینال همین تصمیم  
هنرمندان مختلفی را انتخاب میکنم که هر کدامشان  
سمبل و نماینده گروهی خاص هستند . نقاش ، آهنگساز  
خواننده نویسنده و شاعر افرادی هستند که مرا  
می پذیرند و از آرزو و خواسته شان برایم صحبت میکنند .  
و این است آرزوی آنها که شما در زیر میخوانید .

طلیعه کامران :

دلم می خواهم اثار وجود بیاورم

که از آن لذت ببرند

طلیعه کامران نقاش مشهور در کارگاهش و



● نادیا خواننده وزارت فرهنگ و هنر

و پرروئی مخلص با اطلاع هستند با تسمی شیرین که  
من هرگز نخواهم توانست آنها را وصف کنم آغاز سخن  
می کند و اینطور می گوید .

آرزو چیزی نیست که ما آنها را در سال بخصوصی  
بخواهیم زیرا خواسته بشر پایان ناپذیر است و بنظر  
من این سرور من حیات انسان است که عطش خواسته اش  
هرگز تمام نشود زیرا اگر چنین موردی پیش بیاید مسلماً  
پایان زندگی بشر خواهد بود و بشریت نام مسخره ای  
خواهد گشت ولی برای اینکه همیشه در تلاش و مبارزه  
برای بدست آوردن آرزوهایمان باشیم احتیاج سلامتی  
جسم و روح داریم زیرا اگر سلامتی نباشد هیچ چیز  
وجود نخواهد داشت و من فکر میکنم که سلامتی اولین



● طلیعه کامران نقاش



## چیست آرزو؟

این هنرمندان، از هفت هنر، انتخاب شدند تا برایتان از آرزوهایشان سخن بگویند و زندگیهایشان... که بوسیله گروه رپر تار تهران مصور برای شما خوانندگان گرامی تهیه شده است.



● عماد رام آهنگساز، نوازنده و خواننده

می پرسم خانم افسانه چراغم و اندوه؟  
آیا شما فکر نمیکنید که می شود بدنهای  
شادیهها نیز راه پیدا کرد؟  
آیا شما فکر نمی کنید که غم خورده ای است که  
روح و جان ما را خراش میدهد و سوهان میزند و ذره ذره  
ما را میکاهد تا نا بودمان کند؟  
و افسانه این نغمه سرای اندوه و تنهایی با صدائی  
سرشار از غم آهی تلخ از سینه برون میدهد و  
میگوید:

ما آدمها بدون میل و اراده خود بدنهای می آئیم  
و در طی دوران کوتاه زندگی همان نیز جبراً مانده  
محکومان زندگی میکنیم و بعد هم بالاچار میمیریم  
پس ما آدمیان زاده ای غم هستیم و این اندوه سر نوشت  
جبری ماست که بر ما تحمیل شده است ولی بعضی ها  
میخواهند خودشان راه گول بزنند نیست که بر چهره شان  
ماسک ظاهر فریبی شادی میزنند ولی من چنین کاری  
نمیکنم و خودم رانیز گول نزده و نخواهم زد.

اما برای مردم آرزو میکنم که همانطور که  
میخواهند شاد باشند البته شادی تصنعی و خود  
فریبی.

نادیارام:

## خواست من خواست مردم است

با جوابهایی که افسانه بسوالاتم داد سخت  
مایوس و مکدر شده ام و من نیز ناخود آگاه غمی را در  
وجودم حس میکنم و برای اینکه غم بیشتر در جانم ریشه  
ندارد پس راغ خواننده ای دیگر میروم و بیش خودم آرزو  
می کنم که خدا کند این یکی مانند خانم افسانه  
بقیه در صفحه ۵۴

جزئی است هر چه زودتر از میان برود و نیامی معلولان  
دوستی ها و نگاه داشته باشیم که استاد اجل سعدی  
شیرین سخن فرموده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند.  
آری آرزوی من صلح است و دوستی برای همه  
و همه.

عماد رام آنقدر خوب و منطقی مسئله را برایم  
توجیه می کند که من دیگر حرفی برای گفتن ندارم  
با امید و آرزوی آنکه خواسته های عماد جامعه عمل  
پوشد دست او را می فشارم و از این آهنگساز واقع بین  
و روشنفکر خدا حافظی می کنم.

افسانه:

## همه چیز در غم و اندوه خلاصه

می شود.

افسانه خواننده خوش صدای رادیو و تلویزیون



● شهرزاد هنر پیشه و شاعره

سومین هنرمندی است که من از او می خواهم تا آرزو  
و خواسته اش در سال نو بر این صحبت کند.

افسانه وقتی سئوال را برایش مطرح کردم  
کمی مرا نگاه کرد و بعد با حالتی خاص گفت:

پیشم مرا مسخره کرده ای من چه آرزویی  
می توانم داشته باشم که از آن برای تو حرف بزنم.  
آدمی به بی تفاوتی من که هیچ مسئله ای برایش  
مهم نیست چگونه می تواند چیزی بخواهد و یا آرزو کند  
منی که غمگین و غمخیزم منی که خود را سالها در  
زندانی غم زندانی و زنده بگور کرده ام و بر این  
زندانی مهر و خموشی زده ام چه آرزویی دارم.

همه چیز در غم و اندوه خلاصه میشود غم بت من  
معبود من آمل و آرزوی من است که من در معبد  
تنهایی خویش او را پرستش و ستایش میکنم.

تاثير ميگذارد که تا چند لحظه فراموش میکنم که برای چه  
میخواهم با این آهنگساز صحبت کنم. بعد از لحظه ای فکر کردن  
باو می گویم آقای رام شما بعنوان يك آهنگ ساز در  
ساله که دوسه هفته اش نیز گذشته است یعنی همین سال  
۱۳۵۲ چه آرزوهائی داری که می خواهی برآورده  
شود؟ عماد رام با همان لحن ساده و بی پیروایه اش در  
پاسخ چنین می گوید:

بزرگترین آرزویم اینست که مردم این آدمهای  
خوب و صمیمی هرگز مرا فراموش نکنند چرا که من  
نیز یکی از آنها هستم و اگر آنها مرا نخواهند و فراموش  
کنند من هیچ خواهم شد چون من هنرم را بخدمت مردم  
گماشته ام ولی هرگز نخواسته ام که از راه آن ارتزاق  
نمایم و با همان حقوقی که می گیرم زندگی کرده و از  
هنرم بهره برداری مادی نمی کنم دلم میخواهد در کاری  
که در پیش گرفته ام موفق و پیروز باشم و کاری ارائه دهم  
که مردم میخواهند و دوست دارند.

اما مطلب دیگری که برای من مهم است و فکر  
می کنم که باید خواسته هر ایرانی وطن پرستی باشد  
اینست که کشورم و میهنم که من بآن افتخار می کنم  
همانگونه که در طی سالهای اخیر شاهد آن بوده ایم  
پیشرفت و ترقی روز افزون نماید و هر چه زودتر  
همانطور که شاهنشاه عظیم الشان مان فرموده اند به  
دروازه های تمدن طلایی و بزرگ برسد و حتی از مرزهای  
آن نیز بگذرد.

شاید باور نکنی و مردم هم باورشان نشود که  
من از بس اخبار جنگهای مختلف را که در گوشه و کنار  
دنیا جریان دارد شنیده و خوانده ام اعصابم خسته و  
فرتوت شده و به همین علت است که نغمه هایم کمی غمگین  
است و اگر تمام مردم در صلح و صفادوستی بسر ببرند  
شادی مان نیز افزون خواهد گشت چرا که روزگار ما  
دیگر زمانه ای نیست که کسی بتواند خود را جدا از  
دیگران قرض کند. هر حادثه و رویدادی در هر کجای  
دنیا که اتفاق بیفتد لاجرم در وضع مان نیز مؤثر خواهد  
بود پس صلح و دوستی برای تمام ملل جهان امری  
لازم و ضروری است و من آرزو می کنم که این نفاقها  
و دشمنیها که بخاطر هیچ و بسوج و مسائل بی اهمیت و



● شکوه فرهنگ نویسنده



# پیکاسو، نابغه قرن



● تصویر پیکاسو اثر خود او

ترجمه: ناصر ایراندوست

پیکاسو: حقیقت مجرد، هر قدر پوشیده باشد باز هم هیجان آور است ...

نابغه سخت کوش عالم هنر، با ابداع شیوه کو بیسم، هیجان و جنجالی برانگیخت ...



● ژاکلین همسر و معشوقه  
مهربان پیکاسو که تا پایان  
عمر با او بود.

پابلو جوان یکدم از پای نمی نشست با آنکه بی پولی آزارش میداد و اغلب سربشیام بر زمین میگذاشت روز و شب نقاشی میکرد.

در این زمان پابلو پیکاسو ابتدا از سبک «امپرسیونیسم» پیروی کرد و الهام گرفت و برای منازعه و کاباره ها و کافه ها و اماکن عمومی تابلوهائی سبک کم ارزش ساخت.

اما در سال ۱۹۰۲ شیوه کارش دگرگون گردید و بساختن تابلوهای تزئینی پرداخت و این آغاز پیروزی او بشمار آمد.

این دوره از کارهای پیکاسو را هنرشناسان «دوران آبی» نام نهاده اند زیرا در سال ۱۹۰۵ تابلوهائی ساخت که سایه های گوناگون از رنگ آبی در آنها بکار رفته بود.

زیبا رادر بارسلن و دانشکده هنرهای زیبای مادرید پایان رساند و شروع کرد به نقاشی بطوریکه در ظرف مدت کوتاهی تابلوهای فراوان فراهم ساخت و همه دوستان و اطرافیان را مجبوت گرداند. «پابلو پیکاسو» در سال ۱۹۰۱ از اسپانیا به پاریس رفت و هفتاد و پنج تابلو نقاشی همراه برد.

هنکام ورود به عروس شهرهای اروپا پیشیزی در جیب نداشت. در اتاق کوچک و خرابی که سقفش نزدیک به فرو ریختن بود اقامت گزید.

این اتاق در کوی «مونمارتر» قرار داشت.

هم اتاقی او شاعر غزل سرای تهیدستی بود از خود پابلو بی پولتر این دو هنرمند بینوا فقط یک تخت شکسته داشتند که با بلور و زها و شاعر شهاروی آن میخواستند بید.



۲۵ اکتبر سال ۱۸۸۱ شبانگاه  
پسرکی نیم مرده در «مالاکا» از شهرهای  
اسپانیا چشم بجهان گشود.

عموی او دکتر «سالوادور» با ناامیدی  
نوزاد را می نگرست و چون پزشکان آن زمان  
عادت داشتند هنگام کار و حتی عمل  
جراحی سیکار بکشند دکتر «سالوادور»  
نوزاد را با آسودگی خیال بالای سر کودک نیمه  
جان به پرواز آورد.

ناگاه معجزه ای رخ داد. کودک از  
دود سیکار حرکت کرد و دهان و لبانش را  
با ناراحتی لرزاند و در ترش ساخت و به  
فریاد زدن پرداخت.

از آن لحظه نوزادی که همه خیال  
میکردند زنده نخواهد ماند با نام «پابلو»  
پزندگی هیجان انگیز و هنر آفرین خویش  
آغاز کرد.

پدر «پابلو» نقاش گمنامی بود و بهمین  
دلیل معلم نقاشی شد و بیشتر وقتش را به  
تدریس میگذراند.

پابلو در هشت سالگی برای نخستین  
بار یک تصویر زیبا کشید و یک گاو باز  
را با لباس زرد خوش رنگ و اسب در تابلو  
نشان داد.

مادرش «ماریا» پیکاسو خیلی به  
«پابلو» علاقه و اعتقاد داشت و بهمین سبب  
نوجوان اسپانیائی در ایام تحصیل با  
حرارت و نبوغ فراوان مدرسه هنرهای

♦ روی جلد کتاب زندگی نامه پیکاسو نقاش  
نابغه معاصر، و خالق سبک کو بیسم



سوزه این تابلوها اغلب زنان بدکار  
و لکر و گدايان و دريوگان بودند  
تابلو معروف «زندگی» یکی از شاهکارهای  
این دوره است.

در سال ۱۹۰۶ بازار پیکاسو شیوه  
نازهای در نقاشی ابداع کرد.  
که «دوران قرمز» نام دارد و تابلوهای  
«بچه واسب» و تصویر «گرترود آستاین» از  
بازمانده های هنر این زمان پابلو پیکاسو  
بشمار میروند.

لطف و زیبایی و دل بستگی پزندگی در  
کارهای این دوره نابغه اسپانیائی دیده  
میشود.

با اینوصف پیکاسو جست و جوگر  
شیوه ای نو و مدرن بود که در هنر نقاشی  
جنجالی بیا کند.

و در سال ۱۹۰۷ گمشده دیرین  
خه یشر را در ترسیم تحریف شده حجارها  
اسپانیا و آفریقا یافت.

در این زمان بفکر افتاد تا تابلوهای  
خود را طوری بسازد که نمایشگر احساسش  
باشد نه چیزهائی که می بیند.

نخستین کارش با این شیوه تازه و



# در گذشت

## رپورتاژی مستند از زندگی پیکاسو، بمناسبت در گذشت او



توسط نقاش معروفی بنام «کیوم آپولینر» تدوین شد. سبک کوبیسم چنانچه برای آن داشت.

پابلو پیکاسو در این هنگام در ردیف نامداران هنر نقاشی قرار گرفت. و به ایتالیا سفر کرد و بار دیگر در ۱۹۱۷ بسک کلاسیک تمایل یافت و یک باله معروف در قالب نقاشی فراهم ساخت و بزیماییهای طبیعت دل بست و از زنان برهنه یکی پس از دیگری تابلوهایی ساخت.

در سال ۱۹۲۵ باز در شیوه کارش تحول پیدا نمود و طرحهای کوبیستی او روشن تر و مشخص تر گردید و تابلو «گرنگا» از شاهکارهای بزرگ این دوران پیکاسو بشمار آمده است. پیکاسو یکی از هنرمندان ثابت رأی و عصبی و پشتکاردار قرن بیستم است. گروهی او را شیطان لقب داده اند.

شکفتی آفرین پنج زن برهنه را نشان میدهد که پیرامون مقداری میوه گرد آمده بودند. بدنه‌های آنان را بطرز مدبرانه و جالبی نشان داد و طوری منحرف و بازویه و مستور ساخت که شناخته نمیشدند و



### ● تصویری از ژاکلین، اثر پیکاسو

سینه‌هایشان را با خطوط هندسی خیلی بزرگ جلوه گر ساخت. چشمها و خطوط صورت زنان را نیز بشکل کاریکاتوره‌ای وحشت‌انگیزی در آورد.

از این زمان تابلوهای پابلو پیکاسو بر از اشکال مکعب و مخروط و دیگر شکلهای هندسی گردید و با این شیوه میخواست تمایلا زینا پسندانه پنهانی را نمایش دهد. تشکلهای ظاهری و طبیعی اشیاء و اجسام را، با اینهمه پیکاسو از طبیعت دور نشد و قطعه‌ای از یک بیضی را از چاقی و تکیه‌ای از رستان را از جای دیگر بر میداشت و در قسالب زاویه دار در تابلو تصویر میساخت.

در این سالها پیکاسو و ژرژ پراک با هم زمینه مکتب کوبیسم را فراهم آوردند. پراک شیوه‌ای تازه پیش گرفت. و نخستین کسی بود کاغذهای چاپ شده و سنجاق و میخ را با نقاشی آمیخت. پیکاسو قطعه‌های تخته و دیگر چیزها را به آنها افزود.

بعد از سال ۱۹۱۳ تئوری کوبیسم

زیرا جهان را در بن بست هنری کوچک سرگردان ساخته است. عده‌ای از منتقدان هم او را شارلاتان بی‌همتائی نامیده اند که زمانه خود را فریب داده است و سبک کوبیسم را برای پاسزی دادن مردم هنر پرست آفریده است.

ولی هواداران فراوانی دارد که عقیده مندند جهان در آینده سبک او را خواهد شناخت و از او تجلیل خواهد کرد. مثل همه کارهای مدرن و نو که اول مورد انتقاد قرار گرفتند و بعد پذیرفته شدند.



پیکاسو در جوانی بدن تیر و مند و چاق و چله‌ای داشت و مثل مادرش بود و در پیروی کله‌اش طاس شد و چهره‌اش پرا ز چین و چروک گردید. چشمهایش نافذ و انگشتانش بلند و چابک بود. این نایفه هنر نقاشی در زندگی بسیار زن دوست بود و سراسر عمر را با زنان فراوان و متعدد گذرانده است. نخستین همسرش «الویه» نام داشت و بعد از او در روزهای سرگردانی در پاریس بشمار می‌آمد.

پیکاسو با این زن چنان جسارت میورزید که روزها او را در خانه زندانی میساخت و کار خرید و احتیاجات خانه را خودش انجام می‌داد.

دومین زن پیکاسو هنر پیشه باله و سومین زنش عکاس بود و موهای سیاه و بدن هوس پروری داشت. پیکاسو چند تابلو از او فراهم ساخت که شهرت بسیار یافت.

چهارمین زن او برایش دو فرزند آورد و گاهگاه بایکدیگر در کرانه‌های لاجوردی دریا بسر میبردند.

گرچه پیکاسو را گروهی نایفه و گروهی دیگر دیوانه و بی‌استعداد و شارلاتان دانسته اند اما در هر صورت او یکی از بزرگترین چهره‌پردازان و نقش آفرینان چیره دست روزگار ما است. هزاران تابلو ساخته که بعضی را ۵۰ هزار دلار و بیشتر فروخته اند.

پیکاسو در سراسر عمر از مطالعه دست برداشت و دنبال ابتکار و ابداع و کار تازه و مدرن در هنر نقاشی بود در چهل سالگی ساختن ورقهای آهنی، در شصت سالگی اصول و رموز چاپ سنگی و در هفتاد سالگی کوزه‌گری آموخت.

در کارگاهش مجسمه‌ای داشت از یک سیاهپوست و پرده بزرگی بنام «انجمن صلح» قیافه او بیشتر گرفته بود ولی با اینهمه گاهی خود را بنفذه و نشاط میسپرد و آنقدر خوشمزگی و شوخی میکرد که حوصله دوستانش را سر میبرد.

لطفاً ورق بزنید





● فرانسواز همسر پیکاسو که از او صاحب سه فرزند است

پیکاسو، نخستین کسی بود که تخته و میخ و سنجاق و آهن پاره را با نقاشی در آمیخت ...

تابلو «کرینکا» شاهکار پیکاسو، چگونگی وجود آمد؟



● پابلو پیکاسو در جوانی با گر بهاش

ارزنده بشمار می آید. در سال ۱۹۵۱ رابطه پیکاسو با «فرانسواز» نیز قطع گردید و بخاطر فرزندانش تا سال ۱۹۵۳ از «فرانسواز» بکلی جدا نشد ولی در این زمان جدائی کامل میان آن دو دیوار کشید و این حادثه برای نقاش سالخورده بسیار ناگوار و آفرین بود. تادست سر نوشت برای نقش غم آفرین نابغه اسپانیائی دلخوشی بزرگی بوجود آورد و آن آشنائی با «ژاکلین روکو» دختر زیبا و مهربانی بود که در یک مغازه سرامیک سازی شهر والوری کار میکرد.

عشق پیکاسو و «ژاکلین» ادامه داشت تا «الکاشلوا» در سال ۱۹۵۵ در گذشت و پیکاسو دیگر در این هنگام تصمیم گرفت با ژاکلین آخرین و شکوهمند ترین عشق خود ازدواج کند. ژاکلین وقتی با پیکاسو آشناسدسی سال داشت. او زن خوش قیافه و جذابی بود. در آن زمان پیکاسو از فرانسواز و

گرچه او را بطور رسمی طلاق نداد ولی سنگ جدائی میان آن دو افتاد و در نتیجه پیکاسو در سال ۱۹۳۱ توانست با «ماری ترز» آشنا گردد. «ماری ترز» دختری ۲۱ ساله و درشت اندام و بلوند بود که با کمال تأسف نسبت به هنر و نبوغ و شهرت او بی تفاوت ماند. غول هنری قرن بیستم از این زن دارای فرزندی شد بنام «مایا» اما نتوانست بطور رسمی با او ازدواج کند و سرانجام کارشان بجدائی کشید.

سال ۱۹۳۶ در شهر «ترویز» به «دورا - مار» برخورد که دختر یک «آرشیست» ثروتمند اهل یوگوسلاوی بود. پیکاسو از او فرزندی ندارد و به همین سبب در سال ۱۹۴۳ ترکش کرد. و در همین وقت با «فرانسواز» - کیلون دوست گردید که دختری از یک خانواده پولدار بود و خودش هم نقاشی میکرد. از او صاحب دو فرزند بنامهای «کلود» و «پالوما» شد. که دخترش «پالوما» نیز از استعداد و هنر پدرش بهره و از هنرمندان

بهماری هراس انگیز سر طان گشت نقاش نوپرست خیلی اندو حکین شد ولی با تقدیر نتوانست بچندکدوزن جوان یکسال بعد (۱۹۱۴) چشم از جهان فرو بست. در شهر رم سال ۱۹۱۷ با «الکاشلوا» دختر یک ژنرال روسی آشنا شد و یکسال بعد با او ازدواج کرد و از این زن دارای یک پسر بنام «پابلو» گردید.

دیوانگیهای او مایه لذت و سرمستی خیر نگاران میشد. این دیوانگیها مثل سیکاری بود که او برای رفع خستگی دود می کرد. هیچ ماده یا فلزی نبود که او بکار نبرده باشد. در کارگاهش همیشه مقدار زیادی آهن یاره گلهای گوناگون طرحها گلوله های شیشه ای، آگهی های یاره، ستون های چدنی، تخت خوابی که روی آن پر از نامه و روزنامه و عکس بود بچشم می خورد. و در باغ خانه اش پیوسته یک بزغاله زنکوله دار در گردش بود.

## عشق و زن در زندگی و هنر پابلو پیکاسو

نخستین زنی که با پیکاسو آشنائی یافت «فرناندا اولیویه» نامیده میشد که چشمان بسیار زیبایی داشت گرچه این زن در زندگی پیکاسو نقش فراوان و مهمی بعهده داشت و مدت ها الهام بخش و همدم و همسازش بود ولی در هر حال سال ۱۹۱۱ از او جدا گردید.

بعد از اولیویه پیکاسو با «مارسل هومبرت» آشنائی یافت و لقب «او» برای او برگزید. این زن خیلی ظریف اندام و دلفریب بود. پیکاسو از این زن هم دارای فرزند شد و وقتی در سال ۱۹۱۳ گرفتار

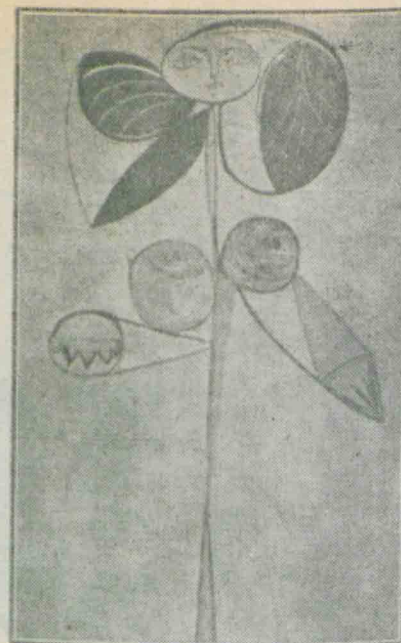




## فرانسواز نخستین معشوقه پیکاسو

دلخوشی نابغه اسپانیایی برای خلق آثار بزرگ، چه بود؟

تأثیر عشق و زن، در زندگی هنری پیکاسو



● تصویری از پیکاسو که بالهام از چهره فرانسواز خلق شده است



### ● پیکاسو در روزهای پیری

در باره پیکاسو کتابهای بسیاری نوشته شده و آثار او در مجله‌های متعدد منتشر گردیده است. نمایشگاههای بسیار از کارهای او برپا شده، اما هنوز نمی‌توان آثار او در هیچ جا عرضه نگشته است. هر مجموعه تازه‌ای که از او منتشر می‌شود، علاقمندان او حیرت بر حیرت می‌افزاید چرا که نابغه سختکوش قرن ما، کارهای تازه و شیوه نو و دنیای تازه‌اش همه را غافلگیر می‌کند.

می‌گویند پیکاسو در هر ماه پنجاه تابلو پدید می‌آورد. در جوار این کارهای تازه، پوستری ساخت، سفایفه می‌آفریند، مجسمه می‌ساخت و فیلمنامه و نمایشنامه هم می‌نوشت.

بد نیست بدانید که پیکاسو در ۶۵ سالگی بعد از خلق آثاری که برای خوشنودی یک دوجین هنرمند کافیست، لباس کارگران را پوشید و به کارگاه سرامیک سازی «مدور» رفت و در یکسال بیش از ۲۰۰۰ قطعه سفایفه تهیه کرد که ۱۶۰ قطعه از آنها کاری تازه در زمینه سرامیک بود. اینک جهان از پیکاسو تهی شده است و دنیای نقاشی بی‌او فروغ خویش را از دست داده است.

پیکاسو که باشیوه کوبیسم تحولی در ذوق مردم جهان پدید آورد اینک به ابدیت پیوست. پیکاسو یک دنیاست و زندگی نامه‌اش در یک یا چند مقاله نمی‌گنجد. اما آنچه را خوانندگان ارجمند در این مقاله خواندند نمایش کلی و کوچکی از ابتدای تا پایان عمر این نابغه بزرگ بود که از مجله‌ها و روزنامه‌های خارجی و داخلی ترجمه و اقتباس گردید تا شاید آشنائی بیشتری با این غول نقاشی معاصر جهان پیدا شود.

پایان

تأسف و تأثر وحشت و دروغ درد ملایم‌ها انسان هنردوست برانگیخت. بیش از ۸۰ سال فعالیت هنری چنان شهرت پرشکوهی برای او در دنیای هنر پدید آورده بود که نام او با نقاشی مدرن مترادف می‌نمود.

پیکاسو جزء جدائی ناپذیری از فرهنگ نقاشی باختر و حتی هنرهای تجسمی دنیای معاصر بود.

و حتی او در اوج شهرت هنری خود که تابلوهای کلاسیک او را چون ورق زر می‌بردند ناگهان تابلوی «دختران آریون» را ساخت، با مخالفت بسیاری از نقاشان و معقدان روبرو شد چندانکه بسیاری راه او را یک شیوه انحرافی شمردند.

اما پیکاسو که بر نیوغ خویش، برجست و جویهایش در هنر قدیم و جدید در نقاشی شرق و غرب متکی بود، از پای نشست تا آنجا که پیروی گروه عظیمی از نقاشان زمان شیوه او را پذیرفتند.

پس از چندی از آنجا خسته شد و رفت «موژن» ویلای «نتردام دووی» و را خرید و بزنگی آسوده و خوشی پرداخت و بازا کلین پنهانی زناشویی کرد.



چند روز پیش را دیو یاریس اعلام کرد پیکاسو بزرگترین نقاش قرن بیستم در سن ۹۱ سالگی زندگی را بدرود گفت. این خبر غم آفرین که بر اسر جهان معاصر مدموجی از

فرزندانش جدا گشته و خیلی تنها بود. زاکلین می‌گفت: «این مرد سالخورده و هنرمند بیتوا را نباید تنها گذاشت».

در این سن و سال تنهایی برای مرد دشوار است. من از او نگهداری می‌کنم و نمی‌گذارم تنها بماند.

زاکلین بعد خود وفا کرد. نقش آفرین و مدرنیست جنگالی قرن را تنها نگذاشت. نامه‌هایی که برای او می‌رسید مطالعه می‌کرد و پس از گذارش به پیکاسو جواب آنها را می‌نوشت لباسهای هنرمند بزرگ اسپانیایی را تمیز و مرتب می‌ساخت. غذایش را فراهم می‌آورد و اغلب در کار هنری نیز کمکش می‌کرد. از اینها گذشته مونس و همدم و همسخن خوبی برای او بود. اغلب بایکدنیا لطف و محبت می‌گفت.

پیکاسو مثل همه مردها از این تکیه کلام زن محبوبش بسیار دلشاد و خوشنود می‌گردد.

یک روز زاکلین سر میز، با پیکاسو یکی از همسایگان نشسته بودند. همان به زاکلین منظره غروب آفتاب را نشان داد. زاکلین با شور وین سخنی گفت: «وقتی انسان شانس این را دارد که بیش روی استاد بنشیند حیف است به غروب خورشید نگاه کند».

این سخنان مهر آمیز و نوازشگر قلت و روح هنرمند را محسوس و مفتون می‌ساخت و همه همسایگان و دوستان و آشنایان این جمله را بعنوان ضرب المثل برای هم ترمیز می‌کردند زاکلین هیچوقت کارگاه نقاشی استاد را مرتب نمی‌ساخت زیرا میدانست پیکاسو دوست ندارد تابلوهای نیمه کاره و قلم مو و ابزار و لوازم حیرت انگیز کار هنری او را هیچکس جز خودش دست بزند و از جایی بجایی تغییر مکان دهد.

پس از آنکه فیلمی از زندگی پیکاسو تهیه شد استاد قسری بجائی خرید و بازا کلین در آن قصر پسر می‌برد.



● پیکاسو در حال خلق یک اثر بزرگ...



# عشق

# سک ط

«۴»

## داستان اینطور آغاز شد

يك روز ژوزف ناسی در كاخ بزرگ و مجلس در كالاتا واقع در استامبول ضیافت باشكوهی بافتخار لالامصطفی ترتیب داده بود ناس که عنوان دوک ایالت ناکسوس را داشت یکی از مردان ثروتمند و با نفوذ استامبول محسوب میشد او در زمان پادشاهی سلطان سلیم دوم مورد توجه خاص سلطان بود و همسر وی یکی از ندیمان ملکه نوربانو بحساب میآمد...  
و این مهمانی بخاطر رام کردن پیااله پاشا بود که تقریباً رقیب سرسخت او محسوب میشد.  
آن شب بحث‌های زیادی در بابهای مختلف در بین آنها ردوبدل شد... و اینك دنباله ماجرا.

آنها نمی توانستند بدون انجام تشریفات بحضور صدر اعظم وقت شرفیاب شوند حتی اگر بجای آنها یکی از وزرا نیز بود می بایست تشریفات مخصوص را بجای آورده سپس شرفیاب می شد. صدر اعظم:

— عرایض خود را همان جا بگویند و بی کارشان بروند... هنوز صدر اعظم حرفش را تمام نکرده بود که یکی دیگر از پیشخدمت‌ها وارد شده بمرض صدر اعظم رساند که مراجعین شروع بداد و فریاد کرده میخواستند بازور داخل كاخ صدر اعظم شوند حتی برای ترساندن یکی از دربانان وی را بمرگ تهدید کرده اند.  
صدر اعظم در طول عمرش و برای اولین بار با چنین واقعه‌ای روبرو می شد.  
صدر اعظم باخود گفت:

آنها می بایست تنبیه شوند چون رفتار آنها درخورشان يك صدر اعظم نیست آنها با این کار خود به حیثیت ما لطمه زده اند.

سر و صدای آنها بخوبی شنیده می شد صدر اعظم که بسختی عصبانی شده بود فریاد زد:

— دارن چه غلطی می کنند!  
— قربان دارن در بانان را بمرگ تهدید می کنند.  
— فوراً اونهارا دستگیر کرده زندانی کنید تا بفهمند باچه کسی طرف حساب هستند.

خدا شاهد است که آنها را بسخت ترین شکنجه‌ها آزار خواهم داد. در این موقع یکی از دربانان بحضور صدر اعظم شرفیاب شده بمرض ایشان رسانید که:  
— آنها پارافراتر گذاشته اظهار می دارند پیا مارا فوراً بحضور صدر اعظم بپرید و یا اینکه هر چه دیدید از چشم خودتان دیده اید.

صدر اعظم برای اولین بار با چنین پیش آمدی روبرو شده و نمی دانست چه کند شاید آنها فرستادگان سردار ستان پاشا بودند که از یمن برای او خبرهای جالبی آورده بودند صدر اعظم فریاد زد:  
— آنها را بحضور ما بیاورید و به نگهبانان هم دستور دهید کاملاً از آنها مراقبت نمایند چون ممکن است صدمه‌ای بیاورد آورند.

پیشخدمت‌ها متعجبانه بیرون رفتند.  
آنها چه کسانی بودند که چنان گستاخی می کردند علت ملائمت صدر اعظم چه بود؟ چند دقیقه بعد سه مرد درشت اندام شرفیاب شدند.

سو کولو با ترس و لرز چند قدمی عقب تر رفت  
آیا او خواب میدید؟

— شماها... شماها تو پای تخت چیکار میکنید؟  
یکی از آن سه نفر جواب داد:

— ما از بندگان مورد اطمینان سلطان سلیمان خان هستیم.

صدر اعظم بشنیدن گفته یکی از آنها گفت:  
— خوش آمدید دوستان عزیز.

صدر اعظم منور و مقتدر برای اولین بار کسی را دوست عزیز خود می خواند و این کار برای محافظین صدر اعظم کاملاً تازه گی داشت. چون صدر اعظم تا بآن روز کسی را دوست خطاب نکرده بود.

صدر اعظم دو قدم دیگر به عقب رفت آنها از استقبال صدر اعظم خوشحال بوده اشك شوق در چشمانشان حلقه زده بود یکی از آنها گفت:

— قربان ما زندگی خود را بمدیون شما میدانیم.  
سو کولو در حالیکه آنها را مورد لطف و

نمیداد. آنها نفی از این جنک‌ها نمی بردند و فقط بخاطر حفظ مملکت می جنگیدند و از هیچ کسی توقع نداشتند. حتی موقعی که سلطان سلیمان خان خواست بآنها امداد بدهد آنها از گرفتن مدالها امتناع کردند. و طلاهای اعطائی سلطان را پس فرستادند.

سلطان سلیمان خان همیشه آنها را:  
— دوستان فداکار و يك رنگ خطاب می کرد

حسن آقا و دوستانش روحی بزرگ و تسخیر ناشدنی داشتند و تا بآن روز دست و دامن کسی را نبوسیده و در مواردی که مشاهده می کردند يك یا چند نفر از وزراء سوءنیتی دارند بخوبی خدمتشان میرسیدند.

حسن آقا و یارانش طرفدار حق بودند و جدیت می کردند از کسانی که بتجوی حقوقشان پایمال شده است دفاع کنند.

روابط آنها با سو کولو بسیار خوب بود و تا بآن روز خطائی از او ندیده بودند.

حسن آقا و دوستانش مدتی بعلمت طرفداری از بایزید بفراموشی سپرده شدند ولی در تمام این مدت از حمایت و دوستی سو کولو برخوردار بودند. آنها در جنک مشهور سیگت و ار دوشادوش سلطان جنگیده پس از مرگش همراه جنازه او به استامبول آمده بودند.

وقتی سلطان سلیم به تخت پادشاهی نشست آنها املاکی را که از پدران شان بارت رسیده و در محله کادیریکای استامبول واقع شده بودند و خسته باتفاق افراد خانواده شان بجزیره رودوس رفتند.

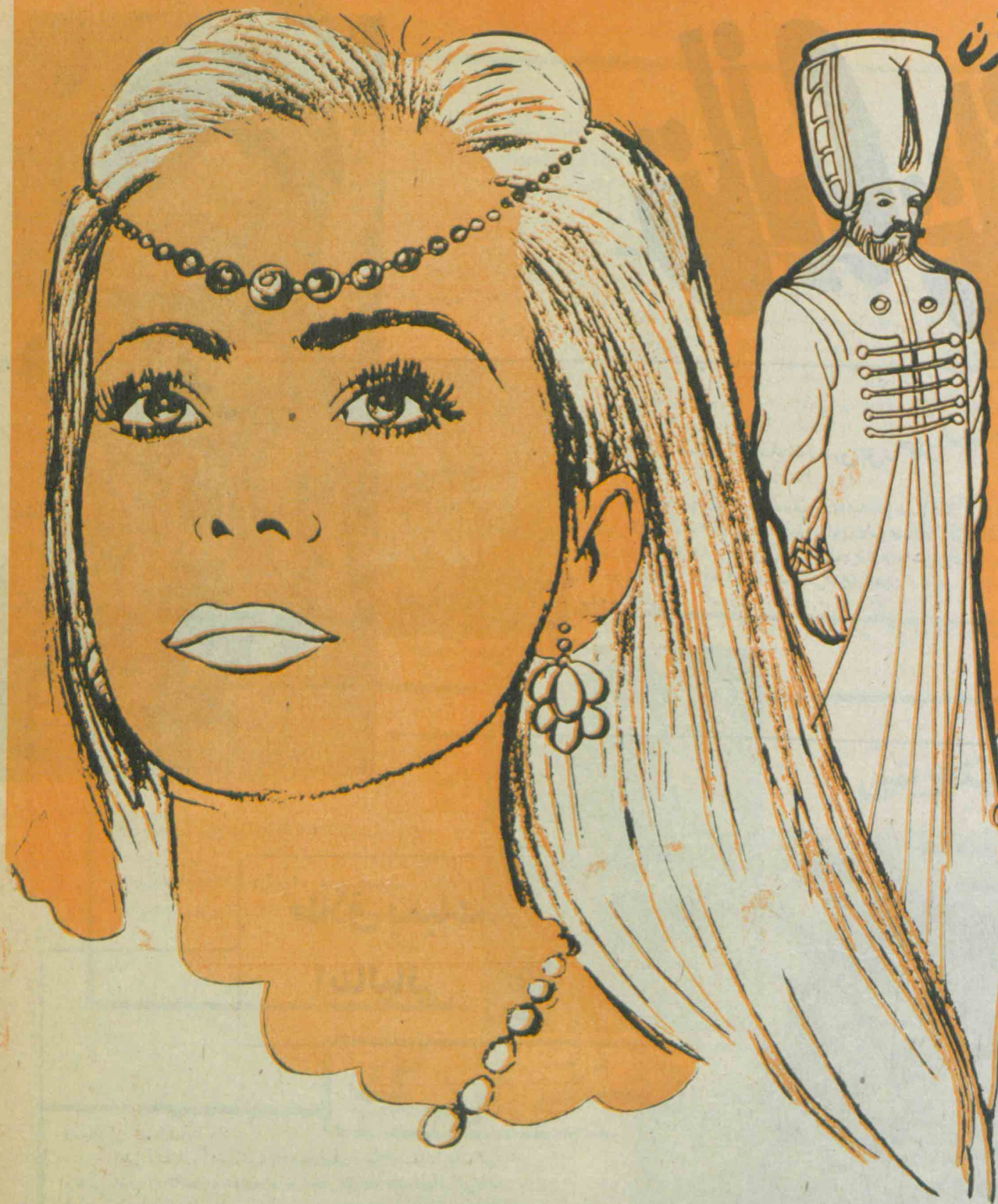
پس از دو سال بود که در آن جزیره زندگی می کردند. ولی دوری از وطن آنها را ناراحت می کرد



نوشته:

پروفسور قاضی تولیت

هر گونه اقتباس  
از این داستان به  
هر نوع ممنوع  
است



و حالا می‌دیدند که امیدواری‌شان به‌دورنرفته است. حسن کادیر گامی نمی‌دانست از کجا شروع بصحبت کند.  
- بچه قربان ما نتوانستیم دوری وطن را تحمل کنیم و پیاپیوس‌تان آمدیم.  
اگر حضرت شهریاری ما بندگان را موردعفو و مرحمت قرار دهند مادام‌العمر جزء غلامان و فاداران شما خواهیم بود و حاضریم دیگر بآن جزیره برنگردیم.  
سو کولو صدر اعظم وقت از دیدن آن مردان بی‌باک و جسور چنان خوشحال شده بود که سر از پا نمی‌شناخت. مخصوصاً در چنین موقعیتی که نیاز فراوانی بآنها داشت صدر اعظم بخوبی میدانست که برای حسن آقا مسئله لایحلی در دنیا وجود ندارد از این لحاظ با خود می‌گفت،  
- افسوس که دیر آمدند و الا آنها می‌توانستند قضیه را کاملاً بر ایمان کشف کنند.

تا اینکه تصمیم گرفتند سری باستامبول زده از اوضاع آنجا باخبر شوند. لذا حسن آقا و علی دراز و علی چالی که شیطان در مقابل او بن‌انودرمیاً مدسوار یک کشتی تجارته شده بطرف علی چالی استامبول حرکت کردند.  
آنها در بین وزراء دوستان و دشمنان زیادی داشته رابطه خوبی با لالامصطفی نداشتند مخصوصاً یکی از اقوام حسن آقا که قاتل اصلی شاهزاده مصطفی بحساب می‌آمد بخون لالامصطفی تشنه بود.  
آنها بعلمت آنکه دو سال تمام با اتفاق پنهان پاشا در جنگ‌های داخلی جنگیده و دشمنان را شکست داده بودند روابط نزدیک داشتند.  
به پشتیبانی صدر اعظم که از دوستان آنها بشمار می‌آمد باستامبول آمده و امیدوار بودند با وساطت صدر اعظم سلطان سلیم خان که فکر می‌کرد قاتل پدرشان آنها هستند و از دستگاه سلطنت پدرشان کرده بود مورد عفو و مرحمت قرار گیرند.

صدر اعظم:

- از دیدن شماها خیلی خوشحالم و همیشه بیاد شما بوده‌ایم. ولی شرفیابی شماها بحضور ما چندان خوش آیند نبود چون خدمتکاران ما را متوحش نمودید.  
حالا ممکن است بفرمائید چه چیز شما را مجبور کرد که دست به چنین کاری بزنید؟  
علی چالی جواب داد:  
- قربان، حق باشماست.  
امیدواریم بجزرگی خود، ما را مورد عفو و مرحمت قرار دهید. البته ما می‌دانیم که تشریفات شرفیابی غیر از اینهاست و سالهای سال در خدمت سلطان سلیمان خان قانونی بوده‌ایم. ولی کار مهمی که صدر در صدمه بوط به حضرت عالی است ما را بدین کار مجبور کرد. چون می‌خواستیم این خبر بسیار مهم را قبل از آنکه جلسه هیئت وزیران تشکیل شود بسمع حضرت عالی برسانیم.  
بقیه در صفحه ۴۶



# شاهزاده

## باربارا استرایسند در بین بزرگان

باربارا استرایسند بعد از بازی در فیلم کمدی «دختر مسخره» موفقیت شگرفی از آن خود ساخت و درهای شهرت و محبوبیت برایش گشوده شد که همین شهرت و محبوبیت موجب شد تا تهیه کنندگان و کارگردانان با او قراردادهای تازه‌ای بامضاء برسانند و او هر روز جلسات فیلمبرداری حاضر می‌شود. آخرین فیلم باربارا «در روزهای که هوا خوب است می‌توان ابدیت را دید...» نام دارد که پنا به ادعای خود او این فیلم، آخرین فیلم موزیکالی است که بازی می‌کند. در تصویر فوق‌شما باربارا را در کنار «راک هودسن»، «جان وین»، «ایو مونتان» و «کلمنت استوود» بزرگان هالیوود می‌بینید.



## طلاق بسبک ایتالیائی

« استفانی — ساندrellی » یکی از خوب رویان خوش اندام و سوسه گر سینمای ایتالیا است. این آتشپاره آشوبگر با بازی در فیلم « طلاق بسبک ایتالیائی » و « دلپخته و رها شده » نشان داد که دختران و زنان ایتالیائی تاجه اندازه می‌توانند دل از عارف و عامی بر بایند و شور و غوغائی از عشق در جهان هنر و سینما بر اه اندازند. استفانی، بطرز عجیبی علاقه مند است در فیلم‌های سکسی ایفای نقش بنماید. او خود در این باره به خبرنگاران چنین می‌گوید: — بنظر من سکس و برهنگی جزئی از زندگی است و حتی اگر اندکی دقیق‌تر بمسائل بنگریم، برهنگی آحاد زیبائی است و جز این نمیتواند باشد. پس چرا و به چه دلیل بایستی آن را پوشیده نگه داریم و نگذاریم که زیبا پرستان آن را تحسین بکنند. از آن گذشته، مگر ما در زندگی عادی برهنه نمیشویم؟ مگر سینما زندگی نیست؟ پس چرا و به چه دلیل بایستی آن را ندیده انگاریم و بدان توجهی نکنیم؟





# گر بهای که عاشق موسیقی جاز است

گوش می‌کند و کارش بجائی رسیده که خودش ضبطصوت را بازمی‌کند و با کمال دقت صدا را کم و زیاد میکند و صفحه محبوبش را می‌شنود، حتی میتواند ایستگاه رادیو را هم عوض کند.

این گر به ملوس و مامانی وقتی رادیو آواز پخش میکند هر جا که باشد فوراً خودش را به اطاق می‌رساند وقتی هم موسیقی تمام میشود فوراً از اتاق بیرون میرود. از این عجیبتر اینکه این گر به ملوس آواز هم می‌خواند!... و بتقلید بعضی از خوانندگان ژست‌های خوشگلی هم می‌گیرد...

مثل اینکه تمام چیزهای دنیا عجیب و غریب شده است. گر به عاشق موسیقی جاز می‌شود صفحه را روی گرام می‌گذارد و شروع می‌کند به گوش دادن، و شاید هم درحالی که موسیقی پخش می‌شود غذا هم تناول می‌نماید.

باور کردنش مشکل است ولی حقیقت دارد گر بهای که عکسش را ملاحظه می‌فرمائید، هر روز چند ساعتی موزیک جاز

عکس شماره ۱ گر به موسیقی‌دان بالای ضبطصوت بادقت کار کردن توار را تماشا میکند.

عکس شماره ۲ باینچه‌های کوچکتش دکمه ضبطصوت را می‌فشارد و آن را راه می‌اندازد.



## مونیکا ویتی و فیلمسازان فرانسوی

هر تابستان مونیکادیتی تعطیلاتش را در



«پرتوروتوندو» در ساردنی می‌گذراند. در اواخر امسال به پاریس بازمی‌گردد تا در دو فیلم فرانسوی بازی کند.

البته مونیکا درباره فیلمهایش نمی‌خواهد مطلبی بگوید. هنوز هشت روز به امضای قراردادها باقیست و مونیکادیتی در قبول آنها شك دارد و تصمیم قطعی‌اش را نکرده است.

## آلن و میری و عشقی بزرگ

لایب فیلم جف را دیده یا حداقل وصفش را شنیده‌اید، جف فیلمی بود، در سروصدا و در عین حال شایعه‌ساز... از جمله شنیده می‌شد که «آلن دولن» هنرپیشه و «میری دارک» ستاره نسبتاً سکسی و پلتاز، در طول مدت فیلمبرداری، تحت تأثیر صحنه‌های فیلم قرار گرفته و عاشق یکدیگر شده‌اند. شدت عشق بحدی

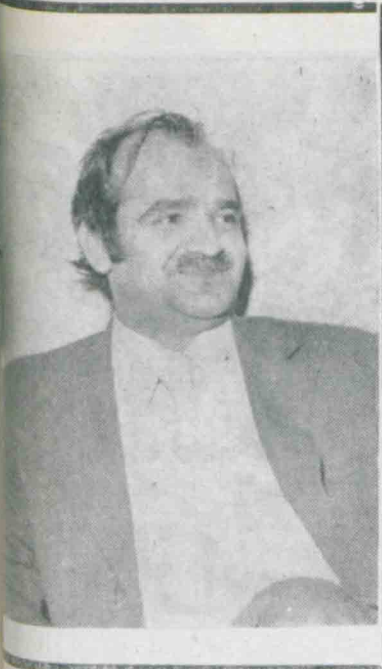


بود که این دو روابط خود را تا کنون حفظ کرده‌اند و مصمم هستند بسا هم ازدواج نمایند. در ضمن بدنیست بدانند که ستار نیست و تهیه کننده فیلم «جف» کسی نیست، جن آلن دولن... ملاحظه می‌فرمائید که شایعات چندان هم نادرست نیست.



# روزنامه نویسی و کیل مردم است

حسین مهری از ابعاد کار روزنامه نویسی سخن می گوید



## تخصص - مرز مادی را ترسیم میکنند و تعهد مرز معنوی را رابطه روزنامه نگار با محیطش باید چگونه باشد ؟

— آقای مهری، شما در قسمت های اول و دوم این مصاحبه، نمایی از ابعاد کاری روزنامه نگار، وظایف او در متن اجتماع و در رابطه با مردم و فرهنگ و تاریخ ترسیم کردید. حالا تقاضای کم و چه تمایزی یک روزنامه نگار و یک نویسنده را برای ما بیان کنید، آیا نویسنده هم وظایفی مانند وظایف یک روزنامه نگار دارد ؟

جواب دادن به این سؤال، طبیعی است که دشوار است، بخصوص که به تعریف فن روزنامه نگاری و اصولاً تعاریف فنی ربط پیدا میکند. با وجود این در بیان وجه افتراق نویسنده و روزنامه نگار می شود کلیاتی به زبان غیر فنی گفت در درجه اول باید بگویم مرزی که میان این دو همسایه قرار گرفته است، مرز مودت است. مرزی است سیال و هموار، متغیر. گاه نویسنده، چون یک روزنامه نگار عمل می کند، گاه یک روزنامه نگار، مثل یک نویسنده، به معنای اخس، رفت و آمد از این مرز، تقریباً آزاد است و به ادائش روادید احتیاج ندارد، اما بدون ادائه گذرنامه نمیشود زیاد از مرز دور شد، دلیلش هم واضح است، تخصص و نوع خاص تعهد هر یک از آن دو. تخصص مرز مادی را ترسیم می کند و تعهد، مرز معنوی را. هر نویسنده ای نمی تواند روزنامه نگار باشد و هر روزنامه نگاری نمی تواند نویسنده (به معنای اخس) باشد، مگر آنکه شرایط کار جدید را دست کم در حد معمول دارا باشد، روزنامه نگار، بیشتر با گذشته اخیر با گذشته بی واسطه، بسا «اکنون» سرو کار دارد گو آنکه برد کار او تا به آینده می کشد و منبع قضاوت های او را گذشته تشکیل می دهد، اما مواد خام او از «اکنون» حاصل می شود. دستمایه او خبر است و مبرایی و فناهم در طبع خبر. نان داغ، تاداغ است، خوردن دارد. همینطور که زمان بر آن می گذرد از مأکول بودنش کاسته میشود. روزنامه نگار از این خبر تغذیه می کند و بمحض آنکه بوی مرگ این خبر بلند شود خور دیگری به چشکش آمده است. خبرها می آیند و می روند، زاده می شوند و می میرند، بی آنکه از حیث اثر بخشی، مرده باشند. غذایی که شما در کودکی خورده اید با آنکه اکنون به صورت اول وجود ندارد جزو جسم شماست، زیر بنای سلول های شماست و حتی روح شما و رنگ و روی بشره شماست. خبر هم همینطور است. از حیث زمانی در می گذرد، اما به صورتی دیگر باقی می ماند.

از بحث درباره خبر قصد این بود که نشان دهم روزنامه نگار، با چه دستمایه ای سرو کار دارد و سرشت دست افزار او چگونه است.

سرشت خبر، نشان دهنده زمانی است که روزنامه نویسی، بیشتر با آن ارتباط دارد، زمان حال. — پس نویسنده، چو لنگاه زمانی اش چیست ؟

● بگذارید اول از باب طبیعت، عبارتی را نقل کنم که «ایلیا ارنیورگ»، نویسنده با ارزش روسی در بیان وجه اختلاف و وجه اشتراک «ورنسکی» و «یفتوشنکو»، دو شاعر نامدار روسی، گفته است. ممکن است این عبارت به بحث مادر بیان فرق نویسنده و روزنامه نگار هم کمکی بدهد. «ارنیورگ» گفته است: «یفتوشنکو» و «ورنسکی» مثل دوراه زنند که به یک درخت بسته شده باشند. تنها وجه اشتراکشان، درخت است و طغاب و این واقعیت که هر دوراه زنند.

بر گردیم به بحث نویسنده، ضمن آنکه مثل همه یاخته های پیکره اجتماع از خبر تغذی میکنند و مجموعه رویدادها، فضای حیاتی و تنفسی او را تشکیل می دهد، پروای خبر را ندارد، باکش نیست که خبر متولد شود یا در گذشت.

آنچه برای او اهمیت دارد، زندگی بعنوان یک مجموعه در همه جنبه های مادی و معنوی و اجتماعی و اقتصادی و هنری آن است. زندگی، نخستین دستمایه اوست، دل مشغولی درجه اول اوست. او تعهد نسپرده است که خبری را به وقت برساند یا تغییری را بر خبری به موقع فراهم کند یا گوش بزنگ خبر بعدی باشد یا در پی آن باشد خبر و تفسیر را چنان تنظیم کند که صافی ها مانع رسیدن آن بدست مخاطبان نشوند.

او به مجموعه کار دارد. مجموعه ای که تشکیل شده است از در آمیختگی انفکاک ناپذیر زندگی اجتماعی، تاریخ و فرهنگ ملی، مذهب و مسلک، آداب و آیین ها، ستم و رزنی ها و ستم کشی ها، تضادهای درونی طبقات اجتماعی، روندهای عمومی، تنوع حضال و منش های افراد، روحیه و رفتار مردم، جنگ قدرت ها، تجاوزها و ضعف ها و شدت ها در مناسبات اجتماعی و گروهی، و... و... این مجموعه ای بیش از اندازه پیچیده و غامض است. کلافی است از دور، معطم، واز نزدیک، سردرگم. ترکیبی است که از درهم ضرب شدن هزاران عامل شفاخته و ناشناخته، بسیط و مرکب اجتماعی و اقتصادی و تاریخی و هنری حاصل شده است. لایبرنتی است پر پیچ خم، طاسی است لغزنده، و جنگلی است مه آلود که شناخت و تصویر آن، به بسیار آگاهی و بینش احتیاج دارد.

بزرگترین مشکلی که در سر راه یک نویسنده قرار دارد، دست یافتن به اولین سلاح است. این سلاح، درک اجتماعی است. کسی که جامعه خود را بشناسد بالقوه نویسنده است. بنا بر این، یک نویسنده به سازو برگ فرهنگی بی بیش از یک روزنامه نگار نیاز دارد، و با تعمق بی بیش از یک روزنامه نگار. رابط او با مردم، با واسطه خبر برقرار نمی شود. او باید در رابطه مستقیم با جامعه باشد. باید در عمق جامعه کاوش کند. باید با مردم، در مردم و آشنای مردم باشد، خود مردم باشد.

— بنا بر این، او به عنوان زبان مردم عمل میکند ؟

● بله، و نه. او زبان مردم و وکیل مردم است. بی آنکه انتخابش کرده باشند. حس مشغولیت و تعهد، او را انتخاب کرده است. او «خودگزیده» بی است، ولی زبان مردم نیست. آنچه او منعکس میکند نوری است که از منشور گذشته است. ذهنیت، منشور یک نویسنده است.

نویسنده، دور بون نیست. نگاه کنید میوه ای که از درختی چیده میشود عین غذایی نیست که بدرخت داده شده است.

اثر نویسنده نیز همین حالت را دارد. روح نویسنده، سینه او، هنر او در نویسنده گی، دید او برداشت و جهان بینی او حتی خوی و مزاج او، مواد خامی را که نویسنده در اختیار گرفته است، به همان صورت تغییر میدهد که درخت، مواد غذایی خود را به همین جهت است که نمیتوان گفت نویسنده، زبان مردم است و باز به همین جهت است که نمیتوان گفت زبان مردم نیست. او روح مردم کنونی و قلب آیندگان است که میتپد. باری، وقتی خبر، پایگاه و نقطه عزیمت نویسنده نباشد، زمانی که او با آن سرو کار دارد اکنون نیست. زمان او استمرار است لایتنقطع از همه وجوه زمانی در ایران، بعضی نویسندگان ما مضارع اخباری اند بعضی مضارع التزامی بعضی ماضی بعید، و بیشترشان ماضی نقلی غالب آن ها روایت گرند، مثل درختی که میوه اش، تقریباً عین مواد غذایی آن باشد، برای آینده نویسنده کم داریم. در ایران نویسندگانی که استمرار بی گسست همه وجوه زمانی را در خود داشته باشند دوسه تن بیش نیستند.

یکی از وظایف نویسنده، پالودن شناسایی ها و درون هاست.

نویسنده، عهده دار مجزا کردن مسائل انسانی از جوشش مباحثات عمومی است در مواقعی که یک جامعه به هیستری دچار میشود این نویسنده است که آرامش درونی میدهد. نویسنده از قید زمان میرهد، واز فراز به اکنون و آینده مینگرد. او به تماشا اکتفا نمیکند تأمل میکند از بی نظمی نظم فراهم میکند. او نور روشنگری میتاباند.

ادامه دارد



# د رڼې

په پښتانه ژبه

همکاران این شماره:

● محمد آذری ● احمد آرمون ● صادق بهرامی ● محمدعلی ثامنې ● مهدی رستگار ● یحیی رحیمی ● فرهاد عابدینی ● الف.ن. مالازای ● غلامحسین نصیری پور ● احمد نوروزی ● صادق همایونی

از: احمد نوری زاده

درهای وهوی میکده‌ها

برای عزیزم سرژیک باغدا ساریان

درهای وهوی میکده‌ها بودی

با خنجری به قلب زدلتنگی

با عزلتی سخی

شب را به عرصه‌ی صبح میراندی

با قلب جامها که تهی میماند

و می خواندی، —

— می خواندی که: (بی تو ماندن را،

باید ز خاطره‌ها آویخت

بانوی سالیهای جوانی من!

ای خوب روزگار کنون در تباهی من!

بنگر! که انجماد لحظه‌هایم را

اینک،

— چگونه در تهاجم دلتنگی

با قلب قلب جام‌ها به تشییع—

— نشسته‌ام تنها!

و آنگاه

با اشتهای جوان

در امتداد خسته‌ی شب

دلتنگی را ز جام‌ها

قطره

قطره

سر می کشیدی

\*\*\*

درهای وهوی میکده‌ها بودی

با خنجری به قلب زدلتنگی

چشمان شب گرفته‌ی تو

تفسیری از تمامت درد

دستان مانده تهی از بهارات

آیاتی از سقره ماندن بی بهانه‌ات

— بودند

با شب بجستجو رفتی

در ژرف هستی پر تشویش

تا آنکه «ماندن» را،

شاید بهانه‌ای یابی

شاید ترانه‌ای یابی

اما،

دریغ‌ات باد!

چرخش همیشه‌ی دایره‌ت بر مدار

— بی باری ست .

از غلامحسین نصیری پور

## نگرشی به دفترهای شعر سال



یادداشت زیر، دیدگاه‌پرست که از بازار طویل و بلند و قدیمی شعر میکند و دمی را در سرای سال ۵۱ به تماشا می‌رساند. دیدش، از پس عینکی است که همواره بالا بوده است و اگر لحظه‌ای بیشتر در قرقه‌ای پائیده، خود به قصد زیارت بیشتر بوده و برداشت بیشتری. و آنچه که قلمی گردیده، فقط می‌تواند گواه عابر بی‌نظر از بازار قدیمی شعر امروز این دیار باشد.

شعری که بهر حال، روز به روز بارورتر می‌شود و اگر ماندگی در قسمتهایی مشاهده می‌شود، جهش و طلوع و دریدگی، در طاق و جوار دیگر مشهود می‌گردد و این خود بشارتی است که پیش راه تاب بار آئی بیشتر و بیشتر هست. دیدار این عابر همیشه در راه تریبی ندارد.

از هر سوی که ندای کتابی آمد، چشم خیره مانند ذهن ساعتواره - لحظاتی را بلعید تا ندائی دیگر گوش را آذین دوباره‌ای شود.

آی «میقات» نشین دفتر شعر : اسماعیل شاهرودی

نه شاعر شعر معاصر. زبان شعری او روان و تابدار است. و عبور عابر جاده‌های شعرا و، هم‌آره از تونل‌های خوف‌انگیز و سرزمین‌های وهم‌انگیز و غبار شیستان می‌باشد. شاعر شیزده در شب طلوع می‌کند. بسان رویش خورشید در هر لذت شب، که خود نیاز فرصت بیشتری است.

شاهرودی «آی میقات» نشین را برای جلال نوشته و زخمین و فریادگر، به تکاپو در آمده و با خنجره خونین خویش، در زیر طاق کوتاه و سیاه و ترسناک زیستگاهش، می‌غرد و می‌توفد و عقاب‌وار، به در و دیوار بال می‌ساید و می‌پرد و می‌پرد و می‌پرد و فریاد می‌زند که فضای سنگین و حجم کم و هوای تاریک، برای پرنده‌ها، دلگیر است. عشق را، سرداروار، بیان می‌کند و غرور در تمامت اشعارش حجمی خاص دارد. از همه چیز می‌گوید و برای همه کس می‌نویسد، مثل یک وقایع‌نگار، سکوت و فضائی، او را به نوشتار و امیدارد و پیر زخمین شعر، خستگی ناپذیر به هر سوی می‌دود.

□ زبان حادثه در کار است، و حرف، ز حکمرانی اندیشه است بر تقدیر، و این زمان تقدیر، مجاب دست توانای فکر انسان است ص ۱۱ □ قدوم تو متواری است، و پر تگاه بهر سوی، برای آنکه بیانی، صدها هزار پل، به پر تگاه هر آنسوی، نهاده‌ام که تو راهی شوی بدین سوی قرن ص ۸

کتیبه‌ای بر باد - دفتر شعر : ب - خرما شاهی .

شاید یکی از بهترین دفاتر شعری باشد که در اطفال و بزرگان

درباره این پیر شعر امروز - که بر شاخه‌های خشکیده‌ی زمان تکیه کرده است، همیشه حرفی برای گفتن باقی است همیشه می‌شود حضور او را درک کرد و او را بنام خوانند و بتوان شاهد زمانه، مثالی از او آورد. گاه می‌اندیشم، که این کهنه‌ی سترگ، چگونه بسان هوا، در همه جا حاضر است و چگونه بر این چنین جوانه‌های شاد و درخشانی که نشانه‌ی بقای همیشه‌ی او در شعر معاصر این دیار است، می‌رویند و در پیچ و تاب موقعیت موجود، بر او خود ادامه می‌دهد؟ آیا رویش او، همیشه‌ی خواهد بود؟ آیا چشمه‌ی او از زمان تب‌دار پیر نیز نخواهد خشکند؟ این را، آینده‌ی «آینده» روشن خواهد کرد. آینده‌ای که همواره با آینده بوده است و با او زیسته است و با او خواهد زیست. با ادجی که بکارهایش می‌گذارد بدیدار این پیر رویا می‌روم. لمحجه کافی نیست و در شبستان شعرا، هر چند که بمانی، رایحه‌ی تاریخی احساس می‌شود. پیوستگی او به واقعیت‌ها، بسان رابطه‌ی گیاه با زمین است که هیچگاه تفریقی در این هم‌زادی سپید و سرخ، ایجاد نشده است. «شاهرودی» زبان مردم معاصر است



## بقیه نگرشی بدفترهای شعر سال

سال ۵۱ منتشر شده، و در این قضاوت بیشتر توجه به نحوه بیان و تصویر سازش و فکرانگیزی اشعار این دفتر است. تازگی در شعر خرمشاهی بعد ملیحی دارد و عجب که در تپش‌های مدام شعر او احساس میشود. فکر می‌کنم که بعد از سپهری و نادرپور، او بهترین تصویر ساز شعر امروز باشد. انگیزه بیان این مطلب - شاید توجهی است به فرم خاص شعر او، که خواندن کارهایش، هیچ شاعری را یاد نمی‌آورد که رگه‌های تأثیر پذیرش را در اشعار خرمشاهی به بینیم. شعر خرمشاهی، شعر فکر و تصویر است. با زمانی که استخوان بندی محکم و رفیمی دارد. تجلی تصاویر بکر و جالب، با محتوای اجتماعی اشعارش، آگاهی و دانش شعری او را گواه است کلمه آن چنان تصویر گر ذهنیات او میشود که انگار، پوسته و گوشت و مغز در این پدیده‌های عریان و ملموس و زیبا، لاینفک و تکمیل کننده و عجیب یکدیگرند. گاه دید فلسفی اشعارش، بی‌انگیز حقیقت و واقعیت زندگی است و گاه زنگهای عرب انگیز هوشیار کننده‌اش، ضرب‌های بیداری بی‌رهان و خفتگان است. بی‌آنکه احساس پند و اندرز و سفارشی بشود، و یاد از دحام شعار کم بشود. مسائلی را مطرح میکند که اگر چه چندان پنهان نیست، مع الوصف هشدار است که فانوس خاموش است و راه خوف انگیز و گدوک ترسناک - و چون ناگزیر به رفتی، پس هوشیار و آگاه برو که این مسیر رهرو بیدار می‌طلبد، نه خوابزده‌ی بی‌خبر و بی‌تفاوت.

□ در افق، در رواق باستانی افق،  
قالی بلند شب، زیر پایکوب لحظه‌ها،  
نخ نما شدن گرفت. ص ۸

□ اضطراب مارا، نه تاریخ به شما  
خواهد گفت، و نه هیچ‌گونه روایتی، ما  
اضطراب خود را، در ذات خود مخمر  
می‌کنیم. ص ۱۰

□ در چشمان فردای شما، وحشت  
امروز ما خواهد درخشد ص ۱۰

□ اما بهر حال، ما برادرانه زندگی  
کردیم، چونان هابیل و قابیل ص ۱۱

□ ای شعله کز تبار شهابی، آهنگ  
دیوسوزی کن ص ۲۵

□ بر خیز، اکنون میان صبر و ظفر  
شکر آب است ص ۲۵

□ زندگی پرش نیست، زندگی  
پاسخ نیست، زندگی امکان است، اما، اینهمه  
امکان آدم را می‌ترساند ص ۹۶

□ دیر است خشم ما را، رم داده‌اند،  
دلیر است ص ۶۲

□ بر می‌خیزم، در جام جمجمه‌ی  
خورشید، پستان کهکشان را میدوشم،  
لاجرئه می‌نوشتیم، کشکول ماه را، از  
سکه‌ی ستاره می‌انبارم ص ۱۹

## نوری زاده عکاس است، نه شاعر فیروز ناپلئونی زمان رانمی‌شناسد

«دریچه‌ساز»

تا کوهکن که قصد سفر میکند

باید برای عشق سری باشد،

«سوداگر»

شرم هزار بدرقه بامن باد

هرگز به تیشه فکر نکردم

حاشا که خود را با چند کلمه نوشتن آن‌هم  
درباره شاعرانی که هنوز اینان را گریه و انخوده  
بسماری در کار هست نفریتم و تیشه بدست نکردم چرا  
که اگر هدف ناخن با آن بود، بهتر که ناخن تا  
این چنین بازگونی تعبیر نشود.

چرا که اگر خطائی هم از جانب من سر زده باشد  
چیران نمی‌کند، تا کار عقده‌گشائی یاران بر چه  
معیاری باشد و افاضه فضل کردن‌های شتاب زده آنان  
بر چه میثاتی استوار.

## و جان کلام

اینکه هر حرفی را جوابی است ولو نادرست  
بهر حال نظر دوستان را بدیده منت دارم و بعقیده‌ام  
ایمان - که هنوز ایندو عزیز یکی راه عکاسی را در شعر  
پیشه کرده و آن دگر بازمان یکانه است. همین!

احمد آرمون - یابر وایتی - الف چاوش

## حرفهائی در فاصله‌ی صبحانه تا شام

از: الف. ن. مالازای

● در روزگاران پیش ذهن آقای «الف» به  
اندازه‌ای کوچک بود که در «شهر» گم می‌شد، بعد زمانی  
رسید که او در «ذهن» ش دنبال «شهر» می‌گردید.

● او وقتی حقارت بعضی از مدعیان «دریادلی»  
را می‌دید، دلش می‌سوخت و آنقدر گریه میکرد تا  
قطره قطره جمع شود و آن گهی...

● روزی آقای «الف» در جایی خواند که  
نوشته شده بود «در زیر آفتاب هیچ چیز تازه‌ای نیست»  
آنوقت به چیزهائی که برایش تازگی داشت - با فکر  
می‌کرد که تازگی دارد - مشکوک شد.

● اوشی در خواب دید که «لوتر کینگ» و  
«برنولت برشت» با هم به بحث نشسته‌اند اولی با ترس  
می‌گفت: آری! اما دومی با عصبانیت فریاد می‌زد: نه، نه!

● آقای «الف» هیچوقت به «فردوسی» پول  
نمی‌داد با آنکه شنیده بود جناب «فردوسی» از  
«نقره» خوشش نمی‌آید، با اینهمه چندین هم  
مطمئن نبود.

● او وقتی می‌شنید که چند نفر با قیافه‌های  
بهداشتی دور هم می‌نشستند و شکم «سیر» خود را معیار  
سنجش تمام شکم‌ها قرار می‌دهند و «تسمیم» می‌گیرند  
اول کمی می‌خندید و بعد خیلی زیاد غمگین میشد و  
کینه‌ای، آخه ساز شکمش همیشه ستفونی «گرسنگی»  
را مینواخت.

● روزی آقای «الف» با یکی از جماعت  
روشنفکر حرف می‌زد که ناگهان روشنی رفت و تاریکی  
گرفت و جناب روشن فکر از حرف زدن گریخت آنوقت  
آقای الف فهمید که خیلی‌ها در تاریکی نمیتوانند  
«حرف» بزنند.

● او به اندازه‌ای «قوتورست» بود که ساعتش  
همیشه جلو تر از زمان را پیشنهاد میکرد.

## مهدی رستگار

### سر و دهباری

گفتی بهار میرسد از راه...  
با باغ‌های سبز و شکوفه...  
بالاله‌های وحشی و شاداب  
باغچه‌های شسته ز شبنم...  
تطهیر گشته در طراوت مهتاب...  
شاید رسیده است و بیخبر من...  
در جستجوی این بهار خیالی...  
با کودکان خسته شعرم...  
رفتیم، هر دیار که دیدیم...  
هر شهر و هر کرانه و جنگل  
هر جا که جای پای بهاران...  
گفتی که مانده است در آنجا...  
هان ای طراوتی که نبودی  
هان ای شکوفه‌ای که ندیدم  
اینست آن بهار که میگفتند؟  
گل‌های سرخ شقایق را...  
پرپر کنان به پای تو می‌ریزم  
گل‌های کاغذین فراوانی...  
که بچه‌های مدرسه‌ای...  
در کوچه ریختند...  
جای تو خالی ای شکوه بهاران...

## دشتهای پر زخون

در دشتهای پر زخون  
او را سپیده دم دیدم  
هنگامه بود زرقناک  
در شاخه‌های درختان زرد  
من بی‌فایق بهستی پیوستم  
آنچنانکه او را پرویا ندیدم  
آزرم او چون تیغ سپید  
بر شاخه‌های گل سیاه من پرید  
من بر او پریدم ناگه  
دیگر او را ندیدم هرگز  
صادق بهرامی (شکسته)



یحیی رحیم

## بهار من

قامت خمید. هر روز  
دانه دانه گندمه‌ها را  
در طبقی از رنگها آب میدهم  
شاید طراوت سبز در فضا پیچد  
آخر تمام قسمتم از بهار  
فضای سبز کوچکی است هر سال  
(۲۰ × ۲۰ سانت)  
لیکن هنوز هم  
چشم انتظار سالیان  
- همیشه بهارم تنها





# مردی که با سایه‌اش حرف می‌زد...

نوشته: صادق هما یونی

(۱۵)

نیافته‌اند. غم اینکه  
از آمدنم نبود گردون را سود  
وز رمش من جلال و جاهش نفرو  
وز هیچکسی نیز دو گوشم نشود  
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

تصمیم گرفتم بروم، بروم خودم را کم بکنم،  
مثل سبک خوره گرفته که می‌داند باید بمیرد. مثل  
پرندگان که هنگام مرگشان پنهان می‌شوند. صبح  
زود بلند شدم لباسم را پوشیدم. دوتا کلوچه که سرور  
بود برداشتم و بطوریکه کسی ملتفت نشود از خانه  
فرار کردم. از نیکیتی که مرا گرفته بود گریختم، بدون  
مقصود معین، از کوچه، بی تکلیف از میان رجاله -  
هائیکه همه آنها قیافه طماع داشتند و دنبال پول و  
شهرت می‌دویدند گذشتم من احتیاج بدیدن آنها نداشتم  
چون یکی از آنها، نماینده باقی دیگرشان بود. همه  
آنها یک دهن بودند که یک مشت روده بدنال آن  
آویخته شده و منتهی بآلت تناسلیشان میشد...  
ادامه دارد

فرد شعر را با آخر می‌رساند دوباره از سر شروع میکنند  
آوازش مثل ارتعاش ناله اره در گوشت تن رخنه می‌کند  
فریاد میکشید، ناگهان خفه میشد... مرگم برای  
او بوی قصاب را میداد، مرگم برای او حدیث تکرار  
لحظات و زبان را در داشت ولی با همه اینها، آوای  
مرگ را، از دورها، از دور دستها، از میان شلوغی و هیجان  
و فریاد و انبوه و تراکم زندگی می شنید که دلفریب  
و زیبار و شورانگیز می خواند،

ترانه نیستی را،  
نیستی پرسکون را  
نیستی فارغ از همه نیازها، خنده‌ها، فریبه‌ها،  
نیستی را که نه صدای خنده قصاب و بگوشتش می‌رساند  
نه فریاد چرخ درشکه و از همه بالاتر فریاد میریخت  
دیواره دردها را... غمها را... و شر و شور های  
بی حاصل را...  
و از همه بالاتر، غمها، غم اینکه خوشبختی را  
در کجای می‌توان یافت؟ غم اینکه حیرانی و سرگردانی  
و حیرتزدگی برای چیست؟ غم اینکه حقیقت تلخ است  
و انسانها هنوز شجاعت مقابله و برخورد و پذیرش آنرا

شاید، تنها کیف و لذتی که در زندگی برایش هنوز  
وجود داشت، کیف ولذت فراموشی بود و فراموشی  
همه آن چیزهایی که هرگز، آنچنانکه شاید و  
باید به او رخ نموده بود، ولی درین که فراموشی هم  
رنک عادت وجود می‌گرفت، و گریز از عادت برای او  
ناگزیر بود. او نمی توانست با عادت، با ابتدال، با  
یکنواختی، با هزار رو و رنگی زمانه و روزگار اخت  
شود. باید از همه چیز، همه چیز بگریزد زیر همه چیز  
آزارش میدادند، آیا در اعماق همه چیز، پناه و  
تکیه‌ای برای آرامش می‌توان یافت. و یک شب تاریک  
و ساکت مثل شیی که سراسر زندگی مرا فرا گرفته بود  
با هیچکلهای نرسناکی که از پشت پرده بمن دهن کجی  
میکردند گاهی اطاقم بقدری تنگ میشد، مثل اینکه در تابوت  
خوابیده بودم. شقیقه هایم میسوخت، اعضایم برای  
کمترین حرکت حاضر نبودند یک وزن روی سینه مرا  
فشار می‌داد. مثل وزن لاشه‌ای که روی گرده یا بوهای  
سیاه لاغر می‌اندازند و بقصایبها تحویل میدهند. مرگ  
آهسته آواز خودش را زمزمه میکرد، مثل یکنفر لال  
که هر کلمه را مجبور است تکرار بکند و همیشه یک

## گریز

نفرین بر این زمین سترون  
هر دانه‌ای که کاشتم  
هر شاخه‌ای نشاندم  
خشکید  
خشکید و خشکسالی دیگر در انتظار  
نفرین بر انتظار  
فردا همیشه جلوه پارین داشت  
نفرین به من  
که همت رفتن را  
در پاهای خسته نمی‌بینم

محمد آذری



دستهایم را در باغچه میکارم  
سبز خواهیم شد

«فروغ فرخزاد»

## «بهار همیشه سبز»

در لای لای شاخه‌دستانم  
این سرزمین پاک  
بهار همیشه سبز  
صدایا پرند

لانه گرفته

اما عزیز باور نمیکنم...

فرهاد عابدینی

## چهلمین!



بقارگی سومین مجموعه‌ی شعر دوست  
شاعرمان احمد رفیعی با نام «چهلمین»  
انتشار یافت، این مجموعه در ۵۷ صفحه  
وسیله انتشارات نیما منتشر شده است  
این مجموعه در برگیرنده ۴۰ شعر است  
که شاعر کوشیده حدیث نفس و انفس را در  
قالب‌های آزاد و کلاسیک بازگوید. ما  
امید موفقیّت بیشتری را برای این  
دوست داریم.

## ایثار

در آسمان نیکام  
ابرهای اندوه  
کوهی سکوت را میمانند  
دشت آوارهای سرخ را می‌نمود  
واشتران  
قطار خالی تنهایی را  
فرسنگ فرسنگ تشنگی  
در راههای باد  
و گوشه‌های شکسته ساربانان  
منتظر  
زنگابه صدائی را  
چیزی به دشت نگفتم  
حتی  
اختری به چهره‌هم ندواندم  
از بلندای فریادی فرود آمدم  
و در کوه گریه کردم

محمد علی ثانی

## هوای تازه

در این هفته «هوای تازه» نشریه  
ادبی دبیرستان ۲۵ شهریور برابر از جانب  
بدستمان رسید.  
در این نشریه قسمتی از مقدمه شعر  
نواز آغاز تا امروز «محمد حق‌رقی دوست  
خوبمان آمده بود تا در شناساندن چهره  
راستین «نیما» مؤثر افتد و همچنین غزل  
«نوی نائی شکسته» از استاد شهریار و  
گزارش کارهای این دبیرستان ناگفته  
نماند که این نشریه زیر نظر «عبدالرسول  
حامدی» تدوین یافته آرزوی پیروزی هر  
چه بیشتر را بر ایشان داریم.

## مینا و شب‌های شعر



مینا اسدی دوست و همکار قدیمی  
دریچه که چندی پیش در ساری شب‌های  
شعر پرشونده‌ای را برپا کرده بود در هفته  
گذشته عازم آذربایجان شد تا در شهرهای  
نیریز و رضائیه دریکی دوشب شعر شرکت  
کند. از هم اکنون کاخ‌های جوانان این دو  
شهر خود را آماده استقبال از «مینا»  
کرده‌اند. دریچه نیز امیدوار است که  
شب‌های شعر مینا در آذربایجان نیز با  
موفقیّت و استقبال کامل شهر دوستان  
روبرو شود.



# شکارچی

هیچوقت تابیدن جدخته و اندوهگین بشکار نیامده بود. حتی زمانی هم که غم و اندوهی جانش را میفشرد، وقتی باینجا میرسید شاد و سبک می شد.

این درخت که سال پسته، که خرمن زده بود برایش آیت صفا بود، چشمه کوچکی که میجوشید و فرم و آرام در میان علفها و نیهای حاشین آن می لولید و جاری میشد، برای او چشمه همه آرامشها بود.

این درخت و جوی سروری مبهم - مثل خون - توی روحش زیر پوستش، جاری می ساختند، قید و بندها گرفتاریها و ناراحتیها همه را از پادش می بردند و غرق سکوت و سکون و هیبت کوه و آرامش روح نواز سایه درخت و زمزمه ملایم چشمه میشد و عطش زده بوی نم زده نیهای سبزی را که با وزش نسیمی بحر کت میآمد تا اعماق ریه اش فرو میزد.

تفنگش را از کولش در آورده و قنداقه را بزمین میکشاد و لوله اش را بکنده درخت تکیه میداد و بعداً سر کریه روی سنگ بزرگی که میان آب و چشمه بود می نشست و لختی توی آب نگاه میکرد و دست و صورتش را می شست و آنوقت تازه مثل اینکه زندگی واقعه اش آغاز می شد.

اما ایندفعه از همیشه غم زده تر بود، اصلاً وقتی بزیر درخت رسید و تفنگش را مثل همیشه از کول در آورد و قنداقه اش را بزمین و لوله برایش را بکنده درخت تکیه داد دلش گرفت. انگار کوهی روی سرش خراب شد آنقدر کوفته بود که دل بالا زیر درخت دراز کشید.

حتی حال و حوصله دست و روشتن را هم نداشت. تنها کاری که کرد این بود که دستهایش را زیر سرش گذاشت و نی نی کهربائی رنگ چشمه های درشتش را از زیرمژگانهای بلند، به برگهای انبوه و سبز و خوشه های سرخ رنگ و طلائی وزرد و کال پسته، که توی سبزی سبزه بر گها آویزان بود دوخت.

با دخنکی میوزید گنجشکهای کوهی مثل بلبل از توی کوه میخواندند و چه چه میزدند.

در حسرت آرامش غلغلی خورد و پیشانی پر چروک و خسته اش را روی پشت دستها که زیر سرش بودند گذاشت و توی فکری فرو رفت. آخر این درخت در زندگی او که میرشکار پیروز و سرزنده و بانشاط میزند بود ارزش خاصی داشت.

پادش میآمد بزمانی که بچه پانزده شانزده ساله ای پیش نبود و پادش هم آمده بود کوه و همان روز چندتا کموتر زده بود و پدرش هم که میرشکار قابلی بود او را گرفته بود توی بغل و د بپوس، اصلاً

هر چه پیدا کرده بود زیر همین درخت آغاز شده بود، شهرتش محبوبیتش، اسم و رسمش همه و همه، مثل اینکه درخت هم با او رشد کرده و قد کشیده و کنده کرده و قطور شده بود. آخر رشد درخت پسته سریع است. پادش میآمد که از آن روز بعد در میزند اسم و رسمی پیدا کرد و نشان بآن نشانی که هنوز بیست ساله نشده بود که همه او را یک شکارچی خوب و ورزیده و چالاک میشناختند شبهایی که عروسی بود شب هنر نمائی میر اشکال پرویز بود. چندتا تفنگ سر پر - او مخصوصاً سر پر میخواست - برایش آماده میکردند.

یکی باروت و ساچمه دست میگرفت، یکی تفنگها را بر میگرد و یکی هم تفنگ پرو آماده را به دست او میداد و او جلو عروس و داماد غوغا میکرد. گنجشکهایی که توی هوا میپرویدند میزد. کیوترها را، حتی زنبورهای کوهی را. بعضی اوقات چندتا تفنگ را با هم در دست میگرفت و همه را با هم اما در جهت های مختلف شلیک میکرد بعضی اوقات آنها را با هم به هوای انداخت و بعد می قاپیدشان.

با وجودیکه زنان کل میزدند و مردان هو تیر انداز هم زیاد بود اما تیرهای میر اشکال پرویز صدای دیگری داشت. حال دیگری داشت. صدای تیرهایی که از تفنگهای او در میرفت، برای همه میمندیها یک موسیقی بود. به آنها امید میداد. گرمی میداد. وقتی میر اشکال پرویز میان نشان بود و تیر اندازی میکرد و همراه تیرها قهقهه اش در میان صدای ساز و نوا قاره به گوش میرسید همه میمندیها احساس میکردند که تنها نیستند. صدای تفنگ او مثل آنکه روح داشت. حرف میزد دلگرمی میداد. در شبهای ناامنی که او در آنوقت جوان نبود وقتی صدای تیرش توی دایره کوه سپیدار می پیچید و توی دره ها و کوچه ها و باغها منعکس میشد و باد آنرا مهربان کند همه خوشحال میشدند گوئی سایه تیر اشکال پرویز به همه اهل آبادی پشت گرمی و حتی غرور می بخشید و هیولای ترس را میان زمین و آسمان از هم میپاشاند. خاصه اگر باغریوهای پیدار باش مردانه اش درهم می آمیخت.

وقتی گرگهای گرسنه در زمستان به آبادی نزدیک میشدند و میر اشکال پرویز پاشنه اش را میکشید و به راه می افتاد دیگر کار تمام بود. او به خاطر عشق و علاقه اش به تیر اندازی و شکار خیلی مراد کشیده بود حتی روزی تیری کمانه کرد و لوله تفنگ شکاف برداشت و چیزی نمانده بود کورش کند. دوتا از انکشته های دستش را

نیز گلوله برده بود. او هزاران بار طلوع و غروب را توی کوه تماشا کرده بود. کوه خانه او بود. صدها بار در کوه دچار رگبار و سیل شده بود. تادلت بخواد گرگ دیده بود. یکدفعه هم قطارش از بالای یک دره پرت شد و با وجودیکه پنج فرسخ تا میزند فاصله داشت او را به کول کشیده و به میزند رسانیده بود در شب عروسیش قیامتی براه افتاده بود که آن طرفش ناپیدا همه به افتخار او تیر در میگردند حتی کسانی که به عروسی نیامده و در مراسم شرکت نداشتند از پشت بامهای کاه گلی و کوتاه تیر اندازی برای او بخاطر او از یاد نبرده بودند ده متفجر میشد و از هر گوشه آن بارقه ای شعله میکشید.

مثل اینکه با آن خاطرات خیلی فاصله داشت. مثل اینکه این پرویز آن پرویز نبود. میر اشکال پرویزی که آوازه شهرتش حتی از پرویز آباد هم گذشته و به شیراز رسیده بود کجا و او کجا؟

میر اشکال پرویزی که روزها و هفته ها توی کوه میکشاند و بیشتر اوقات با هر چه توی کوه گیرش میآمد سر میکرد تا برای هم ولایتی هایش شکاری ببرد کجا و او کجا؟

چه چند سال بود که دیگر آن شور و حال زانداشت چشمه های خوب کار نمیگرفت. دستهایش می لرزید. پاهایش زود خسته میشد و همه افتخاراتی را که کسب کرده بود به سادگی از دست میداد. قد رشید مردانه اش میرفت که خم بشود چهاره درشت و اشتخوانش شکسته شده بود موهایش سفید شده و بدنش زود عرق می نشست اما میر اشکال پرویز کسی نبود که این حقایق را حقایقی که روزگار با او تحمیل میکرد پذیرد. او روحیه ای وحشی و رام نشدنی داشت. او میخواست با همه عوامل به ستیز برخیزد تا غرورش را حفظ کند تا همه بدانند پرویز هنوز پرویز است. او هنوز نمرده است اصلاً او عادت بزندگی و تحرک و جوشش داشت. این برای او غیر قابل تحمل بود که خودش را زبون و ضعیف احساس کند. او از کوچکی خودش را یک سر و گردن برتر از همه یافته بود و این هرگز به او اجازه نمیداد که گوشه گیر و تسلیم روزگار شود. او میخواست بازمان بجنگد پاییز شود و یا برای همیشه از پا در افتد چه این تلخ بود که زندگی را ببیند و مثل دیگران زندگی کند. یک زندگی ساده، پوی و بی هدف و احقانه داشته باشد، برای او که یک عمر شکارچی آبادی بود زندگی یعنی شکار.

همین و بس. ولی در یفا که ضعف روز بروز بر او

تسلط بیشتری می یافت و او را سخت تر در چنبر خود میفشرد. همین چند روز پیش گرگی آمده بود توی باغ کربلائی عباس، مردم باغ را محاصره کردند تا گرگ را با جوب و تفنگ بزنند و بتاراندند و میر اشکال وارد باغ شده بود هر چه باو گفتند.

نه نه، تو نرو، دیگر نمی توانی.

او بروی خودش نیاورده و مثل اینکه صداها را نمی شنید. اصلاً به صداها دهن کجی میکرد. میخواست خودش را نشان بدهد و می رفت جلو. گرگ روی دم نشسته و باطراف مینگریست و خرنا سه میکشید و دهانش را تکان میداد، چشمهای گرگ میدوید و با شفافیت عجیب و نگاه تند و نافذ خود هو را می سوزاند و توی دل و جان آدمها فرو می نشاند.

پرویز تفنگ را سر دست گرفته و بسوی او میرفت. تا چشم گرگ باو افتاد باو حمله کرد و چیزی نمانده بود که تیر یکی از بچه های میمند کار خودش را کرد و گرگ را روی زمین غلطاند و بعد همه از مرد و زن ریختند توی باغ تا گرگ را تماشا کنند و او را مسخره میکردند و برایش شیشکی می بستند و سرفه میکردند.

برو برو دیگه خونت بینگیر بخواب.

مرد دیگه برو یکی پیدا کن تا عصای دستت باشه.

پرویز راست اگر چه...

و او فقط بی اختیار و زیر لب گفته بود.

شهر شیر است اگر چه...

در حقیقت جنگی که میر اشکال پرویز داشت جنگ غرور بود و حاضر بود حتی زنده گیش را از دست بدهد - اما غرورش پایمال نشود.

جلو گرگ ها را میرفت بی هیچ واژه ای تا باز پیش هم ولایتی ها همان میر اشکال پرویز باشد نه زبون و درمانده و دچار هزاران نیش زبان.

زندگی روزگار گذشته اش را از نظرمی گذرانند و هیچمیرد از حق ناشناسها، از تمسخرها، از اینکه همه چیز او را نادیده می گرفتند خسته شده بود، میخواست گریه کند اما دلش شده بود یک تکه سنگ ناگهان صدائی شنید از جا برخاست جلای (۱) را در نزدیک خود دید، شکارها هفت هشت تائی پازن کوچک و بزرگ بودند که همه از دامنه کوه، که در سمت راست چشمه بود بطرف چشمه سرانیز شده بودند خوشحال شد. زنده شد. مثل اینکه دنیا



ساجمه‌ها نچه‌ها را سوراخ کرده و سوزانده  
و از هم گسیخته بودند کپوترها هر کدام به  
طرفی پریده بودند و او به ناچار کلاغی را  
زده بود و خدا می‌داند رنجش را، وقتی با  
کلاغ وارد می‌شدند.

توی کوچه باغها منصور پاو گفته  
بود.

— میراشکال، انگار شیراشکال هم  
شدی؟

و بعد قاه قاه خندیده بود. شعبان  
هر تندی دم درعزلش او را دیده بود و گفته  
بود.

— میراشکال پرویز خسته نباشی،  
خیلی کار کردی‌ها؟

و بعد نیشش تا بنا گوش باز شده بود.  
وقتی وارد خانه شد ایوب صفر که آمده  
بود پنج من آرد قرض کند باو گفته بود.

— میراشکال خوب کردی که به  
کلاغ زدی و الا مردم می‌گفتن تو تو کوه  
بقیه در صفحه ۵۱

را به او دادند.  
او همین را می‌خواست.  
همین را چندین سال بود که چیزی را  
شکار نکرده بود.

هر وقت به شکار میرفت دست خالی  
برمی‌گشت و مردم مسخره‌اش می‌کردند  
تمسخر آنان هم بی‌ربط نبود.

چه شکارچی ویریا اصلا شکار نکرده بود  
و یا بجای چندین یازن، خرگوش یا  
کیوتری را در دست داشت حتی یک کبک هم نه  
چند روز پیش برای اینکه دست خالی باز  
نگردد رفته بود توی چاه یک قنات آنهم  
بارنج بنیهار و مرارت فراوان. حتی یکبار  
نزدیک بود دستش در برود و به ته چاه  
سرنگون شود اما خودش را گرفته بود و  
چند تا کیوتر را از توی یک چال در آورده  
یا های آنها را بهم بسته بود که با تیر  
بزنندشان که مبادا دستش از همیشه خالی‌تر  
باشد. آنها را از پا با نخی بهم بسته و به  
فاصله چندمتری با آنها شلیک کرده بود







## آژانس دشمن یابی :

### شماره پنجم دوره اول مدیر عامل صاعقه

۱ - به باسن و سینه و کمر خانم «ملوسک» که بنظر میرسد برای این فیلم رژیم لاغری خود را امتحان می کند گداشته است و همین خصوصیات متملق به خانم «دلارام»

۲ - به «پستی و بلندی های سرزمینی که زیر پای «جبار» می لرزد و محل تاخت و تاز اوست .

- فیلم دارای «ارزش های باروری» است توجه نمایند .

۱ - به اشتباهی سیری ناپذیر مردان فیلم از نظر جنسی

۲ - به اهمیت نفس و تمایلات هم جنس بازی و احیای آن نشان میدهد که ریشه های کهنی نه تنها در یونان بلکه در اینجا هم دارد .

- فیلم دارای «ارزش های تاریخی» است .

۱ - بخاطر نشان دادن گوشه های مرز و اسرار آمیزی از انقلاب مشروطیت .

۲ - بخاطر جایزای های مردان بی نام و نشانی که برای «جبار» از نوع «سرجوخه فراری» شکفته می بینند و تیر باران می شوند تا او بتواند از قاتلین زنش انتقام بگیرد و این یادآور دلوری های «اسپار تا کوس» و مردان اوست .

تصبره ، بتقریر کنندگان و محررین تاریخ معاصر یادآور میشود که هر چه زودتر نام «جبار» ملقب به «سرجوخه فراری» را در کنار سایر دلوران مشروطیت قرار دهند چون غفلتی باین بزرگی را نمیتوان نادیده گرفت .

- فیلم دارای «فوائد علمی و تکنیکی» است توجه کنید ،

۱ - متفاوت کارشنک های بدون گلوله و با گلوله که آقای امان منطقی «کارگر» دان فیلم توسط جناب ، فردین ، آکتور توانا بطور تئوری و عملی آزاد تدریس می نمایند و این قبل از هر چیز نماینده اطلاعات عمیق و دقیق «فیلم ساز» در این زمینه است .

۲ - به شکل نمایشی مراسم حلق آویز نمودن که معمولاً در سینما باب است .

البته اگر چه موردی نداشت تا در فیلم چنین مراسمی باشد اما علاقه منظر امان منطقی به تدریس حقه های سینمایی باعث شد که سناریست با مشقت هر چه تمامتر بهانه ای برای این مراسم جمع و جور نماید .

- فیلم دارای «انعطاف» و «نرمش» دلیذیری است .

توجه کنید ،

بقیه در صفحه ۵۰

برای شما آواز هم بخواند با این همه خوانندگان ریز و درشت و چاق و لاغر و دراز و کوتاه و مذکر و مؤنث که داریم شما بند کردید به ناصر ملک مطیعی که حتی تصدائی هم ندارد بابا ابوالله ! و اما بیستم از عشق چه میگوید .

... شاید آخرین عشق من همین چند روز پیش بوده باشد اما مردم از من توقع عاشق شدن ندارند . شاید هم من عاشق شده ام . سوخته ام و خودم نفهمیده ام ... یکی دو بار تا آستانه طلاق رفتم ، اما بعد همه چیز رو برآه شد . خودمانیم ، اگر من جای زنم بودم ، هرگز حاضر نمیشدم با ملک مطیعی زندگی کنم . فکر می کنم تحمل کردن من بسیار دشوار است ...

● پس ما مردم چه توانی باید داشته باشیم که يك «ربع قرن» توانستیم ترا تحمل کنیم و «سپاس» گذار هم باشیم .

و از تعداد بیشمار مواردی که شما «سوخته» اید هم با خبریم و دل ما هم از این بابت برای شما میسوزد و برای اینکه باردیگر کار شما با همسر تان به «آستانه طلاق» نرسد سکوت میکنیم .

و حال باید بشنوید از «گو گوش» - بطوریکه مجله «جوانان» گزارش میدهد : «گو گوش که ظاهراً در دو هفته اخیر بر نامه سنگین و سختی داشته است و ضمناً از دوری فرزند خود بشدت رنج می برد دوبار حالتی بهم خورده و تحت نظر پزشک قرار گرفته است .

● آیا میتوانید حتی تصورش را هم بکنید که برنامه «سنگین» و «سخت» داشتن یعنی چه ؟ آیا در دوری از فرزند را میدانید که یعنی چه ؟ آدم باید «گو گوش» باشد تا بتواند این همه شدائد را تحمل نماید و گرنه کار من دشوار نیست .

بنابر این اگر خانم «دلارام» در مجله تازه برای افتاده «سپاس» میکنید که

«... آرزو داریم که در سی و شش سالگی سرطان بگیرم و در سی و هشت سالگی هم بمیرم ...» نباید زیاد تعجب نمود چرا که زندگی هنری بسیار طاقت فرساست .

● جبار ، سرجوخه فراری نقد فیلم

● در این بخش لازمست از «ارزش های نهفته سینمای «سرجوخه جبار» یاد کنیم که از نظر تملیق نوعی سینمای وسترن باشکلی از سینمای بومی و کوچه بازاری اهمیت بی سزا دارد .

- فیلم دارای ارزش های «پر جلالتی» است . توجه کنید ،

دارند و سالی دوسه نوبت برای «هوا» خوری بخارج از کشور میروند و هزار و يك نوع وسیله برای آزمایش و تسکین «طبع» و «مزاج» خود دارند . اما شما نمی دانید که اداره همان چند دستگاه ویلا و آپارتمان خصوصی و نیمه خصوصی چه کار مشکلی و توان فرسائی است و فی الواقع «مرد» (ویا «زن») می خواهد که از عهده اش بدر آید .

... و نمیدانید که رفتن بخارج از کشور چه اعمال شاقه ای است - البته از نظر حب وطن - اما آنها ، بینوایان - مجبورند آنرا تحمل نمایند چون یا بچه شان در خارج مشغول تحصیل است و یا اینکه به تمدد اعصاب نیاز دارند .

وقتی آدم این سرگذشت ها را می خواند تازه متوجه می شود چه شانس آورده است که «هنرپیشه» نشده و چه موهبتی است زندگی ما می گوئید نه انگاه کن ،

ناصر ملک مطیعی از تریبون «زن روز» می نویسد :

... بدبختی ما از چند جهت است ... در محیط اجتماعی نیز ارج لازم را نداریم . هیچ مقامی خط کارت ویزیت يك هنرپیشه را نمیخواند و بعد از دیدن کارت میگوید : «ای بابا ، این همون مطرب به که کارت نوشته ، بگو نیست» اگر تسوی مجلس ختم شرکت کنیم مردم باز ما را بهمین نظر نگاه میکنند و دلشان می خواهد که برایشان چند دهن آواز بخوانیم یا ادا دریاوریم . در واقع ما فقط يك عروسك كوکی میداند ... گرفتاری در اینست که ما در يك اتاق شیشه ای زندگی می کنیم که حتی اختیار عطسه کردن ما هم دست خودمان نیست ...

همیشه مقداری بخودم بد گذراندم . برای يك هنرمند همیشه خطراتی هست و من همیشه با این خطرات مبارزه کردم . بارها زیان مالی دیدم . شاهد بالارفتن سن و سال بودم که خود خطر بزرگی بود .

● تعجب نفرمائید ، بدبختی جهات مختلف دارد که ملاحظه فرمودید آدم نمیتواند در عروسی شرکت کند و نه در مجلس ختم - تازه کارت ویزیت آدم را هم نمیتوانند ...

مهمتر از همه اینکه اختیار عطسه کردن در اتاق شیشه ای را هم از آدم میگیرند لابد شاید باین خاطر که امواج عطسه ممکن است دیوارهای بلورین را مخدوش نماید .

و از جمله خطرانی که خاص هنرمندان است بالارفتن سن و سال میباشد که الحاحاً ما از این نوع گرفتاریها نداریم . و اما مردم شاهد باشید که وجدان ناصر خان ملک مطیعی از چه نظر ناراحت است برای اینکه شما از او میخواهید که

## پیش در آمد

همانطوریکه عرض شد ، تصمیم خانم فروزان مبنی بر کناره گیری از سینمای جوان ما ، تشویش و نگرانی و SUSPENSE عمیقی در مجامع هنری و ضد هنری ایجاد نموده است - بطوریکه حتی مردم - البته طبق اظهار روزنامه کیهان - اشتها و علاقه خود را نسبت به گوشت های یخ زده و سایر انواع گوشت های خارجی و ماهی از دست داده و به «مرغ» خوری افتاده اند - لذا به دلیل فوق ال عاده بودن مسایل هنری و متعلقات آن در زندگی ما مردم هنر دوست و هنر پرور و با توجه به تصمیمات دلیذیر سایر هنرمندان برای قهر و جدائی ها و ازدواج و طلاق ها که الزاماً در سر نوشت قطعی ما ملت بدون تاثیر نخواهد بود - آژانس تمام برنامه خود را در این هفته منحصر ب يك بخش - بخش سینما تو گرافی - نموده است چون که عبادت بجز خدمت خلق نیست و این رسالتی است که بهمه ما گذاشته شده است .

## بخش سینما تو گرافی

### در اخلاق در ویشان

تلخکامی و زندگی مشقت بار و اسفناك هنرمندان مسئله ای بود که در دستور شورای عالی آژانس قرار داشت و بسختی خاطر اعضای شورای رامکدر نموده بود .

تا بحال بارها شلاق این واقعیت گونه های ملت ستمکش و ستمکش پرور ما را نواخته است .

«گو گوش» ها و «جمیله» ها و «ولی لی» ها قبلاً این زنك را بصدا در آورده اند و حتی نایای بازداشت و توقیف پیش رفتند و کسی توجهی بوضع بی سر و سامان و بدون تأمین آنها ننمود و حال می بینیم عالیجناب «ناصر ملک مطیعی» در تازه ترین گفتگوی «سه ساعته» و «سینما سکوپ» تمام رنگی خود با خبر نگار مجله «زن روز» باردیگر پرده از زندگی اسفناك خود بر میدارد و نگرانی های عمیق و غلیظی را در افکار عمومی بوجود می آورد .

بخصوص مطالعه این سرگذشت دردناك برای جوانی که سودای بازیگری و «هنرمندی» دارند پس مفید و عبرت انگیز است . تا دیگر بدون جهت تصورات غلطی از زندگی ستارگان سینما نداشته باشند و تصور نکنند که آنها در برجی از عاج برای خود زندگی ملکوتی دارند .

البته منکر آن نمی توان شد که این موجودات برای يك فیلم ناقابل که با سعدد سکه بکثومتی می توان آنرا دید و احیاناً درباره اش «انتقاد» و «نظر» نوشت . قراردادهای چندین هزار تومنی می بدهند و درست است که آنها انواع و اقسام خانه منزل ، «آپارتمان» ، «ویلا» و چندین نوع اتومبیل ریز و درشت



## دولت ریاکار عراق

درست درموقعی که کماندوهای اسرائیل به قلب لبنان حمله کرده و وعده ای را با مسلسل های سنگین خود بخاک و خون میکشند. درست در زمانی که دنیای عرب از این حمله و تجاوز آشکار بهیچان آمده و شورای امنیت همه کوشش و تلاش خود را در جهت رسیدگی باین فاجعه بزرگ به کار میبرد.

عراق آسوده و بیخیال لبه تیغ حملات خود را بجانب ایران - کویت و پاکستان و عربستان سعودی متوجه نموده است.

چرا که امپریالیزم خونخوار و جاسوسان کهنه کار تل آویو همواره تلاش کرده اند تا اعراب را از مسین واقعی مبارزه خود منحرف سازند اما گردانندگان حکومت بعثی عراق هنوز از درک این مسئله غافل هستند که جدوجهد آنان در راه ایجاد بلوا و آشوب و باتورگی روابط ایران و اعراب، کوشش بیهوده و عبثی خواهد بود. زیرا برای ملتی که در یک دهه کوفه و زودگذر بایک جهش سریع و انقلابی خود را از قرن چهاردهم بقرن بیست و یکم رسانده و همه روابط و ضوابط قنودالیزم را درهم نوردیده است هیچ چیز گرامی تر و ارزشمند تر از امنیت و آرامش نخواهد بود و بهمین سبب نه تنها به بعثی های درمانده عراقی بلکه به هیچ نیروی دیگری اجازه نخواهد داد که در ارکان این امنیت و آرامش کوچکترین خللی بوجود آورد.

زیرا که شرایط زندگی در ایران و عراق تفاوت های بسیار دارد، اگر در آنجا بین بعثی های خونخوار با جامعه کرد شمال اختلافات و جنگ و جدال همیشگی وجود دارد، اگر در آنجا جنگ شیعیه و سنی حاکم بر مقدرات مردم قرار گرفته است، اگر در آنجا احباب و بغض های شخصی سر نوشت مردم را تعیین میکند، اگر در آنجا دسته بندی های سیاسی و باندهای خانوادگی در بالاترین سطح، حتی در میان کابینه هم ریشه دوانده و همه را بجان هم انداخته است در ایران شاه و ملت پیوند ناگسستنی خود را برای ابد استوار و مستحکم ساخته اند. و درست بهمین جهت است که آقای هویدا نخست وزیر در مصاحبه مطبوعاتی خود اظهار داشت:

ایران بزرگترین قدرت سیاسی و نظامی منطقه را تشکیل میدهد و در حفظ این قدرت روز بروز بر قدرت خود میفزاید و چاره ای جز این ندارد، چون تاکنون دوبار نتیجه «ضعف» را دیده و این «دوبی» است که هیچگاه سه نخواهد شد.

«هر روز متجاوز از پنج میلیون بشکه نفت ایران از دهانه خلیج بدنیای خارج ارسال میگردد و شاید در دهه دیگر صدور نفت ایران روزانه بده میلیون بشکه بالغ شود و همین مسئله ایجاد میکند که ایران با تمام قدرت خود امنیت و آرامش خلیج و دریای عمان را حفظ کند تا بتواند به هدف های مقدس خود، دسترسی یابد.

تردید نیست همچنانکه آقای نخست وزیر تأکید کرده اند ایران برای حفظ این آرامش همکاری و مساعدت و معاضدت کلیه ممالک کناره ی خلیج و دریای عمان را استقبال خواهد کرد و خوشبختانه تاکنون نیز همه ممالک جنوبی ایران، حتی همه امارات و شیخ نشین های جنوب خلیج فارس و دریای عمان نظرات ایران را پشتیبانی و دامنه همکاری و همکاری خویش را گسترش داده اند. تنها تاکنون دولت عراق بوده است که از این همکاری و معاضدت دوری و احتراز جسته است چرا که بعثی های عراق وظیفه دارند در این منطقه با ایجاد بحران و آشوب پردازند، بحران و آشوبی که فقط بسود اسرائیل متجاوز و امپریالیزم کهنه کار خواهد بود.

اما بعثی ها، این عوامل شناخته شده ی استعمار باید بدانند که ملت های مسلمان و همه ملل عرب دست آنها را رو کرده اند. با وظایف آنها آشنائی پیدا کرده اند بخیمه و دسایر آنها آگاهی دارند و بیشتر از این بآنها اجازه نخواهند داد که رویه ی کهنه و منسوخ خود را در ایجاد نفاق و جدایی بین ملت ها را ادامه دهند و بدون هیچ گفتگو و بزدی روزی خواهد رسید که آزاد مردان عراقی طومار این حکومت فاسد و ریاکار را درهم خواهند ریخت و به این غائله خاتمه خواهند داد زیرا ملت عراق بیش از هر ملت دیگری از ادامه حکومت جابر و خونریز عراق بستوه آمده است. رنج برده و زجر دیده است.

## اولتیماتوم امیر عباس هویدا



درآمدها کم کمهای فراوان خواهد نمود و این مسئله ای است که متأسفانه تاکنون از طرف دول عرب رعایت شده است. از جمله در نه ماهه سال گذشته ممالک عضو بازار مشترک بیش از ۶۰ میلیارد ریال کالای تجاری به ایران فرستاده اند در حالی که کمتر از پنج میلیارد ریال از ایران خرید کرده اند.

و انگلستان نیز به تنهایی ۱۶ میلیارد ریال کالا بایران فرستاده و متقابلاً کمتر از ۶۳۰ میلیون ریال خرید کرده است و با همین جهت برای کشوری که بسوی صنعت گرایش پیدا کرده و با سرعت بیک کشور صنعتی متری تبدیل می شود نمی تواند این معاملات نامتعادل و ناهموار ادامه یابد و درست بهمین سبب است که آقای هویدا در میهمانی گروه پارلمانی

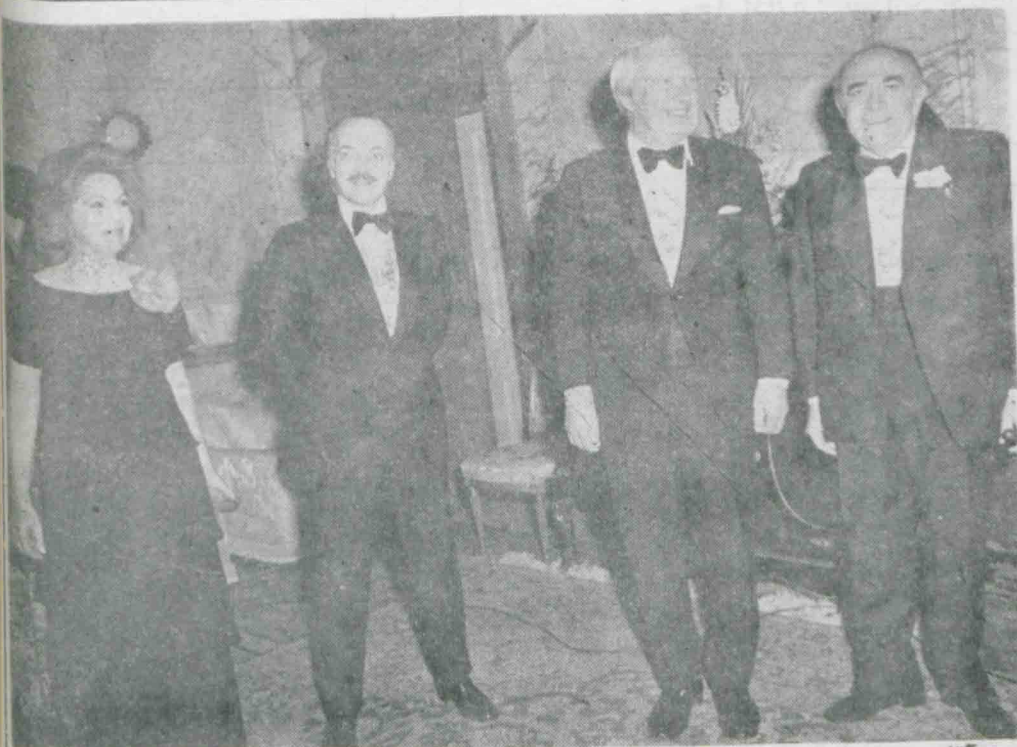
مذاکرات هویدا - هیت در زمینه اقتصادی بمنزله ی یک اولتیماتوم تلقی شده است که چرا نخست وزیر ایران صراحتاً اظهار داشته است که اگر رویه کنونی بازار مشترک ادامه یابد ایران ناگزیر خواهد بود که در انتخاب شرکای تجاری خود تجدید نظر کند.

باید دانست که روابط تجاری ایران و ممالک عضو بازار مشترک همواره بر اساس «روابط نامتعادل» وجود داشته و موجبات نارضایتی شدید معارف مالی و اقتصادی ایران را فراهم کرده است. برای مملکت ما توازن تجاری و مبادلات پایا پای بازرگانی اهمیت فوق العاده ای دارد زیرا که مناسبات بازرگانی بر اساس تعادل ثبوت قیمت ها و افزایش



# هفته نامه هفت روزه

صفحه دوم



● آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر ضیافت شامی در سفارت ایران در لندن ترتیب دادند که در آن گروه زیادی از شخصیت های سیاسی و اقتصادی انگلستان حضور داشتند.



شاهنشاه آریامهر در شرفیابی آقای پهلبد وزیر فرهنگ و هنر و اعضای فرهنگستان ادب و هنر ایران فرمودند انتظار دارم که شخصیت ایرانی که طی قرون و اعصار از لحاظ فرهنگ باقی مانده با وجود خشونت زندگی امروز هم حفظ شود و با اختلاط آن یک انسان متوازن ایرانی داشته باشیم که مطابق با پیشرفت این مملکت و با حفظ همان روحیات انسانی و تمدن قدیمی خودمان باقی بماند.

در این شرفیابی آقایان دکتر خا نلری ذبیح اله صفا، مجتبی میهنوی، یحیی مهدی، عباس ارزیاب خوئی، عبدالحسین زرین کوب، مهدی فروغ و مهدی برگشلی افتخار حضور داشتند.

طی مراسم خاصی در دفتر رئیس دانشکده اقتصاد هدایایی از طرف وزارت دربار شاهنشاهی و دانشکاه

ایران و انگلیس صراحتاً اظهار داشت که «برای برقراری رقابت آزاد و منصفانه باید حصار تبعیضات بازرگانی از میان برداشته شود» در حالی که کالاهای سفتی ایران در بازارهای شرق و غرب خریداران فراوان دارد. در حالیکه بسیاری از ممالک آسیائی و اروپائی بکسرتش میادلات بازرگانی ایران علاقه وافر نشان میدهند.

توسعه روابط اقتصادی ایران با ممالک دیگر بتوسعه مناسبات دوستانه سیاسی کمک می نماید. دلیلی وجود ندارد که این روابط نامتعادل و ناهموار همچنان ادامه یابد حتی بازار مشترک نیز اقتضا می کند که شالوده مناسبات تجاری ایران و ممالک اروپای غربی را با توجه به خواستهای نیازهای صنعتی روز ایران دگرگون نماید و برای حفظ این مناسبات و معاملات اساس نازهای را بوجود آورد.

## لژیون خدمتگزاران بشر

سومین گروه داوطلبان بین المللی لژیون خدمتگزاران بشر مرکب از ۱۹ نفر از کشورهای آلمان، امریکا، اردن، ایتالیا، ایرلند، پاکستان، شیلی، ژاپن، فیلیپین، هندو هلند و اردن تهران شدند و بادبیس کل و مسئولان لژیون خدمتگزاران بشر ملاقات کردند. «خدمتگزاران بشر» هفت هفته در دانشکاه پهلوی شیراز یک دوره آموزشی فشرده را سپری خواهند کرد.

در این دوره با زبان فارسی، فرهنگ و تمدن و تاریخ و جغرافیای ایران، انقلاب و پیشرفتهای دهی اخیر مملکت ما آشنا خواهند شد و سپس در طرحهای عمرانی، کشاورزی، مخابرات جنگلداری و صنایع کوچک روستایی و دامپروری خدمت خواهند کرد.

تردید نیست که آشنائی این گروه بین المللی با آداب و سنن و رسوم مملکت ما، با انقلاب و آثار انقلابی کشور ما، با پیشرفتهای همه جانبه مملکت ما موجب خواهد شد که در بر گشت به وطن خود بعنوان مبشرین و متحدیان صلح و دوستی به گسترش روابط و مناسبات ایران و ممالک دوست کمک کنند.

تهران به فرزند فرسیو فرزند سپهبد بر نامه پنجم مورد مذاکره قرار شهید ضیاء فرسیو اهداء شد. گرفت.

در ملاقات هیئت اقتصادی ایتالیا با آقای مجیدی وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه امکانات توسعه همکاریهای فنی و اقتصادی ایران و ایتالیا در طول همچنان با تیمسار سپهبد آقاولی است.



● مسابقات فوتبال جوانان آسیا، روز جمعه با حضور و الاحضرت ولیعهد و الاحضرت فرحناز، در استادیوم آریامهر بابازی تیم ملی جوانان ایران با تیم ملی جوانان ژاپن آغاز گردید. این مسابقه ۲ برهیج بنفع تیم جوانان ایران پایان یافت

توسط آقای دکتر منوچهر اقبال کلنک دومین پالایشگاه ۱۴۳ میلیون دلاری نفت تهران در کنار پالایشگاه اول بزمین زده شد. این پالایشگاه که پنج میلیون تن ظرفیت دارد مستقل از پالایشگاه اول بنامی شود و از مدرن ترین وسائل و تجهیزات برخوردار خواهد بود.

از طرف اداره کل اقتصاد خوزستان و لرستان پروانه تأسیس یک کارگاه ساخت انواع ظروف آلومینیوم صادر گردید که در بهبهان تأسیس خواهد شد.

آقای محمد سمیع انور سفیر مصر در دربار شاهنشاهی در دفتر آقای دکتر شاه قلی وزیر بهداشتی حضور یافت و با ایشان ملاقات و مذاکره کرد.

آقای منصور روحانی وزیر کشاورزی و منابع طبیعی گفت دولت در سال گذشته یکصد میلیون تومان ضرر خرید گوشت را داده است و برای جلوگیری از سیاه بهار و تأمین گوشت بمقدار کافی و تشویق دامداران به پروراندنی گوسفندان پیش بینی می شود که در سال جاری نیز دولت ۱۶۰ میلیون تومان بابت گوشت ضرر بدهد.





# حزیر دره بین

صفحه سوم

## سفر هیوم

● در کردی و رهای وزارت امور خارجه شنیده می شود که به احتمال قوی تا چند ماه دیگر « دو گلاس هیوم » به ایران سفر خواهد کرد. ناظران سیاسی برای این سفر اهمیتی خاص قائل هستند، زیرا سفر هیوم به ایران، به منظور شرکت در اجلاس سالانه پیمان سنتو صورت میگیرد و از طرفی گفته می شود که نامبرده با آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر مذاکراتی انجام خواهد داد که در واقع بایستی دنیا له مذاکرات ادواردهیت و هویدا باشد.

همزمان با دو گلاس هیوم، نمایندگان کشورهای ترکیه، پاکستان و آمریکا برای شرکت در اجلاس مذکور به ایران سفر خواهند کرد.

## سفر

● قرار است که در سال جاری عده ی زیادی از رهبران سیاسی ممالک مختلف به ایران سفر کنند که مسلماً این مسافرت هادر شناساندن هدف های سیاسی مملکت مافوق العاده مؤثر و مفید خواهد بود.

بوتو رئیس جمهور پاکستان، وزیر خارجه لبنان، ژوزف سیمکو معاون وزارت خارجه آمریکا، چند نفر از شیوخ امارات خلیج فارس و برخی از رهبران دول اروپای شرقی از جمله مدعوین دولت ایران خواهند بود.

نا گفته نماند که ادواردهیت نخست وزیر انگلستان نیز دعوت آقای هویدا را برای مسافرت بایران پذیرفته اند.

## شرکت های تعاونی شهر و روستا

● شنیده می شود که دکتر باقر عاقلی مدیر عامل سابق شرکت واحد اتوبوس رانی که از نویسندگان صاحب نام و روزنامه نگاران قدیمی و مشهور است، طی یکی دو روز آینده به سمت مدیر عامل شرکت های تعاونی شهر و روستا مشغول کار خواهد شد.

واگذاری این پست به دکتر عاقلی، نشانه اعتماد خاصی است که مسئولین مربوطه نسبت به او دارند.

عاقلی تاکنون در هر پستی که شاغل بوده، کاردانی و لیاقت خود را به ثبوت رسانده و یقیناً هر کاری هم که به او واگذار بشود، بی شک به بهترین صورت ممکنه انجام خواهد شد.

شرکت های تعاونی شهر و روستا، که اخیراً تأسیس شده است، وابسته به وزارت تعاون و امور روستاها می باشد.

## شهر داری

● قرار است که بزودی از طرف شهر داری در زمین های عباس آباد « کاخ بزرگ شهر داری » بنا گردد.

مقدمات کار از هم اکنون فراهم شده و بودجه آن نیز تأمین گردیده و قرار است که تا پایان اردیبهشت ماه در انجمن شهر مطرح و تصویب یابد.

## شناسائی

● از روزیکه قرارداد متار که جنگ بین آمریکا و جمهوری ویتنام شمالی به امضاء رسید و بعبارت دیگر دولت هانوی از طرف آمریکا به صورت « دو فاکتور » رسمیت شناخته شده برخی از دولت ها رژیم ویت نام شمالی را بر رسمیت شناخته اند و شناسایی این دولت بوسیله دول دیگر نیز مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و شاید بزودی از طرف بعضی از دول آسیائی - آفریقائی نیز بر رسمیت شناخته شود.

## مبادلات اقتصادی

● توسعه و گسترش مبادلات اقتصادی و مناسبات تجاری ایران با ممالک مختلف جهان مورد توجه کامل سیاستمداران و رجال اقتصادی دنیا قرار گرفته است.

از یک سو آقای انصاری وزیر اقتصاد بدنبال مذاکرات موفقیت آمیز خود با جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی بلافاصله به یکن مسافرت نمود و با عقد یک قرارداد مهم زمینه توسعه روابط بازرگانی ایران و جمهوری خلق چین را فراهم کرد و بلافاصله راهی توکیو گردید تا ظاهراً با شرکت در « اکافه » مذاکرات خود را با دولت ژاپن و برخی دیگر از ممالک عضو اکافه دنبال کند.

از طرف دیگر هم اکنون یک هیئت بزرگ اقتصادی از ایتالیا با مقامات سازمان برنامه مشغول مذاکره می باشد تا در برنامه عمرانی پنجم پایه گذاری نماید.

ضمناً مقدمات سرمایه گزاری سرمایه داران و زمیندوان انگلیسی نیز در برنامه پنجم فراهم شده است.

## اعضاء جدید

● قرار است که تا اواسط اردیبهشت ماه جاری نقل و انتقالات وسیعی در کادر مدیران کل و روسای ادارات وزارت کار بعمل آید، در این تغییرات عده زیادی از روسای ادارات کار شهرستانها جابجا خواهند شد.

## در کردی و رها

### وزارت تعاون

● مدتی است که آقای ولیان وزیر تعاون و امور روستاها در اطاق کار خود چند دستگاه تلویزیون مدار بسته قرار داده است تا عبور و مرور و حضور و غیاب کارمندان وزارتخانه را شخصاً کنترل نماید.

با توجه به خصوصیات که در آقای ولیان سراغ داریم کنترل شخصی ایشان موجب خواهد شد که در حضور و غیاب کارمندان شدت عمل بیشتری بکار برده شود. لازم به تذکر است که قبل از ایشان آقای دکتر مجیدی وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه نیز در دفتر کار خود تلویزیون مدار بسته نصب نموده بود.

### وزارت دادگستری

● شنیده می شود که در اردیبهشت ماه جاری از طرف وزارت دادگستری چند لایحه مهم برای تغییر و اصلاح پاره ای از قوانین جزایی و حقوقی به مجلسین تسلیم خواهد شد.

تصویب قوانین مذکور برای تسریع در رسیدگی به شکایات مردم اثر قاطع خواهد داشت.

در کنگره کارشناسان روابط عمومی به سوی عزیمت نمود.

### شهاب الدین شهابی معاون

استانداردی فرماندار جدید اصفهان وارد اصفهان شد و کار خود را شروع کرد.

آقای بهمن ترابزاده به سمت فرماندار رودسر منصوب شد.

آقای احمد قره گوزلو بازرس استانداری استان مرکز به سرپرستی سازمان آب شهر قم منصوب شد.

### از جانب شاهنشاه آریامهر

به مناسبت تصویب قانون اساسی جدید پاکستان روز پنجشنبه پیام تبریکی بسرای حضرت رئیس جمهوری پاکستان مخابره شد.

دکتر علی آبادی رئیس بانک رفاه کارگران ایران برای خرید زمین و ساختمان تعدادی خانه های کارگری به شهر اصفهان سفر کرد.

### آقای پرفسور احسان دو

غراماجی رئیس دانشگاه حاجب تپه ترکیه با آقای دکتر اقبال رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران ملاقات نمود.

عکس روی جلد  
از: رضامحمدی

### آقای دکتر ابوالقاسم خدا

بنده لو معاون مدیر عامل شورو خورشید سرخ ایران برای شرکت



ابراهیم صهبا

## بهار عشق و هنر

آمد بهار تا همه عزم سفر کنند  
بر باغ و کوه و دشت و بیابان گذر کنند  
سیمین تنان چشم سیاه سفید روی  
زیبائی و ظرافت خود جلوه گر کنند  
گاهی چو نوگلان بچمن خنده سر دهند  
گاهی چو بلبلان ز طرب نغمه سر کنند  
با رقص و پایکوبی و آواز دلنواز  
از دل ملال و محنت گیتی بدر کنند  
آیند با نسیم بهاران بجنب و جوش  
گلزار پر زهمهمه و شور و شر کنند  
فصل بهار فصل هنر باشد و جمال  
صاحبان طواف بگرد هنر کنند  
خوبان رها کنند دگر جامه بلند  
کو تاه جامه زینت اندام و بر کنند  
ای کاش این بتان فسو نگر بچشم دل  
گاهی نظر بشاعر صاحب نظر کنند

## درمزش و درماشیه

### پشم کلاه نظام پزشکی ریخته است!

چندی قبل بر حسب اتفاق گذارم به مطب دکتر یکی از پزشکان شهر افتاد، روی تابلو، با خط درشت تخصص خود را (امور معقاری و بیماریهای پوستی) نوشته بود...  
داخل مطب همه گونه بیماری نشسته بود، با همه نوع درد و مندهی! و این دکتر مسجادم! بی توجه به تخصص خود، به همه نسخه میداد - بی آنکه اصولا بهمار را الاقل سطحی هم معاینه کند - و در سر نسخه اش هم شماره نظام پزشکی وجود نداشت و بعد کاشف بعمل آمده که این مرد محترم اصولا عضو نظام پزشکی هم نیست! جالب اینکه ابتدا نسخه های قبلی خود را از بیمار می گرفت و بعد نسخه جدید بهم می ریخت (مثلا زخم روده ای) خود میداد! و تازه داروخانه ها نیز نسخه بدون شماره عضویت نظام پزشکی او را برای بهمار می پیچند! و زمانیکه من باو اعتراض کردم سر بالا هم جواب داد، حال با این تفاسیل نظام پزشکی می تواند ادعائی هم در مورد نظام کار سازمان عریض و طویل خودش داشته باشد!

جمشید - صداقت نژاد

## الو تهران مصور

الو تهران مصور؟  
- بله بفرمائین!  
- ماشینهای شرکت واحد کجا هستند که کارمندان ادارات و مردم باید ساعتها در صف به انتظار آمدن آنها انتظار بکشند؟

- در تعمیرگاههای مربوطه برای اینکه «سبز» رنگ بشوند!

- گوشت ارزان بدست مردم نمیرسد، چرا؟  
- مگر گوشت گران بدست مردم نمیرسد که شما توقع گوشت ارزان را دارید.

- چطور هنر پیشه «نو ستاره» کشف می شود؟  
- معمولا از اتاق خواب تهیه کننده یا کارگردان فیلم مربوطه است که این «پدیده» ظهور می کند.

- الو تهران مصور؟  
- بله بفرمائین!  
- فیلمهای مبتذل فارسی بازار گرمی پیدا کرده اند، علت چیست؟

- سکی بودن (لغت و عور بودن) بیش از حد حضرات هنر پیشه.

- با آمدن تابستان هنوز هم شهرداری نمی خواهد کار تعمیر اسفالت خیابانهای تهران را بپایان برساند؟

- نه!

- چرا؟  
- هنوز عده زیادی از همشهریان خوش حساب مالیات های معوقه را نمی پرداختند.

- چرا بعضی از آقایان اطباء نسخه های قبلی را از بیمار خود می گیرند و نسخه جدید میدهند؟

- برای اینکه مدرک جرم در دست کسی نباشد!

## کشف داروی سرطان

خواندیم که دارویی برای معالجه سرطان کشف شده است... سخت خوشحال شدیم که بالاخره با امید خدا گروه زیاده بیمار مبتلا به این درد بی درمان از دام مرگ خواهند گریخت و بین عادی خود ادامه خواهند داد.

با چنین برداشتی یکی از همکاران توصیه شد تا در این مورد رپرتاژی تهیه کند و آقای رپرتر به همراه عکاس به متخصص مربوطه مراجعه می کند تا ابتدا نظر آنها را جویا شود ولی از آن ها فقط یک جواب می شود و آن اینکه این خبر عاری از واقعیت است...

آقای رپرتر دست خالی و با همین یک جواب در حال چهره اش عصبانی می نمود باز گشت و گفت: لابد این خبر دروغ بوده و نویز بوده ولی اشتباهاً حالا چاپ شده است. بعد ما چرا تعریف کرد. وقتی او داشت حرف می زد من با خود اندیشیدم که مگر ممکن است آدمها را به این سادگی دست انداخت.

## «لقای»

### خاطرات نویسی

گفت: تازگیها خاطره نویسی مد شده! گفتیم، چه عجبی دارد؟ گفت: ظاهراً عجبی ندارد بشرط آنکه دور از غرض تهیه شود.

گفتم: منظور چیست؟! گفت: در اروپا و آمریکا، وقتی یک رجل اجتماعی، خاطرات خود را می نویسد، بی باک و بی پروا همه کارها و تلاش های خود آنچنان که بوده می نویسد و قضاوت آن را به مردم می سپارد او مدافعه نمی پردازد. غرض ورزی نمی کند، حب و بغض را از نوشتن دور می کند، جنبه های منفی و مثبت را در کنار هم تجزیه و تحلیل می نمایند و افکار عمومی را منحرف نمی سازد اما...

گفتم اما، چی...؟ گفت اما، در بعضی از رجال همه چیز را وارونه و معکوس می نویسند و قلب را مینمایند.

گفتم، لابد منتقم را در این طرف قضیه دیده اند؟! گفتیم

## جهانگیر بلوچ

### چرا کپسول های گاز می ترسد

چند قدم جلوتر، دختر ظریف بلند بالایی که امواج زلزله خرمایی رنگش را بدست نسیم سپرده بود، آهسته و آرام، آهسته به پیش می رفت که ناگهان در خانه ای باز شد و پسرک مسخه جلوه دید و گفت:

یادداشت



## زشت و زیبا

### زباله های امامزاده قاسم

اغلب اهالی جنوب شهر گمان می کنند که محله های بالای شهر، درست مثل کف دست تمیز و مرتب است و هیچ عاملی وجود ندارد که کوچه ها و خیابان ها را کثیف کند و اگر هم وجود داشته باشد کسی خدای نا کرده تمسکاتش را زمین بیندازد، فوراً سپورهای حاضر آماده بالباس های تمیز و نو، واحترامات فائده خم می شوند و تمسکات را برمی دارند و می برند می اندازند توی سطل های آشغال ... و به همین دلیل همیشه از شهر داری محله گله دارند که چرا به نظافت شهر نمی رسد ولی غافلند که هر چه می شنوند و هر چه گمان می برند، دروغی است به بزرگی تمام دروغ های دنیا. چرا که نه تنها در محله بالای شهر نظافتی نیست، بلکه سپوری هم یافت نمی شود که حتی خاک رو به اهالی را ببرد و از آن جمله است امامزاده قاسم که وقتی توی کوچه هایش قدم می زنی، پاهایت توی خاک رو به ها و آشغال ها و قوطی های روغن نباتی و روغن موتور و غیره و غیره گور می کند و توداد و هواری بلند می شود و هیچ کس نیست بدادت برسد.

در خرابی و وضع ناپسامانی این محله، همان بس که بگویم هفته گذشته، وقتی رفتیم منزل آقای حسینی مدیر گراورسازی امروز که با اصطلاح باز دید عیدشان را پس بدیم پای راست بنده با کفش مربوطه حدود نیم متری توی لجن فرو رفت و همانجا گیر کردیم و بعد از مدتی زور زدن بالاخره پایمان بیرون آمد، ولی کفشان همانجا ماند و ما هم با عصیانیت از خورش گذشتیم و پابرهنه رفتیم خانه آقای حسینی و دق دلمان را خالی کردیم و هر چه توانستیم بدو بیراه گفتیم که مرد حسابی، این چه محله ای است که تودر آن خانه خریدی ای ... و بالاخره هم از او یک جفت گیوه متعلق به سی سال قبل قرض کردیم بر گشتیم خانه مان.

آقای حسینی که از این وضع سخت ناراحت و با اصطلاح شرمند شده بود، گفت: رفیق این ماجرا را توی محله بنویس.

و ما هم این کار را کردیم تا ملت بدانند که شمال شهر هم مثل جنوب شهر است، و بهاد داشته باشند که اگر محله ای تمیز و نظیف است، یقیناً وزیر و و سنا توری، در آنجا مسکن دارد و گرنه آسمان و زمین تهران همه جاییش مثل هم است. والسلام. نامه تمام.

«ستار»

### دوستی ها

خیلی ها گمان می برند که در عصر ماشین و آهن و دود، دیگر انسانیت ها و نوع دوستی ها نماند و شده است و من خودم هم از این دسته افراد بودم، ولی با اتفاقی که چندی پیش برایم روی داد، دانستم در اشتباه بودم. در این گیر و دار نابودی عاطفه ها، هنوز هم هستند کسانی که مفهوم انسانیت را درک کرده اند و آن را مقدس میدانند.

و ما چرا چنین بود که در روزهای عید با رفیقی که اتومبیلی داشت بطرف شمال برآه افتادیم و در اواسط راه اتومبیل ما خراب شد و متوقف گشت.

ما هر چه کردیم نتوانستیم آن را راه بیندازیم. از این رو با نا امیدی جلو چند ماشین راه گذر را گرفتیم، بلکه خود را بتوانیم از شر سرما نجات داده و به شهر برسانیم.

که البته چند اتومبیل از کنار ما بی توجه گذشتند ولی بالاخره اتومبیلی توقف کرد. خواهش کردیم سوارمان بکند. پرسید: اتومبیلتان خراب شده است؟

گفتم: متأسفانه بله.

با خوشرویی پیاده شد و گفت: ببینم چی شده؟!

و بعد لباسش را از تن بیرون آورد و مشغول درست کردن آن شد و یکی دو ساعت با آن ور رفت و بالاخره ماشین درست شد و ما هم برآه افتادیم.

در طول تمام لحظاتی که جوان مذکور که بعدها فهمیدم مهندس مکانیک است، با ماشین ما و رفیقش، با خود می اندیشیدم که براستی هنوز هم نوع دوستی ها از بین نرفته اند و امید که همه مثل همان جوان، یعنی آقای جلیلی باشیم.

«میرزا الو»

# تعلیمی از:

## توانندگان هفته نامه

— ایری، مینا مرد و بغضش ترکید.

دختر چند لحظه ای ماتش برد ناباوری او را احاطه کرده بود اما بعد ... بروی زمین غلطید و ...

از صاحبخانه ای که در همان کوچه بدیدار نوروزی اش رفته بودم ماجرا را پرسیدم گفت:

مینا بهزاد پور صمیمی ترین، نزدیکترین دوست این دختر بود تازه عروسی کرده بود دختر قشنگ و تو دل برویی بود، همه دوستش داشتند ...

گفتم قصه را کوتاه کن!

گفت خلاصه آنکه صبح به آشپزخانه رفته بود که چراغ گاز را روشن کند ناگهان منبع گاز آتش گرفته و حریق بجهان او افتاده او را به بیمارستان بردند اما ...

گفتم — لابد بی احتیاطی کرده؟!

گفت — ظاهراً همه بی احتیاطی می کنند زیر آروزی نیست که منبع گازی نثر کدخانه ای خراب نشود محله ای آتش نگیرد و یا انسانی روانه بهشت زهرا نگردد.

گفت علت چیست؟!

گفت: از مسئولان وزارت کار و دادرهای عمومی کشور پرس زیر ابموجب قانون بازرسان وزارت کار باید مرتباً کارخانجات و کارگاه های سازنده وسایل گازی را بدقت بازرسی کرده و در صورت وجود نقص بلافاصله مراتب را بدادسرا اعلام کنند تا از ادامه کارش جلو گیری شود اما با همه این کشت و کشتارها تاکنون دیده نشده است که یکی از این کارخانجات سازنده «وسایل گاز» تعطیل و یا حتی «جریمه» شده باشند تا در ساخت «کپسول گاز» و یا سایر مصنوعات خود دقت بیشتری بکار برند.

### دکتر جهان ساز

## آمریکائی های متمدن چه می گویند؟

در آمریکای متمدن یکروز سیاهان، یکروز سرخپوستان و دیگرروز جوانان، عصیان می کنند و فریادشان برمی آید که به حق ما اجحاف می شود.

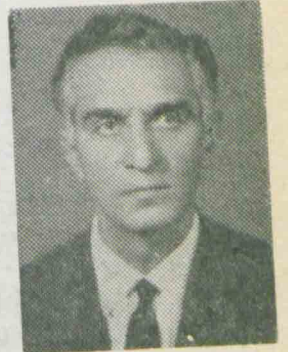
روشن فکران سرخپوست حق واقعی نژاد ستمدیده سرخ را از جامعه آمریکا طلب می کنند و سیاهان خواهان برابری نژادی و عدم تبعیض هستند... و این بلوا سالهای سال است در زمین ادامه دارد که خود را متمدن و پیشرفته می دانند و معتقد است که به آن دنیای عالی که هدف هر انسان اندیشمندی است دست یافته است، ولی بیایند صادقانه علل این همه فریاد های گوش خراش را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم و ببینیم آیا جز این است که صنعت آمریکا و سرمایه داران آمریکائی چنین وضعی را بوجود آورده اند؟

«دکتر اکبر صادقی»



## پرونده‌های موش خورده!

طرح لایحه دولت راجع به تبدیل اداره کل ثبت اسناد املاک به سازمان ثبت اسناد و املاک کشور در اولین جلسه علنی مجلس سنا در سال نو، برای يك سناتور از گروه پارلمانی حزب اکثریت که خود سال ها رهبری این گروه را در مجلس شورای ملی به عهده داشت فرصتی پیش آورد تا مسائل تازه ای مطرح کند.



سناتور محسن خواجه نوری که بعد از شادروان حسینی منصور نخست وزیر سابق رهبری گروه پارلمانی حزب ایران نوین را در مجلس شورای ملی به عهده گرفت،

تشکیلات ثبت اسناد مملکت که در واقع ضامن حقوق مردم و اصالت معاملات است، بواسطه حجم کار و کهنه بودن دستگاه، یکی از ناتوان ترین دستگاه های موجود مملکتی است.

وقتی که باین تشکیلات ثبت اسناد مراجعه میکنیم با پرونده های موش خورده، نقشه های پاره و مندرس، اظهارنامه های یک بکلی پاک شده و از بین رفته و ملکوک و ناقص است مواجه میشویم. باعتقاد سنا تور خواجه نوری ثبت اسناد بیک عمل جراحی عمیق احتیاج دارد چون اغلب اوقات مراجعات در ثبت اسناد برای مردم تولید اشکالات زیاد میکند.

نمی شود توقع داشت



اما صادق احمدی وزیر داد گستری باین رهبر سابق گروه اکثریت مجلس شورای ملی جواب داد و از او گله کرد و گفت نفرمائید که ثبت یکی از ناتوان ترین دستگاه ها است.

آنگاه در مقام توضیح گفت ثبت کل سازمانی است فوق العاده حساس، مهم، پر مشغله با وظایف

# مجلس در هر دو مجلس

اقلیت پارلمانی ناشی از موقعیت خاص کشور ماست و به هیچ وجه دلیل بر ضعف اقلیت نیست. تازه همین رویه ملایم، گاهی همکاران اکثریت را هم که بعضی از آنها طبعشان نازک است، به عکس العمل وامیدارد ... گرفتاری اقلیت از بابت حساسیت بعضی از همکاران اکثریت است!

## تذکر يك نماینده

در مجلس شورای ملی عنوان شده است: ایرانی باید انسانی باشد با تمام خصوصیات يك انسان با هاله ای از معنویت و توجه به معنای و معانی مذهبی، آگاه و علاقه مند به فرهنگ و تمدن گذشته این ملت ...

دکتر احمد نایبی نماینده اردبیل بدینال طرح این نکات گفت: الگوهای خارجی که موجب تسلط ماشین و غلبه مصرف، خواری و ناتوانی است؛ از دیدگاه ملت ایران مطرح و است. توسعه و پیشرفت اقتصادی بر اساس انقلاب، باید با تعالی فرهنگ و ارتقاء اخلاق و حفظ جنبه های انسانی و فرهنگ ملی توأم باشد ...

نماینده اردبیل گفت باید معلوم و دانشهای جدید را در جامعه ایران بومی کرد و با وفاداری به میراث فرهنگی گذشته، ارزش و اصالت تمدن جدید را شناخت و بین گذشته و آینده پیوندی منطقی و سازنده بوجود آورد.

نماینده ای از گروه پارلمانی حزب مردم (اقلیت پارلمانی) در مجلس عنوان کرد: انتقاد میکنم، آنهم انتقاد سازنده و دور از عوام فریبی ... ولی چسبه گسریخته از دوستان اکثریت (اعضای حزب ایران نوین) چه در صرف پارلمان و چه در مقامات اجرایی شنیده میشود که میگویند در مقابل ... با اقلیت قوی نیست ...!



دکتر احمد نایبی نماینده اردبیل در يك نطق پارلمانی تذکر داد، مفاد و مفهوم واقعی زندگی را فدای بازده و ثروت بی هدف نسازیم و در مقابل اخذ تکنولوژی، اصالت خود را بعنوان بها، نپزدازیم!

## در باره مصدومین

نماینده دیگری از گروه پارلمانی حزب مردم، نکاتی جالب و درخور توجه ای در باره پارلمان مطرح کرد که از هر نظری و بی گناهی داشت.

دکتر ابوالهدی لنگرودی که خود سالها ریاست بیمارستان امدادی را به عهده داشت پیشنهاد کرد برای رانندگان وسائط نقلیه که پس از تصادف، متواری می گردند و بفکر نجات جان مصدوم نیستند، مجازات سنگین تعیین شود. به ما مودین پلیس و ژاندارم، آموزش شود مصدومین حوادث را هر چند جراحات آنان سطحی باشد، قبل از هر گونه تحقیق و



سناتور تربیت همچنین یادآور شد رسیدن به حقوق سیاسی و اجتماعی، بروست دید و نظر زن ها افزوده است. در این برابری و آزادی که نصیب زن ها شده است، آنها توانسته اند مسئولیت های خلیخ خود را در برابر اجتماع، بهتر تشخیص دهند!

## گرفتاری اقلیت!

نماینده ای از گروه پارلمانی حزب مردم (اقلیت پارلمانی) در مجلس عنوان کرد: انتقاد میکنم، آنهم انتقاد سازنده و دور از عوام فریبی ... ولی چسبه گسریخته از دوستان اکثریت (اعضای حزب ایران نوین) چه در صرف پارلمان و چه در مقامات اجرایی شنیده میشود که میگویند در مقابل ... با اقلیت قوی نیست ...!



صمد نامور نماینده بوشهر و عضو گروه پارلمانی حزب مردم (اقلیت پارلمانی) گفت من منظور از قوی بودن را نمی فهمم. شاید منظور گویندگان محترم این است که باین خورداری از مصونیت پارلمانی اقلیت نباید در پشت ترسبون و بر خلاف مصلحت مملکت، عوام فریبی کند ...! این نماینده از گروه پارلمانی حزب مردم متذکر شد رویه ملایم

مجلس سنا مطرح کرده است. او گفت مجموع درآمدهای پیش بینی شده در بودجه امسال (۱۳۵۲)، مبلغ ۶۹۲/۷۳۳ میلیون است. اگر درآمدهای نفت و وام ها را از آن خارج کنیم، میشود ۳۵۷/۲۷۰ میلیون. اگر تعداد خانوارهای ایران را به نسبت ۳۰ میلیون بشماریم، هر خانواری در سال ۵۹/۵۴۵ ریال مالیات داده است ...!

پس تمام مردم توانائی پرداخت مالیات را داشته اند!



محاسبه دیگر سناتور رام مربوط به پس اندازهای مردم بوده است و در این باره گفت: طبق صورتهای بانکهائی که حساب صندوق پس انداز خودشان را داده اند مبلغ ۸۳/۷۲۷ میلیون در صندوق های پس انداز، اندوخته مردم است و بانکهائی که حسابهای خودشان را در صندوق پس انداز سپرده ثابت و جاری داده اند، جمع آن ۶۰۷۶۱ میلیون شده است. اگر ثلث این را هم بگیریم و اضافه بکنیم، رویه گرفته هر خانواری از ۶ میلیون خانوار توانسته است هفده هزار ریال پس انداز کند ...!

## هشدار يك سناتور

سناتور هاجر تربیت از تربیتون مجلس سنا به زنان ایران هشدار داد و گفت در آستانه دهه دوم انقلاب باید بر این نکته واقف باشند که در ایسن دوره جهش و سازندگی، نقش بزرگی بر عهده دارند. بزرگترین و مهمترین مسئولیت آنان، توجه به امر پرورش و آموزش صحیح نوجوانان و تربیت نسل سالم و کارآمد و تحویل آنها به جامعه، میباشد ...!

خیلی زیاد و متنوع ... شاید بحق باشد مردم دلشان میخواهد کارشان را در اسرع وقت و در کوتاهترین مدت انجام شود ولی این تشکیلات با چنین وضعی که هر روز هزاران نفر مراجعه کننده دارد، با گرفتاری هایی که این مسئله خرید و فروش ها و معاملات در دفاتر دارد و تجاوزات به زمین و گرفتاری هایی که در مورد اسناد مالکیت هست و هزار و یک جور گرفتاری های دیگر طبعاً نمی شود توقع داشت که همیشه مراجعین به ثبت کل راضی باشند.

## برای جلو گیری از موش خوردگی پرونده ها

وزیر داد گستری معتقد است وظیفه اداره ثبت کل در سطح مملکت از يك وزارتخانه هم بیشتر است و به همین جهت لایحه تبدیل آن به سازمان، تهیه و تقدیم مجلس شد تا افراد تحصیل کرده باین سازمان جذب شوند.

وزیر داد گستری وعده داد که در آینده سازمان ثبت اسناد و املاک کشور برای اینکه از سائیدگی پرونده ها بیکه دست بدست مهربان (یعنی همان موش خوردگی) جلو گیری کند و با اوراقی از بین نرود، از پرونده ها میکرو فیلم تهیه می کند و کارتهای مخصوصی در دسترس قرار میدهد تا فقط آن کارتها مورد اقدام قرار بگیرد مگر در مواقع ضروری که باصل پرونده مراجعه میشود. او هم چنین خبر داد با تصویب لایحه تبدیل اداره، کل ثبت اسناد سازمان ثبت اسناد و املاک مجهز تر و بهتر خواهد شد و برای تربیت متخصصین جهت کار ثبت و نیز کار نقشه برداری، با دانشگاه ملی و سازمان نقشه برداری، قراردادهائی منعقد گردید.

صادق احمدی یادآور شد سازمان ثبت کل استقلال مالی نخواهد داشت و از مقررات قانون استخدام کشوری و سایر مقررات مشابه، معاف نخواهد بود.

## مشغولیات يك سناتور

سناتور مصطفی قلی رام که در سنا اعلام کرده بود، مشغولیات بنده در موقع فراغت، محاسبه و رسیدگی به ارقام و اعداد است ...، جمع و تفریق دیگری را نیز در



## خبرهایی از:

# دنیای مطبوعات

## مدیر پست ایران - سناتور جدید تهران

در هفته گذشته به فرمان شاهنشاه آریامهر آقای محمد علی مسعودی مدیر روزنامه پست تهران و نماینده ادوار گذشته مجلس شورای ملی بجای سناتور فقید سپهبد یزدان پناه سمت سناتور انتصابی تهران برگزیده شدند.



در طول سالیان متبادی در اثر ابراز لیاقت و فعالیت صمیمانه آقای محمد علی مسعودی بعنوان یکی از چهره های خدمتگزار واقعی شاهنشاه آریامهر و از سربازان فداکار مهن شناخته شده است. آقای محمد علی مسعودی در دوستی و رفاقت و خدمت به مردم از جمله افراد معدودی است که

بی ریا و بدون تظاهر آنچه در قدرت داشته باشد انجام می دهد و به همین جهت نمونه کامل فردی از خود گذشته و صمیمی و جوانمرد بشمار می آید و در بین طبقات مختلف دوستان فداکاری دارد و در همه مجامع مورد احترام بسیار می باشد. آقای محمد علی مسعودی از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۳۰ سر دبیر روزنامه اطلاعات بوده و خدمات ایشان در دوران پر مخاطره پس از شهریور ۱۳۲۰ فراموش ناشدنی است. سناتور محمد علی مسعودی در ادوار ۱۵ تا بیستم مجلس شورای ملی در کرسی مردم دماوند و تهران توانست مصدر خدمات برجسته گردد.

محمد علی مسعودی فارغ التحصیل رشته حقوق و از وکلای درجه اول دادگستری می باشد و بنیان فرانسه و انگلیسی تسلط کامل دارد و از چند سال قبل به عضویت حزب مردم درآمد.

اینک فرصتی است که این افتخار را به سناتور محمد علی مسعودی صمیمانه تبریک گفته و موفقیت ایشان را در خدمت بیشتر به شاهنشاه آریامهر و ملت ایران مسئلت بداریم.

## شرکت در کنگره ژنو

● هفته گذشته دکتر ابوالقاسم خدا بندلو، مدیر دانشمند و صاحب نظر مجله هنر و مردم و معاون مدیر عامل شیر و خورشید سرخ ایران برای شرکت در کنگره کارشناسان روابط عمومی، عازم سویس گردید، در این کنگره که مدت یک هفته به طول می انجامد، مسائل علمی و روش های فنی روابط عمومی مورد بررسی و بحث قرار خواهد گرفت.

## سوگواری يك همکار

بانهایت تأسف و تألم خبر شدیم که دوست و همکار ارزشمند و صاحب قلم ما، آقای مهدی نعمت الهی در اندوه درگذشت عمه گرامیشان سوگواری دارند.

ما خود را در اندوه بزرگ این همکار گرامی و حساس و صمیمی شریک دانسته و از پروردگار بزرگ برای ایشان صبر و بردباری آرزو می کنیم و همچنین این ضایعه را به کلیه بازماندگان آن مرحومه مغفوره تسلیت می گوئیم.

مدیر - سر دبیر و کلیه نویسندگان تهران مصور

گذشته در سنا نکته ای مطرح کرد که در تمام محافل از آن گفتگو و نقل محافل است.



سناتور اشرف احمدی در سنا

مطرح کرد شاهنشاه دوران دیش ما که نسبت به مسائل سیاسی و اقتصادی جهانی احاطه و تسلط کامل دارند همواره این اندیشه را داشته اند که ملت ایران را به مرحله ای از ترقی و پیشرفت برسانند که با پیشرفته ترین ملل جهان هم گام و هم دوش گردد و بانوی دانش از منابع سرشار و خداداد زیر زمینی خود بخصوص نفت استفاده کامل ببرد. شاهنشاه آریامهر بعد از ملی شدن نفت پیوسته در صدد بسط و توسعه و تسلط ایران بر منابع نفتی خود بپرم آمده و بنا به همین اندیشه بوده که ۱۵ سال قبل یعنی قریب پنج سال قبل از انقلاب شاه و ملت در جلسه رسمی ۲۵ فروردین ۱۳۳۷ هیأت وزیران ضمن بیانات خود فرموده اند: ... مذاکراتی راجع به نفت در جریان است که انجام آن حقیقتاً یکی از اقدامات برجسته و بسیار بجا بشمار میرود. کارهای مادر موضوع قراردادهای نفتی قطعاً موجب اعجاب دنیای امروز خواهد شد. بدون شک با اقدامات مورد نظر، آینده درخشانی برای نسلهای بعد هم تأمین شده و در نتیجه خوش بینی ما را بآینده روشن نیز بیشتر میکند. من شخصاً امیدوارهای زیادی پیدا کرده ام و روز بروز هم امیدوارتر میشوم. بخصوص که مهندسین ایرانی موفقیت هایی در رشته های مختلف نفت بدست آورده اند.

سناتور اشرف احمدی افزود شاهنشاه آریامهر ۱۵ سال قبل فرموده اند:

«نظر من این است که برای همیشه کارهای مربوط به نفت منحصرأ در دست خود ایرانیها باشد. این امر برای این است که مردم جهان بدانند که ملت ایران بدون احتیاج ب دیگران قادر است از منابع ثروت خود استفاده نماید. اگر من با اطمینان گفته ام که ده سال دیگر انشاله جوانان با استعداد همه احتیاجات ما را رفع میکنند شاید پیش بینی درستی کرده باشم.»

این است که با انجام مسابقات در رشته های گوناگون ورزش، وسایل تشویق جو انان و رقابت سالم ورزشی را فراهم بیاورد در حالیکه از سالها پیش تاکنون به لحاظ عدم امکانات مالی، جوانان با استعداد شهرستانها از شرکت در مسابقات مختلف استانی و قهرمانی محروم بودند.

این نماینده مدعی است در استانی مسابقات استانی می گذارند در حالیکه اکثر شهرستانها به علت عدم امکانات مالی، قادر به اعزام تیم نیستند. در مسابقات قهرمانی کشور نیز بعضی از استانها به همین دلیل تیم ورزشی خود را اعزام نمیدارند.

شیخ رضائی میگوید اگر اعتبار کافی و لازم در اختیار تربیت بدنی کلیه تربیت بدنی شهرستانها و استانها قرار داشت و قادر بودند تیمهای ورزشی خود را اعزام دارند چه بسا از این میان جوانان با استعدادی ظهور میکردند که حتی قادر به فتح سکوهای افتخار جهانی بودند.

این نماینده از گروه پارلمانی حزب مردم، یکی از دلایل عمده ای که مادر مسابقات جهانی و المپیک در بعضی از رشته ها با شکست مواجه هستیم را در این میدانده که چون چند نفری به قهرمانی رسیدند، هر سال از همانها استفاده میشود زیرا امکانات مالی برای پرورش جوانان وجود ندارد.

مطابق محاسبه شیخ رضائی اگر بودجه ورزشی امسال را میان افراد مملکت تقسیم کنیم، سهم هر نفر، بیست ریال میشود و آنوقت میگوید با ۲۰ ریال برای یک نفر، چگونه میتوان ورزش را تعمیم داد؟

## نکته ای که نقل محافل شده است

یک سناتور که در دولت مرحوم حسین علاء آقایان دکتر منوچهر اقبال و مهندس جعفر شریف امامی با سمت معاون نخست وزیر و وزیر مشاور در جلسات هیئت دولت شرکت داشت و علاوه بر وظائف اصلی خود بعنوان دبیر هیئت صورت جلسات و جریان مذاکرات راهم تحریر و تنظیم می کرد سالها پیش کتاب «پنج سال در حضور شاهنشاه» را در دو جلد نوشته است و تا کنون چند بار تجدید چاپ گردید. سناتور علی اشرف احمدی مؤلف کتاب تاریخی و با ارزش «پنج سال در حضور شاهنشاه» هفته

بازجویی، بلافاصله به مراکز درمانی برسانند و اگر تحقیقات فوری ضرورت داشته باشد اینکار در بیمارستان انجام گیرد.

دکتر شمس الدین ابوالهدی که این پیشنهاد را در پارلمان مطرح کرد همچنین خواستار شد برای صاحبان نقلیه که در بیمه وسیله نقلیه خود احوال می ورزند و در فرصت قانونی اقدام به بیمه شخص ثالث نمی نمایند، جریمه و مجازات قابل توجهی در نظر گرفته شود. دولت تمام بیمارستانها اعم از دولتی و خصوصی را مکلف نماید برای درمان مصدومین، نهایت مراقبت را بعمل آورند و از نقل و انتقال مصدوم در هر مرحله از معالجات خود داری نمایند مگر اینکه امکان مداوای کامل مصدوم در یک بیمارستان فراهم نباشد.

برای تأمین هزینه مصدومین که بیمارستان خصوصی مراجعه میکنند و بیمه نیستند و یا اینکه تعمیدی در قبال آنها نیست، چاره ای بیاندیشند.

نمایندگانی که در پیشنهاد دیگر خود بدولت، خواسته است تعمیرگاههای اتومبیل مکلف شوند که تحت مقررات و ضوابط خاصی که برای مردم مشکلاتی ایجاد نشود، با اجازه پلیس اقدام به تعمیر اتومبیلهای حادثه دیده نمایند.

## علل شکست ما در مسابقات



علی اصغر شیخ رضائی نماینده کمرسار و عضو گروه پارلمانی حزب مردم در خصوص ورزش مدارس و تعمیم ورزش و بودجه تربیت بدنی، نکته هایی در مجلس مطرح کرد. او که از میان فرهنگیان کشور به پارلمان راه یافت گفته است: دستمزد مربیان ورزش که وظیفه مهم تعمیم ورزش را در سراسر کشور به عهده دارند، در شهرستانها عموماً در حدود دوست الی دوست و پنجاه تومان در ماه است. با چنین دستمزدی چگونه ممکن است یک مربی بتواند وظیفه اش را بنحو احسن انجام دهد؟

علی اصغر شیخ رضائی که در خصوص ورزش مدارس صحبت میکرد گفت وظیفه تربیت بدنی



# هفته نامه هفت روزه

صفحه هشتم

## فار نهایت ۴۵۱

ساخته‌ی: فرانسوا تروفو

ایرج صابری

در نطق‌هایش بر علیه کتاب و نویسندگان استدلال‌های ظاهراً قابل قبولی می‌آورد که - باز هم ظاهراً - جبهه مخالف یا با اصطلاح جبهه قهرمان فیلم در توجیه منظور و حقانیت خود از این چنین استدلالی محروم است و مهم‌تر از همه اینکه زندگی خاصی که آنها برابر خود اختیار نموده‌اند آنچه که در نزدیکی‌های پایان فیلم می‌بینیم - هزار بار کسالت‌بارتر و یکتواخت‌تر از زندگی شهری است.

و این همه بی‌توجهی به تم و آدم‌های متعلق‌بآن آنهم در فیلمی که همه اعتبارش بر روی حرف و مسایلش استوار شده است، چگونه باید تلقی نمود جز اینکه بگوئیم این فیلم متعلق‌باین زمان نیست چون تروفو بیشتر مواظب قصه‌ی تخیلی ظاهراً بدیع خود می‌باشد و در نتیجه حرف‌ها و آدم‌ها فاقد هدف و پایگاه مشخصی هستند و اینهم از «فرانسوا تروفو» که خود فریفته نوعی فرمالون در سینماست غیر منتظره نیست - با این همه «فار نهایت ۴۵۱» را در این قحطی فیلم خوب می‌توان دید و تحویل گرفت - چرا که زیاد هم نومید کننده نیست.

### چهره جدید آواز



مهناز، از جمله خوانندگان خوش‌صدائی است که به‌تازگی فعالیت خود را در این زمینه آغاز کرده و با اجرای دوترا نه جالب و پخش آن از رادیو، در محافل هنری ناهش بر سر زبان‌ها افتاده است.

مهناز از صدائی خوب و استعدادی شکوفان برخوردار است، بخصوص که او قادر است تمام نوازهای موسیقی را اجرا نماید و همچنین در زمینه موسیقی علمی نیز دارد که همین مسئله موجبات ترقی روزافزون او را فراهم می‌آورد.

او بزودی ترانه و آهنگ‌هایی از یازوکی را اجرا خواهد کرد.



تروفو به‌نگام رهبری یکی از هنرپیشگان برای تهیه صحنه‌ای از فیلم فار نهایت ۴۵۱

محسوب می‌شود و صاحبان آن توقیف و احتمالاً محکوم به مرگ می‌شوند و کتاب‌ها پس از کشف فوری سوزانده و نابود می‌شود.

مردم در این دنیای فرضی حالتی مسخ شده دارند بطوریکه حتی معنای ترس و دلهره را هم نمی‌شناسند و به تنفر از کتاب فقط عادت کرده‌اند و روی همین عادت زندگی را ادامه می‌دهند.

«تروفو» پس از نمایش این زندگی تحمیلی، به آدم‌هایی توجه می‌کند که می‌خواهند علیرغم تکنیک پوشرفته زندگی‌شان، فکر کنند و قهرمان «مونتاژ» (اسکارورنر) - مردی که خود مأمور آتش زدن کتاب‌هاست و منتظر ترفیع - این مهم را به‌عهده می‌گیرد و اوضاع چند بار ملاقات با «کلاریس» (جولی کریستی) - معلمه‌ای که وابسته به مردمان کتاب‌خوان است - به‌محتوای کتاب‌هایی که می‌سوزاند، کنج‌کاو می‌شود و در زندگی شروع به مطالعه می‌کند و بتدریج به‌اینکار دل‌بستگی پیدا می‌نماید. «تروفو» برای این تغییر و تحول فکری «مونتاژ» و دلایل دلزدگی از زندگی قبلی و علاقه به زندگی جدید با کتاب، توضیح قابل قبولی ندارد - جز اینکه او فقط خطوط قصه را تعقیب می‌نماید و خیلی مواظب صحنه‌آرایی است تا یک فضای تخیلی قابل باور برپا فریاند و شاید در نتیجه همین توجه است که آدم‌ها در این فیلم خیلی پوشرالی بنظر می‌آیند و فاقد شخصیت می‌باشند و بزحمت می‌توانند با تماشاگر رابطه برقرار نمایند و در نتیجه تماشاگر خیلی دورادور بخودش بقبولاند که حق با کیست و طرفدار کدام دسته باید باشد مخصوصاً اینکه فرمانده آتش (سوریل کوزاک) گاهی

● «فرانسوا تروفو» از فیلم‌سازان منتسب به موج نوئی سینمای فرانسه است که کار سینما را با نوشتن شروع کرد - و نقدهای تند و تیز و افراطی بسیار از او را به محافل سینمایی شناساند و برای وی از این بابت شهرتی دست و پا نمود و سرانجام او با ساختن یک فیلم کوتاه موفق گردید کار عملی فیلم‌سازی را تجربه نماید و این موج بی‌شمار تا برای اولین فیلم بلند داستانی خود «چهارصد و شصت و سه» اطمینان تهیه کننده‌ای را جلب نماید و با حداقل سرمایه‌ای که در اختیار وی قرار داده شده بود بالاخره فیلم مزبور را ساخت و این فیلم را محافل سینمایی و تماشاگر خیلی زود پذیرفتند و این بیشتر بخاطر حساسیت فوق‌العاده‌ای بود که «تروفو» از خود نشان داده بود چون وی در این فیلم از تجربیات نوجوانی خود در زندگی حرف می‌زد و در کلام و لحن او صداقت وجود داشت - گویا حتی این فیلم در فستیوال ۱۹۵۹ کان جایزه‌ای هم برای «تروفو» کسب نمود - و بدین ترتیب موقعیت «تروفو» در سینما به‌عنوان فیلم‌ساز تثبیت شد و فیلم‌های بعدی او «ژول و ژیم» و «به پیمانست شلیک نکنید» نام دارد و مثل اینکه - نه یقیناً - فیلم مورد بحث - کار چهارم اوست و بهر حال یکی از فیلم‌های اولیه «تروفو» می‌باشد (۱۹۶۶) و اگر قبول کنیم که «فار نهایت ۴۵۱» یک فیلم روز است پس - برای تماشاگران ایرانی - خیلی از زمان خود عقب افتاده است و این دربرداشت ما از آن برای یک نتیجه‌گیری کلی - مسلماً بدون تأثیر نخواهد بود چرا که «تروفو» در آن فقط روایت‌گر یک قصه نیست بلکه می‌خواهد مفاهیمی را بطور سمبلیک به‌ما القاء نماید - و در این فیلم است که ما می‌توانیم تمایل سینما را به تم‌های سیاسی حس کنیم و این در واقع شروع کار بود که «تروفو» ناخودآگاه با آگاهانه ولی بطور مشکوک می‌خواهد از یک نقطه نظر اجتماعی و سیاسی، مسایلی مربوط به زمان حال را توجیه نماید.

فیلم دارای یک داستان فانتزی و خیالی است نوشته‌ی «ری برادپوری» - و نمائی از آینده احتمالی زندگی بشر متعین را می‌نماید. البته داستان فیلم در یک لامکان می‌گذرد و فاقد نشانی‌های مشخصی است و پرسوناژها هم ملوث شناخته شده‌ای ندارند.

در این محیط فرضی همه زندگی و روابط آدم‌ها بر اساس تصاویر و صداست و آدم‌ها با خود را بی‌نیاز از تفکر می‌دانند و با اصولاً آنرا نمی‌شناسند چون کلمات ممنوع و محکومند - باز هم اینکه «تروفو» برای تحکیم آتمسفر فیلمش و برای هم‌آهنگی با آن تیراژ از اصول فیلم برداشته است و بجای کلمات، گوینده‌ای اسامی و مشخصات سازندگان فیلم را بیان می‌کند ولی به‌نیم که نوعی تلویزیون حاکم بر محیط و آدم‌هاست و داشتن هر گونه نوشته و یا کتابی برخلاف قانون است و جرم





## جلد دهم زنده مرد

### تا اینجا خوانده اید:

تقی پسر کر بلائی قربان آشپز قائم مقام وزیر بزرگ عباس میرزا در سایه درایت و هدایت قائم مقام تحصیل میکند و جزء مستوفیان می شود. چندی بعد تقی با دریافت فرمان وزارت نظام آذربایجان با اختیار آموزش کامل ناصرالدین میرزای ولیعهد روانه تبریز می گردد در حالی که از راز بزرگی نیز آگاه است و آن اینکه ناصرالدین میرزا فرزند واقعی محمد شاه نیست در این احوال خطری امیر را تهدید می کرد. پس از گذشت محمدشاه ناصرالدین میرزا یکمک میرزا تقی خان به تهران می آید و پسر تخت می نشیند و میرزا تقی خان ملقب به امیر کبیر اتابک اعظم میگردد. از ناحیه انگلیسها پیام داده شده بود که دست از معاندت بردارد و گر نه واقعه ارزاق الروم تکرار خواهد شد در این میان مهدعلیا نیز در جمع دسیه کاران با همسکاری میرزا آقاخان غالله ای بوجود می آید و انگلیسها وعده دادند که جانشین مسلم امیر خواهد بود. مهدعلیا مرخص میشود پس از بهبودی مهدعلیا ملاقاتی در بی بی زبیده با فرانت و آقاخان نوری صورت می گیرد شاه موافقت کرد که محمد ولی میرزا پسر فتحعلیشاه در کارا درون نظارت کند، معینا مهدعلیا کسی نبود که باین آسانیها از میدان بدر رود و دست از تحریکات بردارد. . . توطئه ها و تحریکاتی در گوشه و کنار صورت می گیرد و حوادثی در شرف تکوین است. شورش سالار، فتنه باب، فتنه آقاخان محلاتی، سرکشی سیف الملوك میرزا در قزوین، شورش، بروجرد، طغیان کرمانشاه و . . . اما از همه مهمتر فتنه سالار است که بیشتر از همه توجه امیر را بخود معطوف داشت. بالاخره با کوشش شبانه روزی، میرزا تقی خان باغیان و طاغیان را بر جای خود می نشاند و سالار و ابادی او دستگیر و بزرای اعمال خود می رسند. امیر کبیر برای آنکه نظم کشور را بنابر ناصرالدین شاه و سقراطی خارجی بنمایاند شاه را جهت بازدید ابالات مرکزی باصفهان می برد.

در اصفهان شاه، چراغ علیخان را فرامی خواند تا موجبات وصل او را با و سرور فراهم سازد. . . میرزا تقی خان از این ماجرا با خبر می شود و پاشاه بگفتگویی پردازد خواه الماس واقع را و وسیله قاصدی با اطلاع مهدعلیا می رساند. شاه به تهران بر می گردد، بین شاه و میرزا تقی خان کدورتی بوجود می آید ناصرالدین شاه بالاخره میرزا تقی خان را از صدارت عزل می کند اینک در تابستان

جانشین امیر کبیر پیش از پیش مصمم گردید وافر آدیکه می توانستند عهده دار این مهم شوند از نظر گذراند و بدنبال فردی می گشت که کفایت و لیاقتی آن چنان نداشته و در جهت عکس میرزا تقی خان باشد که بعدها امیر کبیر نتواند اظهار عقیده ای بکند که کارها و مسئولیتها را مردی لایق بر عهده داشته است. گرچه این آزمایشی خطرناک بود ولی شاه جوان می خواست به استاد خویش ثابت کند که می تواند خود زمامدار باشد. این افکار موجب شد که رجال درباری را اعم از افرادی که در تهران بودند و یا اشخاصیکه بمقامات دیگری در خارج از تهران گمارده شده بودند از آمد نظر بگذرانند بالاخره پس از سیك و ستکین کردن هر يك از آنان به این نتیجه رسید که بهتر است میرزا آقاخان نوری را برای این شغل انتخاب کنند تا به يك تیر چند نشان بزنند ابتدا فردی باشد که دیگر مهدعلیا برای وی کار شکنی ننهد و از طرف دیگر انگلیسها که به او اعتماد دارند از فشار و اعمالی که در شرق ایران و هرات وارد می آورند دست بردارند و علاوه در این مدتی که در خدمت امیر کبیر بوده است به امور آشنائی بیشتری پیدا کرده و باطبیع لزومی ندارد تا درباره جزئیات امر وقت او را بکیرد. ناصرالدین شاه بتصور خویش می خواست با يك کار چند کرشمه صورت دهد و در اطراف این امر تفحص بسیاری کرد ولی پس از آنکه تصمیمش را گرفت مواجه با يك مشکل اساسی گردید و آن مسئله تحت الحما یکی میرزا آقاخان بود که باید میان صدارت و تحت الحما یکی سفارت انگلیس يك کدام را انتخاب کند.

ناصرالدین شاه سابقه میرزا آقاخان را از آمد نظر گذراند، از زمانی که در حیات پدرش محمد شاه بجهت اختلاسی که کرده بود به جوش بسته و به کاشان تبعیدش کرده بودند و پس در موقعیکه میرزا تقی خان موجبات مسافرت او و دستگاہ سلطنت را به تهران فراهم می ساخت میرزا آقاخان از فرصت استفاده کرده از کاشان به تهران آمد و در نزدیکی تهران بخت نشست و سرهنگ فرانت به مهدعلیا که در آن زمان زمام کارها را بر عهده داشت توصیه نمود که گذشته و پرا فراموش کند و مهدعلیا هم که می خواست انتقام خود را از خدیجه خانم مادر عباس میرزا بگیرد چون در گذشته میرزا آقاخان شایع کرده بود که در اثر بی مهری و سعایت خدیجه خانم زن سوگلی حرم محمدشاه این

خدا یام محرم و صفر، ناصرالدین شاه از خوردن مشروب و شرکت در بزم شبانه خودداری می کرد و با احترام ایام عزاداری دیگر ساز و آوازی از اندرون شنیده نمی شد و اگر گاهی هم آوازی بر می خواست و یا آهنگی زمزمه می شد روضه خوانها و یا مدیحه سرایانی بودند که اشعار مذهبی را با الحنی شورانگیز و دانا و آزاد می کردند و ناصرالدین شاه هم که معتقد و پای بند شعائر اسلامی بود تا ربیعین حسینی این سنت و رسم را رعایت می کرد و اگر به اندرون می رفت و فراغت داشت بخواندن کتب و یا فرا گرفتن زبان فرانسه می پرداخت و این کار که قبلا بر حسب توصیه میرزا تقی خان انجام می گرفت کم کم بصورت عادی درآمد بود زیرا امیر کبیر معتقد بود که بجای شب زنده داریهای بی نتیجه شاه باید توانا می تواند و فرصت دارد کتاب بخواند و از تاریخ جهان مطلع شود و حتی تشویق می کرد که ناصرالدین شاه زبان فرانسه را بیاموزد تا شخصا بتواند کتب و مقالات روزنامه هائی که به این زبان منتشر می شود و به ایران می آید مورد استفاده قرار دهد، ولی باینکه در آن روز از عاشورا گذشته بود و در اندرون روضه خوانانی می کردند و مهدعلیا نیز ترتیب این کار را داده بود، شاه بی حوصله از حضور در این جلسات خودداری می کرد تا يك بار دیگر ملاقات اخیر خود را با میرزا تقی خان از ذهن بگذراند و به جمالات مطالبی که بین آن دو مبادله گردید بماندیشد، بخصوص درباره امتناع میرزا تقی خان از قبول منصب صدارت به تفکر پرداخت و تنها دلیلی که در ذهنش قوت گرفت و مقبول نظرش واقع شد این امر بود که میرزا تقی خان تصور کرده است دیگری نخواهد توانست عهده دار این مسئولیت شود و کارها را آنچنان که قبلا بر پایه ای صحیح متمرکز و استوار بود انجام دهد و هنگامی که به این نتیجه رسید پیش خود گفت:

حالا به این استاد مغرور نشان خواهم داد و ثابت می کنم که من خود بهتر از او مسائل را درک می کنم و راه حل کارها را پیدا می نمایم و به همین دلیل شخصی را به جانشینی او بر می گزینم که به میرزا تقی خان هم ثابت شود که قدرت اداره امور و شایستگی نظارت و دخالت در کارها را از هر جهت دارم، تا اینکه این مرد از غرور و نخوتی که دارد فرو آید و از این بعد از هر جهت تسلیم باشد.

ناصرالدین شاه در اتخاذ تصمیم برای انتخاب

پاپوش برای وی دوخته شده است. هنگامیکه سرهنگ فرانت برای مهدعلیا پیغام داد تا از تقصیرات او بگذرد و در کارها از وجود وی استفاده شود، مهدعلیا در پاسخ کتبی خود نوشت که حرمت میرزا آقاخان را نکاه خواهد داشت و این امر موجب شد تا میرزا آقاخان از تحصن در امامزاده معصوم خارج شده همراه یکی از کارکنان سفارت به دربار نزد مهدعلیا برود، اینک ناصرالدین شاه به خوبی بیاد می آورد که سرهنگ فرانت در طی نامه ای شفاعت میرزا آقاخان را کرده و عفو او را خواستار شده بود و هنگامی که به تهران آمد مهدعلیا گزارش این کار را بوی داد و اضافه کرد که نامه ای بدین مضمون برای سرهنگ فرانت نوشته است:

«جناب قونول فرانت، بنابر شفاعت سفارت بهبه انگلیس و خواهش بهبه در صفحه ۵۵



# کدام



همه چیز بخوبی شروع شد. عشق با بهار آغاز شد و در بهار یا گرفت و من که در بهاران گذشته عشق را نمی شناختم و با جلوه های خوب محبت بیگانه بودم در آن بهار بدنهایی دیگر و به بهاری دیگر گام نهادم و دنیا را از دریچه ای دیگر و بهتر دیدم.

صدای پای بهار، صدای پای عشق بود و من که همیشه ناامید، تنها و غمگین بودم عینک سیاه بدبینی را از چشماتم برداشتم و از هر زرنج و غم گذشتم و نور را شناختم و سایه های غم را از خانه ام راندم. آروز وقتی از دانشکده بخانه پر گشتم بابا مهمان داشت.

این مهمان را برای اولین بار می دیدم یقین داشتم که تا کنون بخانه ما نیاورده بود و این اولین بار است که به اینجا می آید بابا او را بمن باسم دریا معرفی کرد. دریا، دکتر دریا و من دست او را فشردم و قلبم نیز برای اولین بار فشرده شد بابا جراح معروفی بود و به همین دلیل اغلب دکترهای جوان و پادانشجویان پزشکی بخانه ما می آمدند بابا آنها را به ما معرفی می کرد اما در مورد دکتر دریا سکوت تمام گذاشت و حتی از من خواست که اگر درس ندارم بنشینم و در گفتگوی آنها شرکت کنم. آنشب دکتر دریا مهمان ما بود من و او یک گفتگو نشستیم و از هر دری سخن گفتیم بابا می گفت که دریا یک نابغه است یک استاد به تمام معنی است و از عمل هایی که کرده بود با شوق زیاد تعریف میکرد. شام در محیط گرم و دوستانه ای صرف شد و از فردا من دیگر شهر زاد فارغ نبودم. دختری بودم که دلپاخته بود و شدیداً بمرادی که مهربان و با صفا بود عشق میورزید. دو روز بعد دکتر دریا تلفن کرد و پس از تشکر از محبت خانواده ما با مهر بانی گفت:

— شهر زاد خانم، می خواهم شما رو بیشتر به بینم.  
— و من که از خدا می خواستم.  
عجولانه پاسخ دادم.  
— منم دلم می خواست شما رو بیشتر ببینم.  
او از صداقت من خنده اش گرفته بود و با لحنی طعنه آلود گفت:  
— مثل اینکه شما بیشتر از من مشتاق دیدار هستید.

— و من بدون آنکه قافیه رایبازم گفتم:  
— بله، همینطور من به حرفهای بابا اعتقاد دارم.  
— به قلب خودتون چی؟  
— به اونهم ایمان دارم و از اینکه راست میگویم اصلاً ناراحت نیستم.  
او بصداى بلند خندید و سپس گفت:  
— از اصل موضوع بدو را فتادیم. کی؟ کجا؟ چه وقت؟  
— فردا، منزل ما، ساعت ۱.  
— متوبه نهارد دعوت می کنین؟ شاید بقیه موافق نباشن.  
— مطمئن باشین، اونها هم از شما خوششون میاد.  
— با خنده گفت:

# غمت

شیریک غمهای  
شما سر



# عالمه؟ کدام اوج؟

— پس شما فقط از من خوشتون میاد؟  
به آرامی گفتم:

— خدا حافظ تا فردا

و گوشی را روی تلفن گذاشتم.

آنشب تا صبح خواب بچشم راه نیافت. انگار پدر خیلی رها را دوست میداشت زیرا آنروز برخلاف همیشه نهار بخانه آمد. ماه بعد من و رها ازدواج کردیم. همه از این ازدواج راضی بودیم من، رها، پدر و مادر، و خانواده او. این یک وصلت خوب و درست بود من دیوانه وار عاشق رها بودم و این عشق بعد از ازدواج بیشتر شد تا جایی که یک لحظه نیز نمیتوانستم دوری او را تحمل کنم وقتی او به بیمارستان مرفت دقیقه ها را می شمردم و تا بازگشتن مثل دیوانه ها توی خانه راه میرفتم وقتی صدای بوق ماشینش را میشنیدم دوان دوان بطرف در می رفتم و برویش آغوش میکشودم. من آنقدر رها را دوست داشتم که گاهی مادر مرا به آرامش دعوت میکرد و معتقد بود که این جنون است نه عشق. با اینکه من نمیتوانستم یک لحظه نیز این حالت را ترک کنم. عشق رها، توی خونم رفته بود و مثل این بود که او را از سالها قبیل می شناسم هیچ چیز نمیتوانست یاد او را از من بگیرد و ما خوشبخت بودیم آنقدر خوشبخت که نمیتوانستم تصور کنم که سر نوشت خط دیگری برایمان رقم زده است.

روز اول عید بود زود تر از بقیه روزها از خواب برخاستم رها مشغول اصلاح صورتش بود وقتی چشمش بمن افتاد بامهربانی گفت:

— قناری کوچک من، بخواب، هنوز خیلی به صبح مونده.

و من در حالیکه بگردنش میاویختم و چشمهای عزیزش را می بوسیدم با صدایی که از هیجان میلرزید گفتم:

— امروز به روز استثنائی. اولین عیدیه که با تو هستم باید ببریم بدیدن مامان و بابا، بعد حرکت کنیم. مکه یادت رفت؟ باید ببریم شمال. این ماه غسل ماست.

و او که از اصلاح صورتش فارغ شده بود مرا بخوش فشرده و بالحنی عاشقانه گفت:

— تو عزیز ترین موجود زندگی من هستی، تورو می پرستم شهر زاد.

و آن روز استثنائی، شومترین و بدترین روز زندگی من بود پایانی بود برای زندگی و پس از آن زندگی را ندیدیم و نشناختم هر چه بود مرگ بود سیاهی بود و ناامیدی بود.

آنروز ما لباس پوشیدیم و بدیدن مامان و بابا رفتیم ساعتی بعد در راه شمال بودیم میکشیدیم و میخندیدیم و به موزیک جانبخشی که از رادیو پخش میشد گوش میدادیم و این آخرین لحظات خوشبختی ما بود و بعد همه چیز تمام شد دنیا دور سرم چرخید صداهای وحشتناک و دیگر هیچ که وقتی چشم گشودم فریاد زدم.

— رها ... رها کجاست.

و مادر مرا که با چشمانی اشك آلود بالای سرم ایستاده بود به آرامی گفت:

— رها حالش خوبه ... خدا روشکر که تو

بهشوش اومدی

— حالش خوبه؟ حالش خوبه یعنی چه. اون

کجاست.

و بعد با صدای بلند فریاد زدم.

— او کجاست ... رهای من کجاست؟

با صدای فریاد من پرستارها به اطاق دویدند

و دکتر که پیشاپیش آنها وارد شده بود موهای مرا

نوازش کرد و گفت:

— مطمئن باش حال شوهرت خوبه ... به تصادف

کوچیک بود. باور کن حالش خوبه.

این برایم کافی نبود بغض آلود گفتم:

— چرا آنرازمیدین اگر خوبه ... اگر زنده اس

منو بیرین پیش اون.

و بعد بغض ترکید و گریه را سردادم. دکتر

سرم را در آغوش کشید و گفت:

— دختر عزیزم. اون حالش خوبه ولی توهنوز

انقدر خوب نیستی که شه نور و پیش اون برد

از جا برخاستم

— من خوب نیستم؟ بخدا حالم خوبه. خواهش

می کنم منو بیرین پیش او.

دکتر چند لحظه از اطاق بیرون رفت و باید رم

بازگشت گویا با هم بتوافق رسیده بودند زیرا پدر مرا

بوسید و گفت:

— باشو عزیزم باشو بیریم بدیدر رها. فقط سعی

بقیه در صفحه ۵۱







## هر هفته در انتظار نامه‌های

### دزفول آقای حمیدی

۱- هیچکدام از علمی که ذکر فرموده بودید نبوده کاملاً مطمئن باشید.  
۲- تکمیل اولین دایرة المعارف جهان با اهتمام مردی بنام «دبدر» و بنا همکاری بیش از ۵۰ نفر از اساتید علوم مختلف فرانسه تدوین شده است.  
قربان، ما همیشه شرمند شما خوانندگان خوب و فهم بوده ایم.  
دوشیزه بنفشه فولادی

شعر شما را هم خواندم به قطعه ادبی بیشتر بود تا شعر... بهر حال بحساب شعر چاپ نمودیم تا امرتان اجر شود.

### مرغ عشق اگر

#### پر نکشد

#### و روی بام خانه ام

#### آرام بخواب رود

#### آهسته زنجیر مهر مرا

#### بپایش می بندم

#### و برای همیشه اسیرش می کنم

#### زابل - آقای عبدالرضا فیروز کوهی

این نه تنها ایده جامعه سیستانی است بلکه تمامی چهار گوشه ایران و حتی می شود گفت جهان است. و تنها یک نفر را مقصر نمی شود قلمداد کرد - چه باید کرد عرضاتم و ماشین است و جز این انتظاری نمی رود.

بامید خدا...

#### کازرون - آقای سلیمان هرمزی

۱- ما هم از رسیدن نامه خوشحال شدیم.

۲- چشم تا اطلاع ثانوی دست از پا خطا نمی کنیم و مطالب رسیده شما را توی سطل کاغذهای باطله می اندازیم.

۳- از آن تاریخ که مرقوم فرموده بودید هیچ مطلبی از شما بدست ما نرسیده است.

۴- ما هم فقط نوشتیم سلیمان هرمزی نه چیز دیگر.

۵- ما شاء الله چقدر و سواس دارید. تهران - آقای عزت الله عمادالدینی منتظر باشید تا بوسیله نامه از شما دعوت بعمل آید.

ما هم متشکریم.

#### رودسر - آقای غلامعلی پرنیان

ما هم امیدواریم روزهای پربرکتی در پیش داشته باشید.

۲- اشعار شما از روی نوبت همانطور

## مقاله خوانندگان

در این هوای سرد، از بسکه توی خیابان پلکیده ام، پاهایم خسته شده، بستم می زند که مجله ای بخرم و اوقات بیکاری خود را با مطالعه آن پر بکنم. فکر خوبی است. سلامی به روزنامه فروش پر رد می کنم و مجله ای میخرم.

میخواهم بطرف خانه حرکت کنم که یکی از رفقای سمج مثل منیخ مقابل می ایستد. تعارفی رد و بدل می شود و مجله را از دستم میگیرد، همانجا وسط راه شروع می کند به ورق زدن... به بهانه سردی هوا عذرش را خواسته دوباره برآه ادامه میدهم. هنوز از چاله بیرون نیامده با کله میافتم توی چاه ۱- چرا که صد قدم دور نشده دوست دیگری از راه می رسد و تا مجله را در دستم می بیند چشمه محبتش میجوشد!

در حالیکه با یک دست مجله را از لای انگشتانم می کشد با دست دیگر دستم را می فشارد و انگار میکنی سالهای دراز است مرا ندیده و تا بحال در بدر بدنیالم بوده است... همانند اولی، ناخنک است و مطالعه سریائی. دلم میخواهد باین دوست عزیز بگویم که «بابا مگر به پول شما مجله نمی دهند که این چنین در حسرت ورق زدن صفحات مجله عثمان از کف داده ای؟» نمی گویم و بهر وسیله ای که شده او را هم رد می کنم. حالا به مجله رسیده ام، بقال سر کچه از داخل دکان صدایم می زند. اگر صدایش را نشنیده گرفته و رد شوم میباید نسیم بردن را از یاد ببرم که چنین امکانی برایم وجود ندارد. و اگر داخل شوم حدس میزنم که باید مکافات پس بدهم. حاجی آقا پاهایش را دراز می کشد، مجله را زوی زانوهای خود می گذارد و با خونسردی ورق می زند. بدبختانه مشکل آسان نمی شود. زیرانه اهل مطالعه است و نه سواد درست و حسابی دارد. روی هر کلمه چند دقیقه تکیه می کند... به عکسها بدقت نگاه کرده سوالهایش گل می کشد.

- این پسر داره چکار میکند؟

- این خانم چرا دستاویزه کمرش زده؟

و اون دختر بچه چرا گریه می کنه؟

و منم مجبورم تمام سوالانش را جواب بدهم تا هم زودتر خلاصم کند و هم بی احترامی نکرده باشم!

و آخر سر تشکر، آخرین حرف حاجی آقا این است که چرا عجله دارم و حتماً ۷ ماهه بدنیا آمده ام. و باد بخوری مجله را بطرفم پرت می کنی و حرفهایی را هم یواشکی زیر لب نشنوا می کنی که نمی شنوم و می عصبانی بسلامت ادامه می دهم... و ما جرا ادامه پیدا می کند.

هر - در ارضا فخر جهانی،

## شما خوانندگان عزیز هستیم

که قبلاً نوشتیم چاپ خواهد شد.  
قم آقای احمد قمی  
- علیک سلام،

- قربان هیچ زحمت فرستادن تعبیر اضافی بخود ندهید که ما هم از آقای نویسنده اطلاع درستی نداریم - ایشان هر وقت عشقشان کشید سری به مجله می زنند و تا میخواهیم چاق سلامتی کنیم یواشکی از در پشت ساختمان بقول بچه های مجله جیم می شوند.

خدا نگهدار شما هم باشد.

### آقای امیر احمدی زاده

با این نصف صفحه ای که جناب سردبیر در اختیار حقیر گذاشته چطور میتوانستم آن چند صد ضرب المثلهای لغات عامیانه، شعر نو و کهنه را چاپ کنیم؟ - نه خودمانیم چطور؟ حالا بهمین چند ضرب المثلهایت قناعت می کنیم تا برای هفته های بعد ببینیم چکار می توانم بکنم.

دردنیا فقط یک زن پدر خوب هست و آنهم توی تابوت است

### اسکاتلندی

خانه بی مادر، تاریک است.

### انگلیسی

(پاسخگو بخدا راست میگه)

تا که از خاک خوب و دختر را از مادر خوب انتخاب کن.

### چینی

امیر خان احمدی زاده، برادر اینهارا از کجا یاد گرفته ای خیلی عالی ردلشنی اند.

از همکاری شما دوست عزیز متشکریم منتظر رسیدن مطالب ارزنده شما هستیم.  
خدا حافظ

### آبادان خانم جعفری

۱- شعر شما رسید آنرا به مسئول درجه سپردیم.

۲- ما هم از لطف شما بی نهایت سپاسگزاریم.

۳- از روی آن کتاب، فیلمی هم سینمای ایتالیا ساخته که دو سال پیش روی اکران آمد ولی هنوز بایران نهمانده.

- متشکریم و خدا نگهدار





آنچه که در محیط زندگی شخصی مورد توجه است هنوز احتیاج به مطالعه دارد و تجدید نظر در وضع موجود ضروری است.

ممکن است در این نامه کار شما تغییر ی داده شود و یا موجدیانی برای پی ریزی يك بنای تازه پیش بیاید و در این حال قبول نظریات و کمک فکری دوستان شناخته شده لازم است و اگر بیهوده نگرانی نباشید از زندگی لذت خواهید برد.

دی

برای رسیدن به هدف و منظوری که دارید راه درستی انتخاب کرده اید و اگر تحت تاثیر حرفهای حسودان پشتکار و علاقه خودتان را از دست ندهید بالاخره موفق خواهید شد ولی باید زیاد عجله نداشته باشید و چنانچه در چند روز آینده منظورتان انجام نشد دلسرد نشوید. اگر قصد شروع کار تازه ای را دارید متولدین تیر ماه و اسفند بیشتر از دیگران قابل اطمینان هستند و میتوانند از راهنمایی آنها استفاده نمایند و اگر در آستانه بخت هستید در پیاز آنچه که آرزو دارید تا آنجا که امکان دارد سیاستمدار باشید.



با مشکلی روبرو خواهید شد که اگر چه بظاهر مهم است ولی قدری خونسردی آن را آنقدر زود رفع میکنند که حتی باعث تعجب خودتان هم نخواهد شد و ضمناً اگر پیشتهاد تازه ای بشما کردند بدون تردید آنرا بپذیرید و بشرط آنکه آنرا با مطالعه و دقت انجام دهید تغییر جالبی در وضع زندگی و برنامه روزانه شما خواهد داد، در محیط خانه و خانواده خبر خوشی در انتظار شما است و در کارهای خارج شانس موفقیت زیادی دارید و لسی بهر حال بدانید که زور و یکدندگی در کارهایی که با احساسات ارتباط دارد کاری از پیش نمیرود.

یهمن



تردید و دودلی برای گرفتن يك تصمیم که به زندگی خصوصی ارتباط دارد موجب ناراحتی میشود اما بهر جهت نباید تصمیم عجولانه و بی مطالعه بگیرد و ضمناً متوجه باشید که ساعات و روزهای خوشی که در کنار علاقمندان و دوستان میگذرد نباید بیهوده از دست برود بشرط اینکه سخت گیر نباشید امیدواری تازه ای در زندگی خصوصی شما جلب توجه خواهد نمود و اگر گرفتار خواستهای گول زننده نباشید استفاده از شانس که با شما فاصله زیادی ندارد زیاد مشکل نیست.

اسفند



یک خبر و یا يك نامه موضوع تازه و جالبی را برایتان روشن میکند و از انجام يك مقصود و یا فراهم شدن مقدمات رفع يك مشکل خصوصی احساس رضایت خواهید نمود ولی پیدا کردن راه درست برای

در محیط کارتان موضوع تازه ای نظر شمارا جلب خواهد نمود که اگر چه ممکن است همراه با ناراحتی هم باشد ولی اگر عاقلانه رفتار کنید از آن بجای ضرر استفاده خواهید برد و چه بسا که وسیله برای انجام کارهای مفید دیگری هم باشد مشکل شما در این هفته برطرف می شود ولی باز هم کسانی هستند که در کار شما دخالت میکنند اما با قدری مواظبت جلوی خلاف انتظار را میگیرند و مانع ایجاد دردسر و زحمت می شود بهر صورت از نظر مادی و آرامش معمول زندگی هفته نسبتاً خوبی در پیش دارید.

مهر



در محیط نزدیک بخودتان با يك مطلب کم سابقه روبرو خواهید شد که صرف نظر از خوب یا بد بودن باید درباره علت بوجود آمدن آن هر چه بیشتر مطالعه کنید و در ضمن لازم بتذکر است که شمار در زندگی

آبان



يك ترمز احتیاج دارید تا هم بتوانید بخوبی بکارهایتان سر و صورت بدهید و هم اعصابتان بقدر احتیاج راحت و آرام باشد بهر حال در هفته آینده از هر گونه زیاده روی اگر چه بظاهر کم اهمیت باشد خودداری نمائید و ضمناً در معاشرت و مسائل مربوط به دیگران بی طرف باشید.

آذر



یک خبر و یا يك نامه موضوع تازه و جالبی را برایتان روشن میکند و از انجام يك مقصود و یا فراهم شدن مقدمات رفع يك مشکل خصوصی احساس رضایت خواهید نمود ولی پیدا کردن راه درست برای

میشود نه آبادی بنا بر این قدری آرام باشید و همچنین بدانید که زندگی احتیاج بگذشت و قداری دارد. در هفته آینده يك خبر خوش مقداری از ناراحتیهای شمارا برطرف میکند و در ضمن یکی از کسانی که مورد علاقه شما است برایتان زحمت و دردسری فراهم خواهد نمود ولی ناراحتی آن زیاد بطول نمی انجامد.

مرداد



در اوراق شما جنب و جوشهایی چشم می خورد که امیدواریم خبر باشد ولی بهر حال سعی کنید در هیچ مورد پای بند احساسات گمراه کننده نشوید و علاوه بدانید که با حسادت و کشمکش

بیهوده کاری از پیش نمیرود و شما هم بهتر است در رفتار خودتان تجدید نظر نمائید احتمال زیاد دارد که انتظار شما در این هفته پایان برسد و انجام کاری که مدتها قبل انتظارش را داشتید و یا دیدار یکی از عزیزان شمارا خوشحال کند بهر صورت زیاد از خودتان علاقه و اشتیاق نشان ندهید چون اگر به مشکلی برخورد نمائید ممکن است تحمل آن برایتان مشکل باشد.

شهریور



ستاره شما در برج مشتری است و باین جهت بر خورد شما با موضوعهای احساسی است و احتمالاً عشقی بعید نیست و در این صورت اگر دست و پای خودتان را کم نکنید استفاده بیشتری خواهید برد. کاری که انتظار داشتید دیگران برایتان بکنند مقدماتش بدست خودتان فراهم میشود اما از طرف یک نفر که نسبت بشما سمت سرپرستی و یا بزرگی دارد مورد مواخذه قرار خواهید گرفت و در ضمن کشمکش و یا بروز اختلافی با یکی از نزدیکان شما را تهدید میکند.

با توجه باینکه در چه ماهی از سال متولد شده اید در هفته آینده این حوادث در انتظار شماست

اگر چه در روزهای اول

هفته با گرفتاری های

کوچکی روبرو خواهید

شد ولی چون مقدمات يك

تحول در زندگی شما فراهم

گردیده و با مطالب تازه ای

بر خورد مینمائید احساس

آرامش و رضایت خواهید

کرد چنانچه تا با امروز برای انجام کار

نسبتاً مهمی تردید داشته اید بهتر است

از روز دوشنبه بعد بآن اقدام کنید و

بشأن خودتان امیدوار باشید ولی ضمناً

استفاده راهنمایی دوستانی را که

ساحب تجرب به و حسن نیت هستند فراموش نکنید.

از اینکه یک نفر

خلاف دوستی و صمیمیت

کاری خواهد نمود رنج

مییبرید و بعید نیست که

باینجهت از سر و صورت

دادن يك موضوع مورد

علاقه غافل بمانید ولی

بهر حال از يك آرامش

نسبی برخوردار خواهید بود. در چند

روزی که در پیش است فرصت مناسبی

بدست می آورید که بکارهای عقب افتاده

سر و صورتی بدهید و چنانچه در نظر داشتید

مطلبی را با کسی در میان بگذارید جادارد

بدون ترس و وحشت از گرفتاری و خلاف

انتظار دست بکار شوید و در ضمن از سلامتی

خودتان بیشتر مواظبت کنید.

در باره شما حرفهایی

خواهند زد که ممکن است

ناراحت کننده باشد ولی

اگر شما گوشتان بآن

بندگردد و یا بهر چه

تری نخواهید داشت و

همچنین موقع آنستکه

نقشه های خوب و عاقلانه

خودتان را برای اینکه زندگی از يك

تواختی نجات پیدا کند اجرا نمائید.

خبرهایی که خلاف میل و انتظار است

برای همه ایجاد ناراحتی می کند ولی

خیلی رفع نگرانی می شود و شما هم بهتر

است در چند روزی که در پیش است به

مقابله با مسائلی که زیاد بشما ارتباط

ندارد نروید.

از کار و کوشش

خودتان در این هفته

تنهایی را که انتظار

دارید نخواهید گرفت اما

دلایلی ندارد که دلسرد

شوید ولی توجه داشته باشید

که بیشتر اوقات عجله و بیحوصلگی باعث خرابی

فروردین



اردیبهشت



خرداد



تیر







آن اطلاع را برای مادام کرده که هر وقت بخواهد مارا سید کند. همانطور که ما تحت تأثیر جوانی و غریزه انسانی بودیم او هم بود زیرا جوان بود و شاید از حیث منظر هم بهتر از جوانان دیگر بود.

اما حرفه او سمت رانندگی او را در نظر ما چقدر حقیر مینمود اگر چه دوشیزه میم تمام افراد بشر را یکسان میدید البته از حیث کامیابی و اطفا آتش جوان راننده هم با و بیشتر خدمت و احترام و تملق میکرد و من هم از این حیث خرسند بودم زیرا او هم همان دوست و غمخوار من بود تنها او نبود بلکه یک دلسوز دیگری هم پیدا کردم که خود راننده بود. دیگر بعد از این از آن آتش باین آتش پناه خواهم برد.

راننده هم معلوم شد عاشق من بوده. این عشق نهفته بود اکنون آشکار می شود زیرا بر اسرار من واقف شده و من هیچ چاره نداشتم دوشیزه میم هم معشوقه دیگر او بود و او بهر دو اکتفا نمی کرد بلکه عاشق اغلب دوشیزگان بود ولی آنکه زودتر به دام افتاد من بودم.

ما هر دو یک مشاور و دهنده و مؤثر و توانا پیدا کردیم که همان راننده باشد.

بعد از آن تمام قوای خود را با ضافه ماشین صرف عشقیازی نمود.

او حامل نامه های ما و پیغام رسان و مژده آور ملاقات و بالاخره نزدیک و معار و مدافع و دروغ پرداز و در ظاهر حافظ عصمت ما بود که بارها پدرم گفت:

جوانی باین پاکی و غیرتمندی و وفاداری و وظیفه شناسی ندیده ام بر من ایای او می افزودند و مادرم هم تصدیق و تأیید می کرد پس او یگانه مجرم مانده بود با ضافه دایه که یکی در اندرون و دیگری بیرون بوظایف غیرت و مروت که ملاقات عاشق باشد عمل می کردند! همه گونه اسباب عیش و عشرت میسر بود.

امروز دیگر از معاشرت دوشیزگان فقیر خودداری می کنم. آنها را سربار و مزاحم و بی ادب می دانم من و میم تنها به تناول طعام مشغول شدیم.

سخن ما از خوراک گوارا تر بود زیرا سخن عشق بود. او بسیار ورزیده و کارگشته و درس عشق آموخته بود. دیگر دهن من ملازم من است. حاجت بتعلیم نیست.

موز عشق و کامرانی و تمتع بملاقات و تکرار معانقه و بوسه را خوب بمن می آموخت. من خود جسور و مغرور بودم بر غرور و بی پاکی من می افزود راننده هم مجرم و مورد اعتماد و اطمینان من بود. دایه هم راضی بدردرس و صداع من نبود.

رفع صداع را با اجتماع عاشق معالجه می کرد. آنچه بیشتر بشر را مسخر می کرد بکار می رفت معلوم شد جوان والد هم هر دو را دیده بود حلال مشکلات را بعمل آورده ولی راننده علاوه بر آن فرد خود را را از نوغ کالای عاشق و معشوق میخواست!

راستی چه چیز او کم بود یا چه چیز از ما هر دو کم می شد؟ دوشیزه میم در وجود خود بسیار سخی و بذال و کرم بود من هم باید درس او را بیاموزم زیرا او دبیر عشق من و رهنمای راه پر آسب جوانی بود. ناهار خورده یا نخورده بغرفه درسی که من آنجا را خانه عشق نامیده ام رفتیم.

نشستم و بر خاستیم، آرام نداشتم، اینکه هر دو را می گویم زیرا هر دو مبتلای عشق بودیم ولی هر یکی بیک نحو با مشورت یکدیگر

بآن جوان که دال باشد نامه نوشتم. وقت معین کرده نامه را بنامه رسان امین و غیور که راننده باشد دادم. او بسپار چابک و چالاک و مطیع بود. رفت و برگشت ولی نامه را بر گردانید، گفت:

دال در خانه نبود من هم نامه را بکسی ندادم، گفتم خوب کردی مبادا کسی مطلع شود. غافل از این بودم که نامه را از او پس بگیرم او هم همین را می خواست که سند و مدرک باشد.

آن روز با اضطراب گذشت. عصر بمدرسه رفته و از مدرسه برگشتم. همدم یا همدرد من هم ملازم بود. باز با هم مشورت کرده نامه دیگر با اشتیاق بیشتر، حاوی شعر و غزل نوشتم. باز براننده دادم، این بار دیگر در خیابان منتظر مراجعت او شدیم. او باز نا امید برگشت نامه دیگر هم سند دیگر برای اثبات عفت من شده بود.

من کم سال و بی تجربه و لایالی بودم. دوشیزه میم هم باین موضوع و چیزهای دیگر هیچ توجه و اعتنا نداشت یا اگر داشت میخواست عمداً من دچار شوم و مدارک بسی باکی یا هلاک من در دست دیگری گرو باشد.

او هم نسبت براننده و هر مرد دیگری ذی علاقه بود. مرد ها را از حیث عشق یکسان و در عین حال همه را نامرد می داند پس باید ما هم نازن باشیم. البته بطعنه می گویم ولی زن تمام اوست که زندگانی تمام دارد.

در عشق هم باید زن تمام باشد زیرا معشوق یک و معبود یک است ولی اکنون شریک پیدا کرده ام که راننده باشد.

در خیابان تمش و تماشا می کردیم، کتابهای ناخوانده و ناگشوده در دست و زیر بغل هم بود. قلم هم گاهی بلب می رسید. لبها بقلم یا ممداد عادت داشت، این عادت مانند.

یک سرگرمی و اشتغال برای اغلب محصلین پیش می آید. انسان یک نحو آلت سرگرمی لازم دارد.

عشق را در عالم مادی نمیتوان گفت آلت یا سبب است. بگذارید ما این عشق را از اوج معنی و عاطفه تنزل داده بصورت یک آلت مجسم کنیم.

مگر نه این است که قلم یک ساعت پیش عشق مرا مجسم کرده احساسات و عواطف را از معنویات و مکنونات در آورده روی ورق نگاشته و بمعشوق داده؟

آری بمعشوق داده ولی او دیگری غیر از آن یگانه محبوب می باشد. او راننده ما و مستخدم جیره خوار ما است.

اکنون او مالک عواطف من می باشد زیرا سند عشق من در دست اوست. عشق را از فرزند اشراف گرفته بزاده کارگر داده ام!

گواه فروش وجود من هم دوشیزه میم است او هم ارزان فروش است هر دو برایگان می فروشیم.

الحق کالای ما که موهم است بیش از این ارج ندارد. گویند مگر روغن زرد بمن فروختی؟

راستی ما هم چیز بوسه چیزی نمی فروشیم چون معامله پایان یابد باز کالای ما بحال خود برمیگردد. زهی متاع پر برکت و عجب معدن غیر قابل فساد. مجعلا ما در خیابان می گشتیم و جوانی هم که شاید مانند مادر انتظار یار بودند می گشتند.

دوشیزه میم تصمیم گرفت که با آن دو باب مر او ده و غذا کوه را باز کند. حجب بر من غالب بود. کنار می رفتم و او مانند یک جنگجوی دلیر هجوم می برد.



# فروش دین



از نویسنده فقیر  
ع. ا. ا. خطیبی

آری مهاجم شجاع بر حسب تجربه و تمرین جسور و متهور می شود ارحم معلوم شد که در این میدان ورزیده بود .

آن دو جوان مانند اغلب یا تمام جوانها آماده بودند دلیستکی وی را خوب استقبال کردند، مرا دعوت کرد گفتم :

حیا کجا میرود ؟  
گفت آنجا که دیهر ما درس اخلاق داد !

من دلباخته دال بودم ، دو دل نداشتم که هر یکی را بیکم بپارم قدری تأمل و خودداری کردم ، او آهسته بیکم از آن دو چیزی گفت بیکم را خود پسندید و برگزید ، دیگری را بمن واگذار نمود .

اوسری خم کرد و کلاهی برداشت و با عبارات نرم و فریبنده قصد صید من نمود .

من هیچ اعتنا نکردم ولی ادب را هم از دست ندادم که ناگاه راننده رسید و ما را در آن حال دید اینهم یک دلیل و مدرک دیگر برای تسخیر من !

گفتم :  
در خانه ما شعر و مثل و داستان بسیار است .

یدرم برای من از یک خطاط دیهر این سرمشق را گرفته بود . من این را عزیز داشته که چنین است :

ادامه دارد



۴۲ ۱۵۲۵



جدول شماره (۲۰)

افقی :

A 15x15 grid with a coordinate system. The top row is labeled 10, 12, 13, 11, 10, 9, 8, 7, 6, 5, 4, 3, 2, 1 from left to right. The right side is labeled 1, 2, 3, 4, 5, 6, 7, 8, 9, 10, 11, 12, 13, 14 from top to bottom. Black dots are placed in various cells, forming a sparse pattern.

۱- از مردان است - نسیان - بز دلی ۲- اخوی - روشنائی - لباس دست  
بوش ۳- آهای - دهان - ستم - کلمه امتناع ۴- خود مخلص - بالای زانو -  
میان دو کوه - بوسیلۀ ۵- فصل گل و سبزه - اینهم رسم است دیگر - حرارت  
۶- جبر و فشار - پرنده - عاقبت حیات ۷- تلمیذ شیر خواد - مرور - بار دیگر -  
خدای ساختگی ۸- اندازه و ارزش - آشفته و با عجله و مضطرب ۹- گلو - محل  
درو - میهوت - خورشید - در آسمان هم اکبر دارد و هم اصغر ۱۰- از محصولات  
نفی - کمک - طناب ۱۱- رویۀ دائمی - معرفتی بهم زده - جمع دوستان ۱۲-  
پدر عرب - منقاد - ولی - رأس ۱۳- دودمان - خراج - مقعر - پادشاه صاحب  
جام ۱۴- دائمی - عقل - شهر گل و شراب ۱۵- طریق - کارش سیاست است -  
باب روز

عمودی :

۱ - تزیل - ناچیز - دستور ۳ - تابان خلاف - تیر - مادر ۳ - نوت  
مفتی - عشوه و امتناع معشوق - دیس ۴ - از سر باز کردن - طریقه - تمایل -  
بوسه ۵ - در رفتن - از وسائل خبر گیر جنگی - نامدار ۶ - اینهم مادر است -  
بد - حرکت آب دریا میسازد ۷ - اشاره است - ملایم - کیسه جلد حیوان -  
خار و خاشاک ۸ - مورچه - خیمه بزرگ بارگاه - خواب کوتاه ۹ - حرف مفت - ماست  
آبکی - دولتها - لحظه ۱۰ - گناه و خلاف قانون - کودک - سنگریزه ۱۱ - سخن  
بی پایه - دشت یست و بلند - جدی ۱۲ - رئیس - از اسلحه های سرد - اینهم یکی  
از رسوم است - وقتش گذشته ۱۳ - هوا پیمای بدون ملخ - ورق گیاه - ناخچسته  
۱۴ - اینکه دیگر اسمی ندارد - وارد ماه - عاقبت ۱۵ - اینهم مادر است -  
پیشباز - اجرت

جدول شماره ۲۱۵

افقی :

۱ - فاصله دویا - توافق طبیعت  
۲ - مفتخر آبرومند - حکایت ۳ - از  
اسرار است - پوست چاربا - جگر سفید  
۴ - منفرد - مکان - متعایل - بسوی  
رطوبت ۵ - ترس چاربا - یکرنگ  
نمیستند - چنگال و سر و صدا ۶ - از همه  
بهتر - باغستان پر گل ۷ - درخورد  
غذای پس از غذا - راه راه ۸ -  
نایستدیده - امپراطوران باستانی ۹ -  
تقسیم می کنند - طاقچه کوچولو ۱۰ - ذره ای  
از ذرات - نقره - طاقت ۱۱ - خانه  
محقق - دستوران ساز و ضربی ۱۲ - صریح -  
حیوانات سبع - بسوی ۱۳ - جوی خون  
درخت انگور - نقش ربه ۱۴ - علفزار  
سرسبز - اهلی - چسناک ۱۵ - راست -  
غنی متمکن ۱۶ - از کمان بیرون جهد -  
محل توقف مادر

عمودی :

۱ سهم - متھور - مہربانی و بخشش

[illegible]

جل جلد ۱۷ شمار ۱۷

[illegible]

حل جدول شماره ۱۶

[illegible]

حل جدول شماره ۱۵

[illegible]

حل جدول شماره ۱۴۵



# سیاه خان

ادبی عشیری

۱۶

## با هم یاد آوریم:

داستان کمی بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ آغاز می شود:

مردم شمال خراسان، او را به اسم سیاه خان میشناختند، مردی بود جوان که در سواری و تیراندازی نظیر نداشت، زندگی آرامی را میگذراند. و ناگهان با قتل مرموز قهرمان خان پسر امامقلی خان مالک قریه حسن آباد، تندباد حوادث، آرامش زندگی سیاه خان را بهم زده همه او را قاتل قهرمان میپنداشتند چرا که پنج پوکه فشنگ پنج تیر پیران روسی در کنار جسد مقتول پیدا شده بود.

امامقلی خان تصمیم به انتقام میگرفت. سعی میکند مرالی جان، عموی سیاه خان را بقتل برساند. موفق نمیشود، سیاه خان شب هنگام بخانه گلچهره، دختر مورد علاقه اش، در قریه حسن آباد میرود. همان شب افراد قریه با تلی راهزن که جیره خوار امامقلی بود سعی در کشتن او میکنند. سیاه خان هردوی آنها را میکشد.

چند روز بعد عقیل پسر ادسیاه خان بدست قریه با تلی کشته میشود و این ملارن با خبر همکاری سیاه خان با جاسوسان آلمانی بود که در حاشیه کویر مخفی شده بودند. روسها برای دستگیری جاسوسان آلمانی نقشه دستگیری سیاه خان را طرح میکنند.

یکی از سربازان خود را بنام جغتای، پادستان ساختگی به تعقیب طارق دوست سیاه خان میفرستند. ولی دست جغتای رومی شود. و آنها تصمیم میگیرند او را به پادگان روسها تحویل بدهند...

زیرکی و دوراندیشی او، بارها یکمکش شتافته بود و او را از خطراتی که جانش را تهدید می کرد نجات داده بود، و اینبار که به اتفاق طارق، وارد قریه حسن آباد شده بود تا گلچهره و پدرش را از جنگ افراد قریه با تلی و امامقلی خان نجات بدهد. باید بایک نقشه حساب شده با آنها روبرو می شد. او خیلی خوب میدانست که اگر مرتکب اشتباه شود، یا حساب نشده ماشه پنج تیر پیران خود را بچکاند، نه فقط کاری از پیش نمی برد، بلکه امکان دارد خودش هم بخطر افتد و آنها که بخوش تشنه هستند. او را غافلگیر کنند و دمار از روزگارش رادربیاورند.

از خصوصیات دیگر سیاه خان این بود که نه بطور کامل، بلکه تا حدی می توانست دست طرف خود را

طارق یاد رکاب گذاشت و به مرالی جان گفت: - بعضی این حرفها، دعا کن که مادست خالی برنگردیم.

مرالی جان گفت:

- فکر می کردم تو عاقل تر از سیاه خان هستی، حالا می بینم تو هم مثل او آفتاب بمغزت خورده... سیاه خان و طارق. خنده شان گرفت... سیاه خان گفت:

- حرف آخر را بنوعی و مرالی، بگو که من و طارق هر دو مان دیوانه هستیم.

مرالی جان گفت:

- دو دیوانه زنجیری... بهر حال برای هر دو نان دعا می کنم.

سه سوار روبه قریه حسن آباد براه افتادند... سیاه خان و طارق به استقبال حوادثی می رفتند که کم و بیش از آن حوادث خیر داشتند. ولی امامقلی خان، بدستکاری قریه با تلی نقشه زیرکانه ای طرح کرده بود. به او خبر داده بودند که بین گلچهره دختر سفر علی و سیاه خان یک رابطه عاشقانه وجود دارد، و او یعنی امامقلی خان، به این فکر افتاد که از این رابطه بین دو دل داده برای بدام انداختن مردم مورد علاقه گلچهره بهره برداری بکند. نقشه او با خشونت و بیرحمی همراه بود. ابتدا افراد قریه با تلی و یکی از سواران خود را بنام قدیر که در بیرحمی دومی نداشت به خانه سفر علی فرستاد تا او را بزور از خانه اش بیرون بکشند و دور از آبادی زندانش کنند و بعد نقشه های بعدی را اجرا نمایند، نقشه هایی که از آنها بوی باروت و خون بلند می شد.

شب به نیمه رسیده بود که سه سوار، به قریه حسن آباد رسیدند...

سیاه خان، در همین حال که سوار کاری ماهر و تیراندازی زبردست بود. مردی دوراندیش و زیرک هم بود.

در مواقع بروز خطر، مغزش را بکار می انداخت. و با دوراندیشی کامل، وضع و موقعیت خود و محلی که در آن قرار گرفته بود و می بینید و بعد تصمیم می گرفت. تاخیر در کمین نشسته را با چاه نقشه ای غافلگیر کند یا چطور و چگونه، از وضع و موقعیت خصم آگاهی یابد.

بخواند و نقشه های شیطانی او را حدس بزنند. به اول کوچه باغ که رسیدند، سیاه خان دهنه اسبش را کشید. طارق و شورک هم توقف کردند... طارق متعجب پرسید:

- طوری شده؟

سیاه خان گفت:

- باید احتیاط کنیم. اینطور که من فهمیده ام، ممکن است آنها برای من، یک تله کار گذاشته باشند.

شورک گفت: تو خانه ما کسی نیست. گلچهره تنهاست، اول باید پدرم را آزادش کنید.

سیاه خان از او پرسید:

- از قادر نپرسیدی چرا پدرت را می برند؟

شورک گفت:

- هم من و هم گلچهره هر دو مان پرسیدیم. اما قدیر، یک سبلی محکم به من زد و مرا از خودش دور کرد و تهدیدم کرد که اگر سر و صدا راه بیندازم بدستور خان، مرا هم به سیاه چال می اندازد.

طارق گفت:

- تازه دارد یادت می آید که قادر چی گفته.

شورک گفت: حواسم سر جاش نیست.

سیاه خان بالحنی که کینه و نفرتش را آشکار می ساخت گفت:

- قدیر! آن سگ ولگرد، گمان می داشت رفته که آن شب به التماس افتاده بود که نکشمت.

می دانم با او چه معامله ای بکنم. کاری می کنم که مثل سگ زوزه بکشد.

طارق گفت:

- از قرا معلوم. سفر علی را به دستور خان از خانه اش بیرون کشیده اند و ولی او در خانه خدمت می کرد. سردر نمی آید، سفر علی چه گناهی کرده بود.

سیاه خان گفت:

- ولی من می دانم چرا سفر علی را از خانه اش بزور بیرون کشیده اند. بهت که گفتم، آنها دنبال من می گردند، از سفر علی، برای بدام انداختن من یک دام درست کرده اند.

اضطراب و نگرانی شورک هر لحظه بیشتر میشد





توقف سیاه‌خان را حمل بر این کرد که او از روبرو شدن با افراد امام‌قلی‌خان و قریب‌انعلی ترسیده و تصمیم به بازگشت دارد. ملت‌سانه گفت:

— شمارا بخدا يك كاری بکنید.  
سیاه‌خان بالحنی ملایم گفت:  
— آرام باش پسر، آنها باید تو کاری ندارند طارک گفت:  
— نقشه آنها هر چه باشد نباید میدان را خالی کنیم.

سیاه‌خان گفت:  
— میدان را خالی نمی‌کنیم، ولی آنها از هلاقه من بکلچهره باخبر شده‌اند. اول بسراغ صفر علی رفتند تا ردگم کنند.

از کجا که شورک راهم آزادش نکذاشتند که خودش را بمن برساند. ظاهراً نقشه حساب شده‌ای کشیده‌اند که مرا با پای خودم بدام بکشند و بعد گلوله بارانم کنند.

آن قادر بی‌همه چیز را خوب می‌شناسمش، چشمهای نا پاک‌کی دارد. اگر حدسهایی که من زده‌ام درست باشد، چشمهای نا پاکش را با گلوله سرب می‌پریم. کیم به امام‌قلی‌خان هم درسی میدهم که تا زنده است یادش نرود.

همان شب باید می‌کشتمش تا برای خودم هم روشن باشد چرا ما مورین دنیا لم می‌گردند.

طارک گفت:  
— از حالا صحبت کن وقت می‌گذرد.  
سیاه‌خان که نقشه ورود به خانه صفر علی را کشیده بود گفت:

— از باغ پشت خانه صفر علی وارد می‌شویم. اما شورک از همین جا پیکراست بخانه شان می‌رود و با آنها...

شورک بمیان حرف سیاه‌خان دوید، گفت:  
— نه، من تنها بر نمی‌گردم، آنها مرا می‌کشند

منهم باشما میام.

لحن سیاه‌خان عوض شد، آمرانه گفت:  
— گوش کن پسر، تو از همین جا باید برگردی خانه خودتان. اگر قدی پریا یکی دیگر از آنها تو خانه من بود مطمئناً از تو بازخواست می‌کند که کجا رفته بودی. و تو باید در جواب او یا آنها بگوئی که به امان رفته بودی تا از من کمک بگیری. آنها با تو کاری ندارند.

شورک گفت:

من می‌ترسم.

سیاه‌خان به تندگی گفت:

— ساکت باش. تو پسر شجاع و دلیری هستی. با آنها بگو که سیاه‌خان در راه است و بزودی می‌رسد. حرف دیگری نزن. حتی از طارک هم اسمی نبر، حالا راه بیفت، نباید وقت را تلف کنیم.

شورک در حالیکه نگران پدرش بود گفت:

— پدرم چی! چه وقت نجاتش می‌دهید.

طارک گفت:

— هر کاری سیاه‌خان می‌گوید بکن. باید در تر از این جنگ آنها نجات میدهم.

سیاه‌خان گفت:

— یک دقیقه صبر کن. حرفهایی که زدم تکرار کن، ممکن است یادش رفته باشد.

شورک، همین گفته‌های سیاه‌خان را بازگو کرد يك نیش رکاب بشکم اسبش زد. و در تاریکی شب براه افتاد تا با استقبال حوادث برود...

او از نقشه‌ای که سیاه‌خان کشیده بود کمترین اطلاعی نداشت، نمیدانست مرد حادثه‌ها برای نجات پدرش از چنگ افراد خان و قریب‌انعلی چه نقشه‌ای کشیده او فقط اینرا میدانست که اگر در خانه‌شان با قدی پریا یکی از همداستان او روبرو شد، چه باید بگوید... گفته‌های سیاه‌خان را زیر لب تکرار می‌کرد که یادش نرود...

همینکه صدای سم اسب او قطع شد، سیاه‌خان و طارک از پیکراه دیگر بطرف باغی که در پشت خانه صفر علی واقع بود حرکت کردند...

سیاه‌خان جلومی رفت و طارک بدنبالش در حرکت بود.

طارک گفت:

— شورک خیلی ترسیده بود.

سیاه‌خان خنده‌ای کرد گفت:

— ترس او باعث می‌شود که نقش خودش را طبیعی بازی بکند حالا باید دعا کنیم که قدی پریا یکی از آن راهزن‌ها در خانه صفر علی باشد، در غیر این صورت پیدا کردن صفر علی دشوار می‌شود.

طارک گفت:

يك وقت بسرت نزنند، تا با آنها روبرو شوی خون راه ببندازی.

سیاه‌خان باز خندید، گفت:

— با قنداق تفنگ هم می‌شود خون راه انداخت باید احتیاط کنیم.

— احتیاط برای چی! تو خیال می‌کنی داریم به میهمانی می‌رویم.

— می‌دانم. اما نباید بیکدار به آب بزیم.

— فکر نمی‌کردم. تا این حد ترسو باشی.

— من ترسو نیستم، فقط باید کاری کنیم که سر و صدایی بلند نشود.

سیاه‌خان گفت:

— ضربه‌های قنداق تفنگ من و تو، سر و صدا ندارد. طارک گفت:

اگر پنج تیر تو بسدا در بیاد، خدا می‌داند چه غوغائی میشود. اهل آبادی از خانه‌ها شان بیرون می‌ریزند، خان هم دستور کشتن ما را میدهد. آنوقت مجبوریم از راه قنات فرار کنیم.

سیاه‌خان خنده‌ای کرد، گفت:

بقیه در صفحه ۴۷



البته خدمت ما بسیار کوچک و بی ارزش است ولی چون مربوط به لایلا مصطفی پاشا است...  
صدراعظم در حالیکه پشت ناراحت شده بود پرسید:

— لایلا مصطفی چه کاری می تواند انجام دهد؟  
— مردی که دیشب با لباس ملوانان به مهمانی ناس رفت کسی جز لایلا مصطفی پاشا نبود.  
— شما از کجا فهمیدید؟  
— ما او را بوسیله قایق بکاخ ناس بردیم.  
اگر صدراعظم خجالت نمی کشید و صورت علی چالی را غرق بوسه می کرد.  
واقعاً آنها خدمت شایسته ای انجام داده بودند صدراعظم با خود گفت:

— چرا تا بحال بیاد آنها نبودم؟  
چرا از آنها پیش سلطان وساطت نکردم؟  
چرا وقتی پیا له پاشا از سلطان خواست که آنها را باستامبول آورده از رنج و درد برهانیم از خواسته اش پشتیبانی نکردم؟  
صدراعظم:  
— چه وقت باستامبول آمده اید؟  
— در روز است قربان.  
— فوراً ماوقع را تعریف کنید ما بشنیدن آن فوق العاده مشتاقیم.

علی چالی بدینگونه شروع به صحبت کرد:  
— وقتی کشتی تجارتی، که ما مسافر آن بودیم به کالاتا رسید و مسافران شان را تخلیه کرد.  
فوراً بچند مغازه مشروب فروشی که در ساحل قرار داشت روانه شدند. چون میدانستند قانون منع استعمال مشروبات الکلی از بین رفته اغلب آنها که سالیان دراز در دیار غربت بسر برده بودند میخواستند ضمن برطرف کردن خستگی راه از شرابه های ناب مملکت شان که سالهای سال از آن نخورده بودند بخورند. و با خوردن آن یادی از گذشته نمایند.

چون وقت زیادی داشتیم و هنوز بیش از چند دقیقه ای از ظهر نمی گذشت تصمیم گرفتیم ماهم وارد یکی از آن مغازه ها شده ضمن صرف مشروب روز را به پایان برسانیم و شب هنگام بخانه سنان پاشا که از دوستان سابق و وفاداران است برویم و فردا صبح برای دست بوس حضرت صدراعظم شرفیاب شویم.

ما با اتفاق دونفر ملوان بنام حسن آقا و احمد آقا که در کشتی باهم آشنا شده بودیم وارد یکی از رستورانها شدیم. از آنجائیکه هوا سرد بود رستوران فوق العاده شلوغ بنظر می رسید روی میزها تنگ های خوش رنگ شراب بچشم می خورد.  
بهر طرف نگاه کردیم آشنائی پیدا نکردیم. و سر میزی نشسته به صاحب رستوران که بیشتر به کشیش ها شباهت داشت دستور آوردن دو تنگ بزرگ شراب دادیم.

وقتی چند جرعه شراب خوردم خاطرات گذشته در من زنده شد و یاد آمد که در سالهای پیش چه زندگی مرهقی داشته چگونه در کاخی که اکنون بصورت ویرانه ای در آمده است روزگار خوشی را میگذرانیدیم. قسری که من در آن زندگی میکردم سلطان باور سلیم پدر سلطان سلیمان خان بمن بخشیده بود و گاهگاهی نیز سلطان سلیمان خان شد گانش را با تشریف فرمائی شان بآن قصر قرن امتنان میفرمودند.

صدراعظم حرف علی چالی را قطع کرده گفت:  
— اگر با آنچه که دیروز و دیشب اتفاق افتاده است اشاره کنی موجب خرسندی هست.  
— امر امر حضرت تعالی است.  
— ادامه بدهید.

— برای آنکه ما را شناسند بایکدیگر یونانی صحبت میکردیم و چنان وانمود می کردیم که خارجی هستیم.  
و این کار را بدان علت کردیم که در رسم و رسوم ما مشروب خوری آنهم در روز روشن کار خوش آیندی نیست.

مشتریان آن رستوران چون مسافرین کشتی های مختلف خارجی بودند بتمام زبانها صحبت میکردند ولی بعداً فهمیدم که چقدر در تشخیص خود راه خطا رفته ایم. دونفر از مشتریان رستوران که در میز پهلوی دستی مانسته و بزبان اسپانیائی باهم صحبت میکردند پس از آنکه کاملاً مست شدند بزبان ترکی مشغول صحبت شدند.

ما در ابتدای امر متوجه گفته های آنها نشدیم ولی بعداً که صحبت آنها بتاسی و لایلا پاشا کشید در گفتگوی آنها دقیق شدیم.  
آنها حرفهای زیادی زدند ولی ما بدون آنکه بروی خودمان بیادیم بحرفهای آنها گوش دادیم.

صدراعظم:  
— خوب حرفی هم درباره من زدند؟  
— بله قربان.  
— چه گفتند؟  
— قربان الانه عرض میکنم آنها اینطور صحبت میکردند یکی میگفت:  
— گویا ناس ضیافت بزرگی در کاخ اش ترتیب داده است. هر چند جمع آقا دلش نمیخواست چیزی بر سر یکدیگر ولی من خودم پی بطلب بردم.

دوهمان ناس کسی جز لایلا مصطفی پاشا نیست و قراره فردا اونو که در لباس ملوانان است بکاخ ناس ببرند. البته این ضیافت بعلت مخالفتی که صدراعظم با لایلا مصطفی داره کاملاً مجرمانه است.  
صدراعظم:  
— خوب بعدش.

— وقتی آفتاب غروب میکرد با اتفاق همان دونفر ملوان که در کشتی با آنها دوست شده بودیم سوار قایق شده باستامبول آمدیم.  
علی چالی مکشی کرده با خود گفت:  
— اگر در تعریف این داستان روده درازی کنم ممکن است حمل بر خود ستائی بشه پس چه بهتر که ماجرا را بطور خلاصه بعرض صدراعظم برسانم.  
صدراعظم با بی صبری:

— علی زودتر بگو و آنقدر ما را منتظر نگذار.  
شما بچه نحوی بجای قایقرانان ناس نشستید؟  
— آنشب هر چه در این باره فکر کردیم عقل مان بجائی نرسید و نتوانستیم بر این موضوع بظاهر کوچک ناس خوشبین باشیم.  
— خوب این کار را برای چه کردید؟  
— بخاطر ارادتیه که بشما داشتیم.  
— ممنونم.

— عصر روز بعد در اسکله منتظر شدیم و به محض اینکه قایقرانان ناس بنزدیک اسکله رسیدند آنها را دستگیر کرده بخانه معتروکی که قبلاً می شناختم بردیم. دونفر از ماهلوی آنها ماندند و من و یک نفر دیگر سوار قایق آنها شده در اسکله منتظر ماندیم. پس از مدتی لایلا پاشا در حالیکه لباس ملوانی بتن داشت با اتفاق علی آقا که از معتمدین ایشان است با اسکله نزدیک شدند.

لایلا مصطفی بمحض سوار شدن پرسید:  
— شماها قایقرانان ناس هستید؟  
— بله قربان.  
بدین ترتیب علی آقا در ساحل ماند و من و دوستم پارو زنان لایلا مصطفی پاشا را بکاخ ناس بردیم.  
در بین راه اصلاً باهم صحبت نکردیم فقط وقتی

ایشان بپاده شدند گفتم:  
فرمان انشالله که شب خوشی را بگذرانید.  
لایلا مصطفی پاشا بمحض شنیدن گفته من بخود لرزید ولی چیزی نگفت.  
— ترا شناخت؟

— نخیر قربان. چون ایشان ۷-۸ سال پیش مرا چند دقیقه ای دیده بود و آنوقت هاهم من ریش نداشتم.  
سو کولو از شدت شادی در پوست خود نمی گنجید. ناس و لایلا مصطفی دیگر نمی توانستند از دست او رهایی یابند. حتماً آنها تصمیم داشتند سلطان جوان را بنحوی راضی کنند که بقیرس لشکر کشی کند ولی در چنین زمانی که اکثر لشکریان عثمانی مشغول جنگهای یمن بودند این لشکر کشی بنظر عاقلانه نمیرسید.

صدراعظم:  
— از همه شماها ممنونم. دیگر بآن جنس برنگردید و همین امروز خانه و کاشانه ای برای خود درست کرده هر چه زودتر خانواده تان را نیز باستامبول بیاورید. از لحاظ پول و عفو همایونی هم ناراحت نباشید من ترتیب کارها را خواهم داد.  
حسن کادیر گالی:

— ما آن شب بکاخ ناس رفته پنجاهی بچستجو پرداختیم ولی با صحنه ای روبرو شدیم که:  
— چی دیدید؟  
— پس از چند دقیقه متوجه شدیم شهریار جوان بخت ما هم وارد کاخ ناس شدند.  
صدراعظم با ناراحتی:

— با آنچه میگوئی ایمان داری؟  
— بله قربان ما با چشمان خود ورود سلطان جوان خود را دیدیم.  
صدراعظم:  
— واقعاً تعجب کرده چطور ممکنه سلطان ما تنگ و تنها در آن موقع شب بکاخ ناس بروند؟

\*\*\*  
صدراعظم که تصمیم گرفته بود بحضور سلطان شرفیاب شود ناراحت و مضطرب بنظر میآمد.  
ولی جدیت می کرد این ناراحتی خود را از سلطان مخفی نگه دارد.  
صدراعظم پس از مرخص نمودن آن سه نفر راهی قصر سلطنتی شد.  
وقتی صدراعظم وارد قصر شد باو خبر دادند که:

— لایلا مصطفی پاشا منتظر ایشان است.  
این خبر باعث ناراحتی کامل صدراعظم شد و با عصبانیت پرسید:  
— با من چه کار داره؟  
و بدون آنکه منتظر جواب شود بطرف اطاق مخصوص برافزاد.

سلطان فوراً صدراعظمش را پذیرفت. مانند شرفیابی های دیگر او را مورد لطف و مرحمت قرار داد.  
صدراعظم زمین ادب بوسیده بروی پای سلطان افتاد. سلطان در حالیکه او را بلند می کرد گفت:  
— انشالله که خبرهای خوش داری؟  
صدراعظم نمی دانست بچه نحو شروع بصحبت کند که ضمن گفتارش هم سلطان را از خود ترساند و هم اینکه لایلا مصطفی را بگوید.

سلطان جوان که صدراعظم خود را متفکر میدید گفت:  
— من بوجود صدراعظمی مثل تو افتخار میکنم.  
در گشت شبانه، شب پیش مملکت را آرام و ملت را آسوده یافتیم.



## بقیه سیاه‌خان

— امام‌قلی خان، خیلی وقت است دستور کشتن مرا بسوارانش داده. ضمناً این را هم باید بدانی که سواران خان آدم‌های بزدلی هستند، جز قطار فشنگ و سیل کلفت چیز دیگری به‌بارشان نیست. باتیر اول همه‌شان فرار می‌کنند، چند بار با آنها روبرو شدم، تو هم اگر می‌ترسی، می‌توانی از همین جا برگردی. خودم یک تنه با آنها روبرو می‌شوم.

دفعه اول که رودروی آنها ایستادم در حدود بیست نفر بودند، باید آنجا می‌بودی و می‌دیدي که رنگ بچه‌هاشان نمائنده بود. سیل‌هاشان آویزان شده بود. طارق گفت:

— من ترانهات نمی‌گذارم.

به میان آنها سکوت افتاد...

طارق، که خود از تیراندازان و یکه‌تازان ماهر بود، تنها نگرانش از بابت سیاه‌خان بود. از این می‌ترسید، که مرد حادثه‌ها، جوی خون راه بیندازد و وضع را از آنچه که هست بدتر بکند.

بدیوار باغی که خانه صفر علی در آن سوی باغ واقع بود رسیدند... اسب‌هاشان را به تنه درختی تکیه دادند بستند... طارق گفت:

— خیلی تاریک است، دیوار باغ را هم نمی‌توانم

ببینم.

سیاه‌خان چراغ قوه‌ای را از جیب نیم تنه‌اش بیرون آورد. آنرا روشن کرد، گفت:

— حالا چشم‌هاات می‌بیند یا نه.

طارق گفت:

— تو حسابی خودت را مجهز کرده‌ای این چراغ قوه‌ای را از کجا آوردی؟

— از قوچان خریدم، خیلی وقت پیش.

— در باغ کجاست؟

— دنبال در باغ نباش از دیوار باید بپریم بالا.

تو اول برو...

طارق با یک خیز خودش را به بالای دیوار رساند... سیاه‌خان هم باو ملحق شد... از میان درختها گذشتند... به پشت دیوار خانه صفر علی رسیدند. روشنائی ضعیفی فضای حیاط را روشن کرده بود. طارق دست‌های را بهم قلاب کرد. سیاه‌خان، یک پایش را بر روی دسته‌های قلاب شده طارق گذاشت و خودش را بالا کشید. از لبه دیوار نگاهی به حیاط خانه صفر علی انداخت... روشنائی فضای حیاط از فائوسی بود که آنرا روی پله ایوان گذاشته بودند. در حیاط کسی نبود. چراغ اتاق هم روشن بود. سکوت آنجا چنان بود که گوئی هیچکس در آنجا نبود.

طارق آهسته پرسید: چی می‌بینی؟

سیاه‌خان، اندکی خودش را پائین کشید گفت:

— چیزی فائوس چیز دیگری ندیدم گمانم شورک نقش خودش را خوب بازی کرده آنها یک گوشه‌ای مخفی شده‌اند و منتظر ورود من هستند.

— زود تصمیم بگیر.

— از دیوار می‌پریم بالا.

سیاه‌خان خودش را بر روی دیوار کشید و همانجا

نشست و به طارق کمک کرد که او هم خودش را بالا بکشد.

آن دو چند لحظه بر روی دیوار نشستند سیاه‌خان گفت:

— خودت را آماده کن که از دیوار سر از بیرون شوی.

طارق گفت:

تو اول برو من هوای تر ا دارم.

سیاه‌خان از لبه دیوار آویزان شد و همپایه دست‌هایش را اول کرد و پای دیوار افتاد همانجا نشست طارق پنج تیر او را به پائین سرازیر کرد سیاه‌خان تفنگش را گرفت... تفنگ طارق را هم گرفت...

طولی نکشد که دیوار هم‌رزم در داخل حیاط خانه صفر علی در کنار هم نشستند سکوت و آرامش خانه برای آنها تعجب‌آور بود.

ادامه دارد

# انیکار

## ساعت برازنده شما



اتوماتیک - دو تقویم‌دار - شیشه نشکن از سنگ صغیر

دقیق - زیبا - محکم

**ENICAR**  
Swiss Time Measurement ahead!

ساخت سولیس

مرکز پخش: تهران جواهری اورینتال، نادری شماره ۶۲۱ تلفن ۳۱۵۸۸

جواهری شیرینیان شاه عباس شماره ۱۳۳ تلفن ۸۳۶۵۳۸

مرکز فروش: در کلیه جواهر و ساعت فروشیهای معتبر در تهران و شهرستانها



# خلاصه فعالیت‌های سازمان آب منطقه‌ای تهران تا پایان بهمن ماه ۱۳۵۱

آزمایش بروی ۱۴۳۰۰ نمونه آب و سایر نمونه‌ها انجام گرفته است.  
۳- شبکه و انشعاب

تعداد کل انشعاب محدود ۴۵۲۳۰۰ رسیده است که در حدود ۲۳۰۰۰ انشعاب آب مربوط به سال ۱۳۵۱ تا پایان بهمن ماه می‌باشد.

۴- توسعه شبکه شهر  
طول لوله فولادی و چدنی نصب شده در مناطق مختلف شهر تا پایان بهمن ماه در حدود ۵۶۵ کیلومتر می‌باشد.

۵- ساختمان مخازن و تلمبه‌خانه‌ها  
پیشرفت کار بشرح زیر خلاصه می‌شود:

|          |                                                  |
|----------|--------------------------------------------------|
| ۹۹ درصد  | - مخزن شماره ۳۶ (مشیریه)                         |
| ۹۹ درصد  | - توسعه مخزن شماره ۱۲ (کن)                       |
| ۱۰۰ درصد | - توسعه مخزن شماره ۱۳ (راه کرچ)                  |
| ۷۵ درصد  | - توسعه مخزن شماره یک (یوسف آباد)                |
| ۷۵ درصد  | - توسعه مخزن شماره ۱۵ (مهرآباد)                  |
| ۱۰۰ درصد | - تلمبه‌خانه تصفیه‌خانه شماره ۳ (تهران پارس)     |
| ۹۷ درصد  | - تلمبه‌خانه مخزن شماره ۲۵ (منظریه پائین)        |
| ۹۶ درصد  | - توسعه ساختمان اداره مرکزی                      |
| ۹۰ درصد  | - ساختمان دفتر و سرویس کارخانه جدید شیمیایی      |
| ۶۵ درصد  | - ساختمان انبار و کارگاه تصفیه‌خانه شماره ۲ (کن) |

۳ (تهران پارس) گردیده است.

این تصفیه‌خانه که مرحله اول تأسیسات آن ظرفیت ۳/۶ متر مکعب در ثانیه به مرحله اجراء درآمد با توسعه آن از ظرفیت کامل که معادل ۴ متر مکعب در ثانیه می‌باشد بهره‌برداری خواهد گردید.

پیشرفت کار ساختمانی ۹۳ درصد می‌باشد.

خلاصه فعالیت‌های واحدهای تابعه و طرح‌های عمرانی سازمان آب منطقه‌ای  
تهران تا پایان بهمن ماه سال ۱۳۵۱

سازمان آب منطقه‌ای تهران علاوه بر تأمین آب آشامیدنی شهر تهران هدایت طرح‌های عمرانی و واحدهای تابعه زیر را نیز به عهده دارد.

الف - طرح‌های عمرانی

۱ - طرح ساختمان سدلار و شبکه آبیاری مازندران

عملیات اجرایی این طرح از سال قبل شروع و پیشرفت کار آن بشرح زیر می‌باشد.

|         |                             |
|---------|-----------------------------|
| ۵۹ درصد | - مطالعات کلی مهندسین مشاور |
| ۶۰ درصد | - مطالعات لرزه نگاری        |
| ۲۸ درصد | - ساختمان کمپ و جاده        |
| ۴۵ درصد | - آزمایش روی مدل            |
| ۱۵ درصد | - سیستم مخازن               |
| ۹۷ درصد | - عملیات اکتشافی و سونداژ   |

۲ - طرح شبکه آبیاری ورامین و گرمسار

مطالعات مرحله اول این طرح از سال ۱۳۴۵ توسط سازمان خواربار و کشاورزی جهانی شروع و در سال ۱۳۴۷ ادامه مطالعات به عهده وزارت کشاورزی محول گردید.

مطالعات مرحله دوم که شامل مطالعات تکمیلی و تهیه نقشه اجرایی می‌باشد از سال ۱۳۵۰ توسط این سازمان شروع گردید.

پیشرفت کار بشرح زیر می‌باشد.

|         |                                                                   |
|---------|-------------------------------------------------------------------|
| ۷۹ درصد | - مطالعات تکمیلی مرحله اول ورامین                                 |
| ۷۴ درصد | - مطالعات تکمیلی مرحله اول گرمسار                                 |
| ۷۵ درصد | - مطالعه و تهیه کاداستر و نقشه جهت ملی کردن آب در ورامین و گرمسار |



کارهای بهره‌برداری و توسعه تأسیسات را می‌توان بشرح ذیل خلاصه نمود:

۱ - آب‌رسانی

حجم کل آب خام پرداخت شده از صنایع شرق و غرب تهران ۲۵۰ میلیون متر مکعب پترتوب زیر می‌باشد.

آبگیر بیلقان (کرچ)

۱۶۹ میلیون متر مکعب

تونل آب‌رسانی سد فرحناز بهلوی

۷۱ میلیون متر مکعب

چاه‌های عمیق غرب تهران

۱۰ میلیون متر مکعب

از این مقدار حدود ۳۱ میلیون متر مکعب به مصارف صنعتی و جنگل‌کاری رسیده است.

۲ - تصفیه‌خانه‌ها و آزمایشگاه‌ها

حجم آب خام فرستاده شده به تصفیه‌خانه‌ها ۲۱۹ میلیون متر مکعب و

حجم آب تصفیه شده‌ای که به مخازن شهر منتقل گردیده است ۲۱۶۶ میلیون متر مکعب می‌باشد.

در آزمایشگاه‌های شیمی و باکتریولوژی و طبی سازمان آب تهران ۲۸۶۰۰





- ۱ - ۹۹۴۴ سیستم انتقال آب از چاه بمز رعه  
 ۲ - ۴۱۵۵ ساختمان شبکه داخلی دهات قسمت شرق دشت قزوین  
 ۳ - ۵۷۷ ساختمان شبکه اصلی قسمت شرق دشت قزوین  
 ۴ - ۰۸۰ ساختمان شبکه اصلی قسمت غرب دشت قزوین

ب - واحدهای تابعه

۱ - سد امیر کبیر

انرژی تولید شده بوسیله دو واحد نیروگاه سد در حدود ۱۷۰ میلیون کیلووات ساعت میباشد.

حجم آب ورودی ۵۲۸ میلیون متر مکعب و حجم آب خروجی از مخزن سد ۵۱۵ میلیون متر مکعب میباشد که در حدود ۱۶۹ میلیون متر مکعب آن به تهران ارسال گردیده است.

۲ - سد فرحناز پهلوی

انرژی تولید شده در نیروگاه سد حدود ۵۶ میلیون کیلووات ساعت میباشد.

حجم ورودی آب حدود ۳۹۳ میلیون متر مکعب و حجم آب خروجی ۳۷۷ میلیون متر مکعب میباشد که ۷۱ میلیون متر مکعب آن به تهران ارسال شده و بصره آبپاری دشت ورامین رسیده است.

۳ - سد شهناز و واحد آب همدان

حجم آب ورودی به مخزن سد حدود ۷۹ میلیون متر مکعب و حجم آب خروجی در حدود ۸۰ میلیون متر مکعب بوده است. حجم آب خام ارسالی به تصفیه خانه همدان حدود ۱۸۸ میلیون متر مکعب میباشد.

۴ - سد شاه اسماعیل

حجم آب ورودی به مخزن سد در حدود ۲۲۴۵ میلیون متر مکعب و حجم آب خروجی ۲۳۸۵ میلیون متر مکعب میباشد که در شبکه آبیاری قدیم و جدید بصره رسیده است.

ذکر این نکته لازم است که در طول یازده ماه در حدود ۱۴ میلیون متر مکعب از ذخیره سد استفاده شده است.

### ۳ - طرح مطالعات مقدماتی طرح جامع فاضلاب و آغوسازی شهر تهران

مطالعات مقدماتی فاضلاب شهر تهران در سال ۱۳۴۱ با همکاری سازمان بهداشت جهانی شروع گردید و گزارش مقدماتی آن در پایان برنامه چهارم تهیه خواهد شد.

### ۴ - طرح ساختمان سد و تونل طالقان و شبکه انتقال آب

به منظور استفاده از آب طالقان (شاهرود) برای آبیاری زمینهای زراعی دشت قزوین اقدام به احداث دو سد انحرافی و یک تونل بطول ۹ کیلومتر گردیده است.

بیشترت عملیات بشرح زیر میباشد:

- ساختمان کمپ و راههای سرویس ۱۰۰ درصد
- ساختمان راه اختصاصی طالقان ۱۰۰ درصد
- ساختمان تونل آبرسانی و تأسیسات مربوطه ۷۶ درصد
- ساختمان سد انحرافی سنگیان و تأسیسات مربوطه ۹۴ درصد
- ساختمان سد انحرافی زیاران و تأسیسات مربوطه ۹۸ درصد
- عملیات حفاظتی و اصلاح بستر رودخانه زیاران ۸۸ درصد

### ۵ - طرح آبیاری دشت قزوین

بیشترت عملیات این طرح بشرح زیر خلاصه میشود:

تعداد چاههای خاتمه یافته در سال

۱۳۵۱ تا پایان بهمن ماه

تعداد کل

از آغاز کار

۳۱۳ حلقه

۵۶ حلقه

۴۱ حلقه

چاههای بهره برداری ۲۴ حلقه

چاههای آب آشامیدنی ۹ حلقه

چاههای اکتشافی ۱ حلقه

درصد پیشرفت کار

- حفاری و لوله گذاری

- تأمین آب آشامیدنی روستاها و شهر صنعتی

- تحقیقات و مطالعات

۹۱۵ درصد

۸۳ درصد

۹۹ درصد



## بقیه مراسم باشکوهی توسط ...

بدیناقت یک قطعه مدال درجه یک کار از طرف جناب آقای وزیر کار و نایب رئیس کمیته ملی مسابقات مهارت فنی گردیده است، شرکت نورد و لوله اهو از بعنوان قدردانی و تشویق یک ماه حقوق بعنوان پاداش برای آقای عباس پشندی در نظر گرفته که امروز به ایشان پرداخت می شود امیدوار است در دوره های آینده عده بیشتری از کارگران کارخانجات این شرکت بتوانند باین افتخار نائل گردند.

آقای هدایت گفت جشن امروز ما با روز ۲۳ اسفند مقارن گردیده که باید آن را با بقال نیک بگیم. در تاریخ هرملتی روزهای مشخصی از سال اعتبار خاص پیدا میکنند که همواره یادآوری این ایام باعث افتخار و مسرت است امروز عصادی با شب زادروز اعلیحضرت رضا شاه کبیر سردودمان خاندان پهلوی است که بنیان گذار ایران نوین بودند دست پر قدرت و توانمندی آن شاهنشاه بزرگ بود که ایران عزیز ما را از منجلا ب نیستی به سوی ترقی و تعالی کشانید در همین روز اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر سنگ بنای ذوب آهن ایران را که آرزوی دیرینه ملت ایران بود بنانهادند. اکنون ما خوشوقتم که جشن خانوادگی ما مقارن با این جشن و ایام فرخنده بر گزار می شود، اینک ملت ایران بر هری شاهنشاه آریامهر و عالیقدر خود دهه اول انقلاب شاه و ملت را با موفقیت های بسیار پشت سر گذارده و آماده است که در دهه دوم که مقدمه آن با تصویب برنامه پنجم عمرانی و آبادانی کشور پی ریزی گردیده مراحل ترقی و تعالی را با سرعت هر چه بیشتر طی می کند و وارد جری که کشورهای پیشرفته جهان گردد.

پس از سخنان هدایت رستم منجری نماینده کارگران بیاناتی ایراد کرد و گفت اجازه می خواهم از جانب خود و کلیه کارگران این کارخانه از حضور شما و سایر مدعوین که در مراسم پرداخت حق السهم کارگران شرکت کرده ایم صمیمانه اظهار امتنان و تشکر نمایند و در آستانه سال نواز این همه الطاف بیکران رهبر عالیقدر انقلاب که در تأمین رفاه و آسایش کارگران میبذول میفرمایند سر تعظیم فرود آورم و بار دیگر مراتب پشتمانی کارگران را از منشور انقلاب که آغازگر تحولی همه جانبه در کلیه زمینه های صنعتی، اقتصادی و آموزشی مملکت گردیده ابراز نمایم، انقلاب شاه و ملت با ویژه گیهایش توانسته است وضع کارگران را در ایران دگرگون کند و به طبقه زحمتکش که وظیفه مهم تولید را بعهده دارد حق بدهد تا از تلاش و کوشش خود بهره گیرند و نقش سازنده تری را در پیشرفت صنعت و اقتصاد ایفا نمایند و در برابر تلاش کمی کنند از مزایای بهتری برخوردار شوند.

## انقلاب ایران در آغاز با اصل چهارم که عبارت

از سهم کردن کارگران در سود سهام بوده یک روایت انقلابی و تعاون بخش نیروی کار و منابع مالی که فراهم ساخت موجب تحکیم روابط صمیمانه ای بین کارگران و کارفرمایان گردید.

انقلاب ایران زنجیرهای بردگی و اسارت را از دست و پای کارگران و کشاورزان گسست و تاریخ ملت ما را تغییر داد و به همه افراد جامعه ایرانی امکان داد تا با هم بستگی و اتحاد در پیشرفت و ترقی کشور خویش مجاهدت نمایند اصل سهم شدن کارگران در منافع کارگاهها و نهضتی که برای آن با عید و توسعه صنعتی کشور بوجود آمد، تنها به بهره برداری از درآمد بالاتر محدود نگشت، بلکه انقلاب صنعتی توجه خود را به جنبه های دیگر که اثری ارزنده در افزایش رفاه کارگران بود معطوف داشت که اهمیت آنها کمتر از سهم شدن نبود. شرکت دادن کارگران در سهام کارخانجات، گسترش و توسعه تعاونیه ها، توجه به امور رفاهی و درمانی، تأمین آسایش و رفاه و سلامت کارگران در زمان اشتغال و دوران از کار افتادگی توجه به مسائل آموزشی و تفریحی افزایش مهارتها و سواد آموزی که کلیه اقدامات ناشی از توجه و عنایات خاص رهبر عالیقدر ما است که ما کارگران بدان ارج مینهمیم و اطمینان میدهیم تا سرحد جان برای اجرای اوامر رهبر خود و پیشرفت صنعت مملکت و پاسداری از این سرمایه های ملی از هیچ گونه فداکاری دریغ ننمائیم، در خاتمه لازم میدانم از همکاری صمیمانه مدیر عامل شرکت و راهنمایان مدیر کل کارسپاس گزاری نمایم و از سازمان کارگران ایران شعبه اهواز که در کلیه زمینه ها ما را ارشاد و یاری مینمایند تشکر نمایم.

در این هنگام استاندار خوزستان رشته سخن را بدست گرفت.

### سخنران استاندار خوزستان :

آقای سالور استاندار خوزستان بیاناتی کوشش کلیه کارکنان کارخانجات نورد و لوله اهواز را ستود و گفت گامهای اساسی که در راه صنعتی شدن مملکت از طرف کارکنان این کارخانجات برداشته شده کاملاً مؤثر بوده است و من همیشه شاهد کوششهای شایسته و روزی شمار در جهت احداث این واحد عظیم صنعتی بوده ام و خوشبختانه امروز نتیجه این تلاش دست جمعی که با همت مدیران و متخصصان و کارشناسان و کارگران و کارکنان بعمل آمده ثمره نیکوئی داشته و این کارخانه بزرگ صنعتی و تولیدی احداث شده است و من از کلیه افرادیکه در جهت بوجود آمدن این واحد عظیم صنعتی شرکت داشته تشکر و سپاسگزاری میکنم، استاندار خوزستان گفت، باعث افتخار هر ایرانی است که تحت توجهات شاهنشاه آریامهر گامهای بلندتری

در راه ایجاد صنایع برداشته گردد تا بدان حد که کشور ما صاحب صنایع سنگین شود، وی افزود بوجود آمدن چنین کارخانه ای کار کوچکی نبوده و ایجاد آن مستلزم داشتن مدیران، متخصصان، کارشناسان و کارگران فنی و بالاخره هزاران وسایل ابزار کار میباشد. تا چنین کارخانجات عظیمی بوجود آید.

استاندار خوزستان از توجه مدیران و مسئولین کارخانجات نورد و لوله اهواز بخاطر توجه خاصی که به کارگران خود دارند تشکر کرد و گفت، با آنکه کارخانجات دوران اولیه بهره برداری را میگذرانند مع الوصف توجه مخصوصی به کارگران شده و آنان از سود ویژه بهره مند شده اند و این اقدام مسئولین شرکت قابل ستایش است، آقای سالور اظهار امیدواری کرد که فعالیت کارخانجات نورد و لوله اهواز روز افزون و توأم با موفقیت باشد و زمانی فرا رسد که کارگران از سود کامل برخوردار شوند.

استاندار افزود در اجرای متواریات شاهنشاه آریامهر کارگران نیز از سهام کارخانه استفاده خواهند کرد و علاوه بر سودیکه عایدشان میشود در سرمایه هم شریک خواهند شد، استاندار خوزستان بدنبال سخنان خود گفت، همه ما آرزو مندیم با کوشش و مساعی مسئولین متخصصان و تکنسینها و کارگران فنی در توسعه و گسترش صنایع ایران گامهای بلندتری برداشته شود تا زمانی که مملکت ما محتاج به صنایع خارجی نباشد و نیز افزود این روزمقارن با سالروز تولد رضاشاه کبیر بنیانگذار ایران نوین است ولادت شاهنشاهی که عقیده داشت باید این مملکت هر چه زودتر صنعتی شود و کارخانه ذوب آهن در آن احداث گردد و ما امروز خوشوقت و سرفرازیم که این فکر و اندیشه بمرحله اجرا درآمده است و اکنون از ذوب آهن اصفهان بهره برداری میشود و در آینده کارخانجات نورد و لوله اهواز احتیاجات خود را در خود مملکت بدست خواهد آورد ما بخود میبایم که شاهد پیشروی صنایع سنگین خود هستیم.

استاندار خوزستان اظهار امیدواری کرد که مملکت ایران از لحاظ صنایع و رفع احتیاجات داخلی بعدی رسد تا بجای وارد کننده صادر کننده باشد، وی در پایان سخنان خود توفیق بیش از پیش مدیران، متخصصان و کارگران کارخانجات نورد و لوله اهواز را خواستار گردید.

آنکاه استاندار خوزستان سود ویژه کارگران را که دو سوم از مجموع حق السهم آنان است طی یک قطعه چک به نماینده کارگران اهداء کرد و پس از پذیرائی استاندار خوزستان و مدعوین از قسمتهای مختلف کارخانجات نورد و لوله اهواز دیدن کردند، این مراسم در میان ابراز احساسات شدید کارگران نسبت به شاهنشاه آریامهر پایان یافت.

## بقیه نیش قلم

۱- به گره شل کمر بند خانم، ملوسک، که همیشه برای انجام «وظیفه» آماده به «خدمت» است.

۲- به نظر بازی پسر بچه فیلم با دختر نوبالغی که در شب عروسی می رقصند آنهم رقصی بسیار اورتیک با سینه های نیمه باز و تاز به شکفته شده اش ... و بذل و بخشش بچه و می بینیم که چطور مادرش را دو دستی به قهرمان دلاور فیلم هدیه می نماید.

۳- فیلم دارای ارزش های متفرقه ای هم هست.

۱- لزوم نظافت و استحمام را پس از هر «خوابکاری» گوشزد و توصیه می نماید بخصوص شستن قسمتهای خلفی بدن را.

انجام چنین برنامه ای را بعهده خانم «ملوسک» گذاشته اند.

الف - بخاطر وسعت و عمق و لغزش و گردش های دورانی آن بخش از بدن وی.

ب - بخاطر دست و دلبازی و افرایشان

ج - بخاطر روشنفکری و افکار مترقی ایشان.

۲- پایداری در مقابل شداید و پایمردی و جان سختی را برای انجام وظیفه ستایش می کند.

توجه کنید به عکسی که بسختی مضروب شده ولی همچنان عکس میگیرد و با اینکه با تفاف دور بین روی زمین می غلطد ولی روی همین اصل نمی مورد تا اینکه بالاخره با شلیک چند تیر دیگر آنوقت جان به جان آفرین تسلیم می نماید.

۳- مشوق وطن پرستی است توجه کنید به قهقام مردانه «فر دین» برای نجات خانم «ملوسک» در حمام از دست دزدان نظر باز و عیاران و هم چنین به نجات خانم «دلارام» از چنگ ناکاران بی چا.

## موزیک چه هنری دارید ؟

بچه رشته ای علاقمندید ؟ خوانندگی ؟ نوازندگی ؟ آهنگسازی ؟ ترانه سرائی ؟ تشکیل گروه و ارکستر ؟ و یا پر کردن صفحه و نوار کاست از صدای خود ؟ راهنمایی مایی دریغ در اختیار شماست :

خیابان شاه مقابل سینما نیما گار - ساختمان مهر دفتر هنرمندان

تلفن ۴۱۳۲۱

چاپخانه  
تهران مصور

خانه کانون مجازی  
کرمانشاه  
«انستیتوت خاور»  
باریکو  
شعبه عمومی و مسکن - تهران - ۸۱۳۲۷



# هرگونه جشن، عروسی و یا ضیافتی در پیش دارید خواهان رادیو و تلویزیون و گروه های هنری و مجلل ترین سالنهای پذیرائی با هر بودجه و امکان از ما بخواهید . شاه مقابل نیل کار ساختمان مطهر تلفن ۴۱۳۲۲ دفتر هنرستان

## بقیه غمگسار

کن قوی باشی، مقاوم باشی و همه چیز را تحمل کنی.  
- قول می دم بابا.

و بعد به اتفاق پدرم به اطافرها رفتم. رها، عشق من، مردمن و همه زندگی روی تخت دراز کشیده بود رنگ پریده و مغموم بود وقتی چشمش بمن افتاد گریه را سر داد مردی آنچنان قوی و متحمل چرا گریه میکرد بطرفش دویدم و چشمان اشک آلودش را بوسیدم و اشکریان گفتم:

- خدارو شکر که تو خوبی.

و او با جمله ای که گفت دنیای مرا در هم ریخت.

- خبیم ؟

کی اینو بتو گفته. میدونی من محکومم که تا ابد همینطوری دراز بکشم. فلج، مفلوک و بدبخت آه از نهادم برآمد، نه، این غیرممکن بود. باور نکردنی بود آن مرد که قدمهای محکم برمی داشت و مرا با قدرت در آغوش می فشرد آن مرد کجاست؟

چه بر سرش آمده است اطاق دور سرم چرخید و نقش بر زمین شدم.

روزهای بعد آمدند و گذشتند و من و رها بخانه باز گشتیم درست است که رها فلج نبود و نمیتوانست مثل گذشته پایبای من بنهد، راه برود و برقصد اما باز هم عشق من بود من مثل روزهای اول آشنائی به او عشق میورزیدم و تر و خشکش میکردم در کنارش می نشستم و برایش کتاب می خواندم. عاشقش بودم آنچنان که حاضر بودم تا ابد در کنار تختش بنشینم او بهر حال مرد من بود عشق من بود و همه زندگی من بود.

در تمام این مدت مهران دوست نزدیک رها بدیدن ما می آمد. گاهی مرا به خرید و گردش می برد کم کم رها به عشق من ایمان آورد باین که امکان ندارد او را ترک کنم و از او جدا شوم و روحیه اش خوب شد آنقدر که می گفت و می خندید مثل روزهای که سالم بود من همیشه در کنارش بودم و مهران هم در نهایت صمیمیت و صفا اغلب اوقاتش را در کنار ما می گذراند.

## بقیه شکارچی

همه ش نفر میزنی نفس او حالا جلاب را در کنار خود می دید. انگار زنده میشد و اختراعات کهن برایش تجدید میشد.

- آگه خداراس بیاره سه چار تا ش بزنم و فوراً میرم کوله کش (۲) میارم و می دم کولش و می برم می مند.

باز ننه نسامثل دوره جوونی میات جلو و لباسم را در میاره و بعد شونه هام میماله و بعد با او (۳) نیمگرم باهام میشوره و بعد رون شکال کباب می کنه و با چن تا نون تنک (۴) میزاده جلو و من می کم - از گوشت شکالا بری همه بری همه بفرس، فهمیدی؟

- قربون دستات برم بری همه فرسیدم.

- کلیلمی؛ راسی خلف

- همه همه

منصور و شعبون و ایوب چطور :

- خوب کردی خوب کردی

از جا پاشد کت کتی (۵) تفنگ را برداشت با قدمهای کوتاه و مطمئن بطرف کچه (۶) رفت فاصله اش تا کچه چند قدم

زندگی ما بزودی وضع عادی بخوش گرفت و همه ما از یاد بردیم که رها مردی افلیج و زمینگیر است و همه اینها در اثر سعی و کوشش و صبر من بود. تا آنروز که خواهرم بخانه ما آمد و گفت که دیشب فیلم خوبی دیده است رها اصرار کرد که منم با مهران بدیدن این فیلم بروم و من رفتم و ماجرا از همان شب آغاز شد.

وقتی در سالن انتظار سینما با مهران تنها ماندم او بدون مقدمه گفت :

- شهرزاد این زندگی کسالت بار خسته ات نمیکنه.

با تعجب از این سؤال بی معنی جواب دادم:

- من عاشق رها هستم و الان هم خوشبخت ترین زن روی زمین هستم.

او پور خندی زد و گفت :

- تو هم خودتو مسخره کردی این زندگی نیست که توداری از مرگ هم صدر درجه بدتره.

قلبم قرو ریخت با نا باوری به او، به نزدیکترین دوست رها چشم دو ختم و فکر میکردم که اشتباه می شوم.

این باور نکردنی بود مهران از برادر هم بمن نزدیکتر بود من او را واقعاً دوست می داشتم مثل یک برادر، و بهمین دلیل هم حرفهای او بر ایم عجیب بود آنقدر عجیب بود که با دهان باز باو نگاه میکردم.

آنشب گذشت ولی روزها و شبهای بعد نیز مهران یک لحظه دست از حرفهای احمقانه اش برنداشت و از کمتر رسن موقعیتی برای اغفال من استفاده میکرد.

نمی توانستم به رها بگویم که مهران چه می گوید و چه نظری دارد زیرا رها بمن گفته بود که مهران تنها نقطه اتکلا و است و تنها حامی و پناهگاهش و من نمی توانستم این اعتماد را، این خوشبینی را از او بگیرم و دنیای سیاهش را سباهتر کنم.

حرفهای مهران ادامه یافت تا آنجا که یکروز وقتی که در آشن خانه سرگرم کار بودم مرا در آغوش کشید نمی توانستم سرو صدا کنم چون رها می شنید و دانستن حقیقت او را می کشت.

هیچ راهی نبود جز آنکه با التماس و خواهش از مهران بخواهم که مرا بحال خود بگذارد اما او که بقول خودش از شدت عشق به جنون

بیشتر نبود توی کچه روی پا نشست. باز تفنگ مثل روزگار جوانی برایش خرد و کوچک و ناچیز شد. آخر تفنگ در دست او آلتی بیش نبود هر کاری میخواست با تفنگ می کرد. تفنگ کجا جرئت داشت بر خلاف میل او به هدف نخورد یا زیر و بالا کند. قنداقه تفنگ را بسینه گذاشت.

هدفش را میزبان کرد جلاب آمد نزدیکتر. خودش را به قله افتخار گذشته های دور و نزدیک میدید. میدید که رنجه ها و زخمهای درویش با یک تیر فقط با یک تیر التیام می یابند مثل اینکه چند تا از پازن ها صدای فکر کردن او را شنیدند. بو کشیدند و دور و بر خود را نگاه کردند و بعد آرام آرام و چپراکمان و سر به زیر بطرف چشمه رفتند مهران شکال پرویز انگشتش را روی ماشه گذاشت و نفس را در سینه حبس کرد اما تعداد شکارها را درست تشخیص نمیداد که چند تا بودند هفت تا یا هشت تا؟

سر همه شان روی آب بود. جرعه (۷) زده بودند و در دو طرف جو و چشمه آب می خوردند ناگهان مهران شکال پرویز ماشه را چکاند و مثل برق از جا برخاست و نگاه کرد دید شکارها از چند طرف پا بفرار

گذاشتند و توی کمر کش کوه سینه کوه و حاشیه جو پراکنده می دونند مثل گلوله می روند حتی یکی از آنها هم تیر نخورده و نیفتاده است. باورش نمی شد از توی کچه در آمد و پیش خودش فکر کرد که حتماً زخمی شده اند آمد جای آنها را نگاه کرد مسیر فرارشان را همه جای آن دور و بر را ولی نه خونی دید و نه لاشه ای، هیچ، هیچ، دستهایش به لرزش افتاد.

گریه اش گرفت و اشک گرم گونه های پز مرده و سرد و پر چروکش را نوازش داد دیگر همه چیز تمام شده بود.

برای اولین بار مزه شکست و مزه سقوط را می چشید و معنی اندوه و حقارت را در می یافت. همینطور که ایستاده بود سر جایش خشکش زده بود. از دیر و زعر که برای رسیدن به این شکارگاه راه افتاده بود تا آنوقت هیچ نخورده بود.

اما میل چیزی را هم نداشت. زندگی اش را میدید که مثل خورشید غروب میکند و نامش را میدید که کم کم گم میشود و حقارتی را می دید که مثل بختک روی او افتاده و مثل سلطان در سینه قلب و روح او چنک فرو برده است.

رسیده بود مرتب از من می خواست که با او بگردم بروم و من برای آنکه رها از ماجرا بوئی نبرد گاهگاه با او برای صرف نهار به رستوران میرفتم و هر بار هم متذکر می شدم که او را مثل برادرم دوست دارم و امکان ندارد که به رها خیانت کنم.

یکروز که در خانه مشغول شستن ظرف بودم تلفن زنک زدشتابان بطرف تلفن دویدم و گوشه را برداشتم مهران بود با گستاخی گفت :

- سلام عشق من، می خوام بییعت.

با خون سردی گفتم :

- باشه بیا اینجا.

- نه اونجا فایده نداره باید بیای خون نم.

- چرا.

- برای اینکه باهات به کار خیلی مهم دارم.

نمی توانستم بیشتر از این با او بحث کنم زیرا رها به مکالمه من گوش می داد لذا گفتم :

- باشه.

و او گفت :

- فردا ساعت ۱۱ خوبه.

بله.

و گوشه را روی تلفن گذاشتم آنشب تا صبح خواب بچشم راه نیافت مثل دیوانه ها بودم نمی دانستم چگونه از دست این نامرد حق ناشناس بگیرم آنروز بخانه مهران رفتم او در کمال وقاحت عکسهای بمن نشان داد که دنیا بدور سرم چرخد عکسهای لخت من در حالیکه با او روی تخت دراز کشیده بودم او در کمال ناچوانمردی برای آنکه مرا وادار بخیانیت کند عکسها را مونتاژ کرده بود این دیگر قابل تحمل نبود.

سلی محکمی بگوشش نواختم ولی او خون سردانه گفت :

- میدونی شهرزاد هر کدوم از این عکسها میتونه رها رو بکشه آگه اونو دوست داری و دلت میخواد زنده بمونه باید بهرچی که من میگویم گوش کنی.

خانم غمگسار اکنون مدتی است که با جبار تن بخواشهای پلید مهران می دم از او متنفرم از خودم هم متنفرم و دلم از اعتماد رها از ایمان او نسبت بخودم میگیرد. من خودم را از یکزن خیابان گردهم پست تر میدانم بنظر شما آیا جز مرگ راه گریزی هم برای من مانده است.

زن در مانده و تنه اش

هم برای من مانده است.

زن در مانده و تنه اش

هم برای من مانده است.

زن در مانده و تنه اش

هم برای من مانده است.

- نه نه دیگه دس خالی بر نمیگرم باید حتماً دستم پر باشه اما چطوری هان

هان هان فهمیدم لبخند تلخ و سرد و پوچی بر لب آورد بدرخت تکیه داد.

تفنگ را فشنگ گذاری کرد و فقط

سردی چندش آورد لوله تفنگ را زیر گلویش احساس کرد.

کوه سپیدار شاهد آخرین شکار او بود.

۱- جلاب - به فتح (ج) و تشدید (ل)

گله شکار است ۲- کوله کش کسی است که همراه شکارچی بکوه میرود تا شکاری را که زده می شود بردوش گیرد و به آبادی ببرد.

۳- آب ۴- نان تنک نوعی نان است.

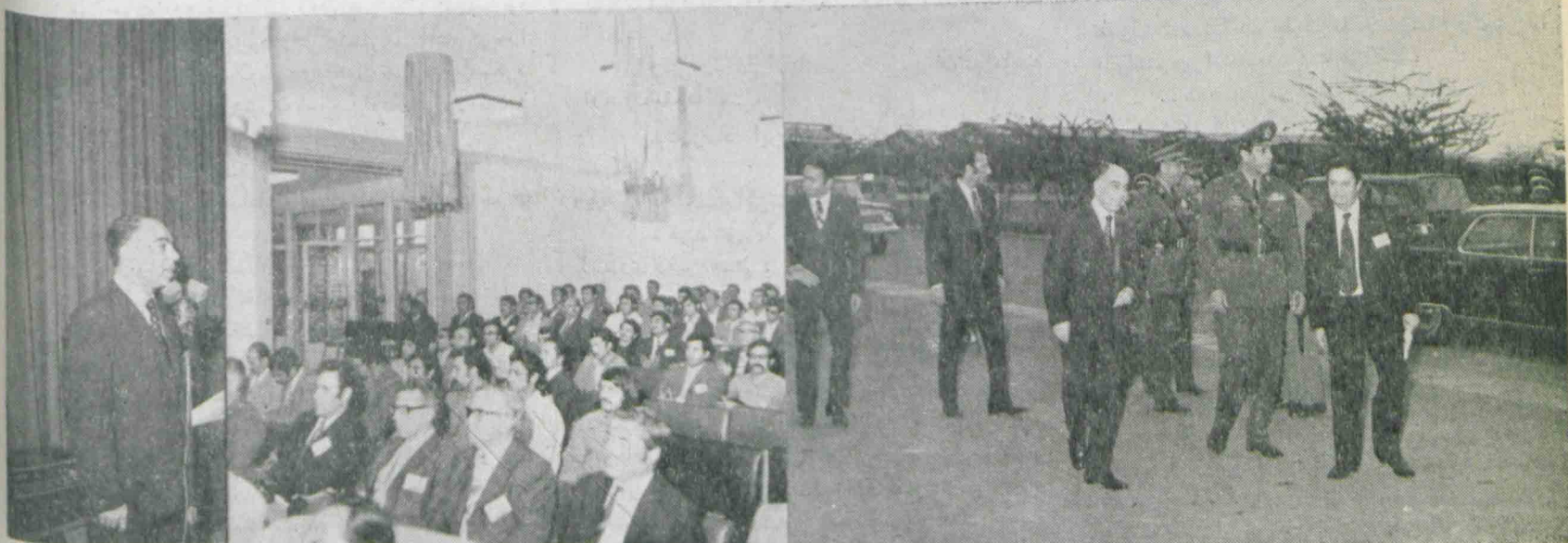
۵- کت کتی به ضم هر دو کاف و لا و لا

۶- سنگچون هائی که شکار چپان در شکارگاه درست کرده و در آن پنهان می شوند.

۷- جرعه به فتح (ج) و سکون و جر که جمع زدن.



# در اجرای اصل چهارم منشور انقلاب ایران طی سود ویژه کارگران و کارمندان کار



● استاندار خوزستان - تیمسار سر لشکر جعفریان و مهندس هدایت هنگام بازدید از تأسیسات کارخانجات نورد و فولاد اهواز - استاندار هنگام توزیع سود ویژه کارگران

سود دهی نرسیده است مع الوصف مدیران شرکت از پرداخت حق السهم کارگران در سال ۱۳۵۰ و دو سوم از سود ویژه سال ۱۳۵۱ آنان را پرداخت نمودند و ظرف چهار ماه دیگر نیز بقیه آنرا پرداخت خواهند کرد.

در این مراسم آقای مهندس سعید هدایت رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت سهامی نورد و فولاد اهواز ضمن خوش آمد پیانات مبسوطی ایراد کرد و اظهار داشت خاطر همه آقایان مسبوق است که در آذرماه گذشته کارخانجات نورد و فولاد اهواز بدست توانای اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر رسماً افتتاح گردید و هم اکنون یکسال و نیم است که کارخانجات نورد و فولاد اهواز شروع گردیده و بهره برداری شده.

تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانوی ایران افتخار بزرگی بود که نصیب مؤسسين و مجریان طرح و کارمندان و

در این مراسم تیمسار سر لشکر جعفریان فرمانده لشکر ۵۲ زرهی، تیمسار سر لشکر رفعت جو فرمانده ژاندارمری و آقایان مدرس رئیس دادگستری استان خوزستان، شاهقلی مدیر عامل سازمان آب و برق خوزستان، مدیران کل، نمایندگان جراید و رادیو تلویزیون، متخصصان، کارشناسان کارمندان و کارگران کارخانجات نورد و فولاد اهواز حضور داشتند.

● تقارن این جشن ملی کارگری با سالروز میلاد اعلیحضرت رضاشاه کبیر سرسلسله دودمان پهلوی شوق و شغف فراوان در قلوب کلیه کارکنان این واحد عظیم صنعتی ایجاد نموده بود، احساسات کارگران و کارمندان و کلیه کارکنان نسبت به شاهنشاه آریامهر که تجلی بخش انقلاب اجتماعی ایران است مدعویں راحت تأثیر قرارداد و تحسین همگان را برانگیخته بود.

کارخانجات نورد و فولاد اهواز با آنکه بهوش از یکسال از بهره برداری آن نمیکند و هنوز به مرحله

● جشنهای اجتماعی و تحرکهای ملی ما ایرانیها هر چندگاه توجه جهان را بخود معطوف داشته است، ولی بی هیچ شک و شبهه جهشی که طی سالیان شکوفان انقلاب بدنبال خود هزاران هزار سازندگی را بوجود آورده این سازندگیها کشور ما را به آن مرحله از پیشرفت رسانیده که با اجرای برنامه های عظیم عمرانی پنجم و ششم به فرموده شاهنشاه، ایران را به مرزهای تمدن بزرگ خواهد رسانید.

● پروژه های عظیم عصر شکوفان انقلاب به تولیدات واحد های صنعتی نیاز فراوان دارد و این نیاز راه توسعه و گسترش آنها را هموار میسازد، کارخانجات نورد و فولاد اهواز که از واحدهای سازنده و پر تلاش عصر انقلابی به شمار می رود هر چند که اندک مدتیست از عمر تأسیس آن میگذرد لیکن توانسته است سهمی در عمران و آبادانی و صنعتی شدن مملکت داشته باشد. با آنکه این مدت برای کارخانه جز سالیهای آزمایش و کسب تجارب بشمار میرود و هنوز کارخانه به مرحله سود دهی نرسیده است لیکن با ایمان کامل به انقلاب شاه و ملت بر همتی شاهنشاه آریامهر مدیران شرکت تصمیم گرفتند حق السهم قابل توجهی بعنوان سهم سود به کارکنان شرکت بپردازند، آنچه در زیر میآید گزارش است از مراسم خاص تقسیم سود بکارکنان شرکت کارخانجات نورد و فولاد اهواز که امید است در سالهای آتی با تلاش هر چند بیشتر سهم بیشتری نصیب کارکنان گردد.

اهواز مقارن با زاد روز اعلیحضرت رضا شاه کبیر طی مراسم باشکوهی، نمایندگان کارگران و کارکنان کارخانجات نورد و فولاد اهواز سود ویژه خود را از آقای سالور استاندار خوزستان دریافت نمودند.

رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت سهامی نورد و فولاد اهواز گفت:

**کارخانجات نورد و فولاد اهواز  
ظرف یکسال تولیدات خود را  
بمیزانی رسانیده که حتی در  
ممالک پیشرفته صنعتی دنیا  
بی سابقه است**



# مراسم باشکوهی توسط استاندار خوزستان خانجات نورد و فولوله اهواز پرداخت شد



● آقای هدایت مدیر عامل کارخانه نورد هتگام سخنرانی - آقای سالور استاندار خوزستان هتگام اهداء سود سهام کارگران به نماینده کارگران

کارگران این واحد عظیم صنعتی گردید که خاطره آن روز پرافتخار، فراموش شدنی نیست از سال گذشته تا کنون و در مدت کوتاه کارخانجات نورد و فولوله اهواز موفق شده است با همت و پشتکار مهندسين و متخصصين کارگران و کارمندان پرارزش خود گامهای بلندی بسوی کمال بردارد.

کارخانجات نورد و فولوله ظرف یکسال پس از شروع تولید توانسته است میزان تولیدات خود را نه تنها تا ۹۰۰ تن ورق فولادی تهیه میکند ما توانسته ایم در طی این مدت گامهای بسیار بلندی بسوی هدف که بی نیازی کشور را از واردات کلاف ورق فولادی و فولوله سیاه و گالوانیزه است برداریم در نیل باین مقصود مدیران، مهندسين، کارگران و کارمندان شرکت دست در دست يك ديگر کمال مجاهدت و کوشش را کرده اند و اینجانب وظیفه خود میدانم که این موفقیت را به يكايك آنها صمیمانه تبریک بگویم.

ناطق افزود.

باینکه هنوز کارخانجات نورد و فولوله اهواز که در سال اول بهره برداری است و به مرحله سوددهی نرسیده معذالک به پیروی از نيات بلند شاهنشاه آریامهر که رفاه و آسایش کارگران و کارکنان واحدهای صنعتی و سهیم شدن آنان در سود کارخانجات

را توصیه و تأکید فرموده اند و اجرای این نظر بعنوان مهمترین مواد منشور انقلاب شاه و ملت وظیفه هر کارفرما میباشد با کمال میل و علاقه با انتظار سوددهی این کارخانجات جهت تقسیم حق السهم کارگران نمائندیم و از همان اول مهرماه ۱۳۵۰ که شروع بهره برداری کارخانجات این شرکت بوده طبق قرارداد دست جمعی منعقد حق السهم کارگران و کارکنان محاسبه گردیده که پرداخت گردد تا قدردانی ما از زحمات و کوشش های مهندسين و کارگران عزیز خود توأم با پاداش مادی که امیدواریم سال سال بر آن افزوده گردد.

حق السهم کارگران و کارکنان کارخانجات نورد و فولوله اهواز در سال ۱۳۵۱ بالغ بر ۵۸۰٫۵۷۹٫۹۹ ریال میگردد که هم اکنون دوسوم آن و قبل از موعد مقرر در قانون آماده برای پرداخت و توزیع است و يك سوم بقیه در تیرماه سال ۱۳۵۲ از تصویب ترازنامه شرکت پرداخت میشود بطور کلی ظرف یکسال و نیم از شروع بهره برداری شرکت مبلغ ۱٫۱۵۶٫۲۵۶٫۲۵۶ ریال برای کارکنان و کارگران کارخانجات و مبلغ ۱٫۴۶۸٫۹۹۴ ریال برای کارمندان دفتر مرکزی و جمعاً ۲٫۶۲۵٫۲۵۰ ریال قبل از شروع سوددهی اختصاص داد که قسمتی از آن در اول اسفند ماه و قسمت دیگر آن امروز حدود سه میلیون ریال آن تا چهار ماه دیگر پرداخت میشود.

از ابتدای سال نوبه پیروی از نظریات بلند شاهنشاه در گسترش مالکیت واحدهای صنعتی و فروش سهام کارخانجات به کارگران و کارکنان همانطور که در روزنامه ها آگهی شده است شرکت سهامی نورد و فولوله اهواز برای سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۳ تا معادل چهار ماه حقوق کارگران و کارمندان خود سهام عرضه خواهد نمود برای آنکه کارگران و کارمندان شرکت بتوانند سهام عرضه شده را خریداری نمایند، طبق توافقی که با وزارت اقتصاد بعمل آمده شرکت برای هر یکسال یکماه حقوق ثابت و برای دوسال ۲ ماه حقوق ثابت به عنوان وام بدون بهره در اختیار کارگران و کارمندان خود خواهد گذارد و برای دومه دیگر در اول هر سال یکماه حقوق ثابت به کسانی که قابل خرید سهام هستند از محل حق السهم همان سال آنها ذخیره و سهم بنام آنها اختصاص خواهد داد که از سود حاصله آن استفاده نمایند برای سالهای بعد نیز جمعاً تا پنج سال سهام شرکت طبق توافقی که با وزارت اقتصاد و هیئت نظارت بر گسترش مالکیت صنعتی بموقع خود بعمل خواهد آمد سهام بیشتری با تسهیلات در سالهای ۵۴-۵۵-۵۶ به کارگران و کارمندان شرکت عرضه خواهد گردید. بی مناسبت نیست با استحضار پرسانم که تعداد کارگران کارخانجات این شرکت در اول مهرماه ۱۳۵۰ تا کنون ۷۰۵۰ نفر و تعداد کارمندان و متخصصين و مهندسين ۷۰۸۰ نفر افزایش پیدا کرده است در حال حاضر ۷۰۳ نفر کارگر و ۱۵۲ نفر مهندس و تکنسین و کارمندان جمعاً ۸۵۵ نفر مشغول بکار هستند، آموزش کارگران در حین خدمت یکی از برنامه های اساسی این شرکت بوده و کارگران در این واحد عظیم صنعتی موفق گردیده اند بردانش و معلومات خود بیافزایند و بین کارگران واحدهای دیگر در دور مسابقات مهارت فنی، گوی سبقت بر بایند و بدریافت مدال درجه يك نائل و مفتخر گردیده اند.

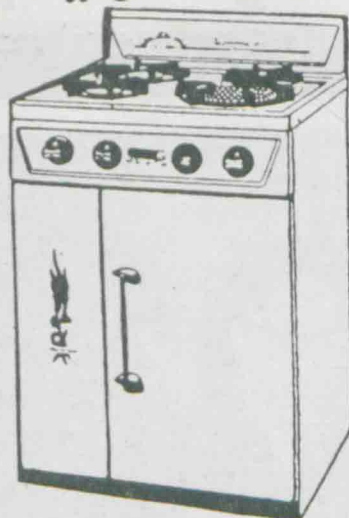
آقای عباس یثربی نماینده کارگران با ارزش این کارخانه که در دومین دور مسابقات مهارت فنی در حرفه فولوله کشی شرکت کرده بود حائز رتبه اول و مفتخر بقیه در صفحه ۵۰

استاندار خوزستان گفت:

کوشش مدیران، متخصصان و کارگران  
کارخانجات نورد و فولوله اهواز در راه ایجاد يك  
واحد عظیم صنعتی کاملاً مؤثر بوده و امید  
است این تلاش تا حدی ادامه پیدا کند که  
مملکت ما از صنایع خارجی بی نیاز گردد



## اجاق گاز چهار شعله جواهریان



با پمپ مخصوص استثنائی و منحصر بفرد

فروش در کلیه فروشگاههای معتبر تهران و شهرستانها مرکز  
بخش چهارراه گلوبندک برای فردوس تلفن - ۲۴۸۴۵ و ۲۱۹۱۹

سخت طاقت فرسای روزانه بازمی گردند تا دمی بیاسایند و در آن لحظه ای که پیچ رادیو و یا تلویزیون را می چرخانند تا نغمه ای بشنود تا اعصاب خسته اش را کمی تسکین دهد وظیفه من است که شادی و نشاط برای او بارمغان ببرم و این چیزی است که من فکر می کنم آنها از من میخواهند و چون من مال این مردم هستم و زندگی حیات من وابسته به آرامش و آسایش آنهاست پس چرا کاری را که از دست برمی آید انجام ندهم و دریغ بورزم نه من چنین کاری نمی توانم انجام بدهم و همانگونه که گفتم من سعی و کوشش داشته و دارم که برای همگی آنها بزم آرا و شادی آفرین باشم و این تنها چیزی است که من می توانم به هموطنانم هدیه کنم امسال و همه سال موفق و مؤید و خوش کام و پیروز گردند باشند هر چند که بقول شاعر:

من چه گویم که ترا ناز کی طبع لطیف

تا بحدی است که آهسته دعا نتوان کرد  
نادیا سکوت می کند و من از شباهت فکری و  
ذوقی که میان او و برادرش عماد رام وجود دارد.  
سخت در شکفت مانده ام چون این خواهر و برادر واقعا  
هنرمند هر دو شاعر پیشه و اهل ذوق و ادبند و این خود  
مایه بسی خوشحالی است.

شهرزاد:

### درد را باید درمان کرد

۲. شهرزاد: هنر پیشه و شاعر معاصر را پس از تلفتهای مکرر که به من ترس می زدن پیدا می کنم و از این افسانه گوی قرون و اعصار که بازگشته تا در بی و زنیها افسانه زندگی بسراید میخواهم که مدتی از وقتش را در اختیار من بگذارد و شهرزاد قراقراملاقتی برای ساعت ۹ شب می گذارد و می گوید:  
هر چند که ساعت ۹ شب وقت مناسبی برای کپ و گفتگو نیست ولی چون ایام عید است و دید و بازدید که نمی توان غیر از این ساعت زمان دیگری را انتخاب نمود.  
بقیه در صفحه ۵۵



### فروشگاه صادقی

کلیه لوازم یدکی اصلی  
فولکس واگن  
خیابان ژاله - چهار راه  
آب سرد - تلفن ۳۰۳۷۹۱  
از ۸ صبح تا ۸ شب یکسره باز است

مد افسون  
قدوسی

### خیاط بانوان

تلفن ۸۴۸۶۸۶ انتهای خیابان ملک - جاده  
قدیم شمیران

### با اتو بنز کرمان

مسافرت کنید راحت، سریع، مطمئن  
تلفن های ۵۳۳۹۷۴ - ۵۳۶۹۰۳ و ۲۱۳۲۳۳

### بقیه آرزوهای هنرمندان

غمگین و غم پرست نباشد بهمین جهت در حافظه ام  
مروری میکنم تا بتوانم با کمک آن خواننده شادی  
را پیدا کنم که از روی حرکات و رفتارش هنگام اجرای  
ترانه در تلویزیون بتوان شادی را در وجودش یافت  
و ضمن همین یاد آوری کوتاه بیاد نادیا خواننده شاد و  
همیشه خندان می افتم که بارها و بارها از صدا و حرکات  
شادی آفرینش بروی صفحه تلویزیون لذت برده ام و  
فکر میکنم تنهام نبوده ام بلکه امروزه با این  
گسترش عظیم شبکه رادیو و تلویزیونی بسیاری از مردم  
میهن و کشورم از صدا و حرکات او محظوظ گشته اند  
بهمین جهت بسراغ نادیا میروم تا ببینم چه میشود.  
نادیا را در منزلش می یابم و با او بگفتگو  
میشوم.

از نادیا نیز میخواهم که از آمال و آرزویش  
در فصل جدید حیات طبیعت سخن بگوید.

نادیا در پاسخ چنین میگوید:  
خواست من خواست مردم است و آرزوی من  
آرزوی آنهاست آنچه را که مردم بخواهند دوست  
داشته باشند من نیز دوست خواهم داشت و هر چه را که  
مردم منتظر باشند من نیز منتظر و بیزارم زیرا  
من فردی از افراد این اجتماع هستم و وظیفه ای که بر  
عهده من است آنست که تا آنجا که می توانم بشادی  
و شادمانی هم میهنانم کمک کنم و من تا امروز سعی  
کرده ام که چنین بوده و کوشش خواهم کرد که برای  
همیشه شادی آفرین باشم چرا که فکر می کنم وقتی  
کارگر زحمتکش و شرافتمند ایرانی و یا آن پیشه ور  
سخت کوش و پرتلاش کشورم و همین طور دیگر طبقاتی  
که از بام تا شام در تلاش و تکاپو هستند تا زندگی من و  
دیگران را رونق بخشند وقتی خسته و فرسوده از کار

### بورس هواکش کیهان

نماینده هواکش های ناسیونال سازنده و  
پخش کننده هواکش های صنعتی فشار قوی خیابان  
قدیم شمیران نرسیده به سه راه تخت جمشید پلاک  
۲۲۹ تلفن ۷۵۰۸۰۴ (حاجی زاده)

### نمایشگاه مبیل استیل

### حبیبی

نقد - اقساط با شرایط سهل همه  
روژه بدون تعطیل یکسره از صبح  
تا ۱۰ شب باز است

شاهپور جنب فرهنگ تلفن ۵۳۸۶۹۹

تعلیم ماشین نویسی فارسی و لاتین با متد  
جدید مدت ۱۵ روز در آموزشگاه راهنما  
سه راه ژاله - تلفن ۳۱۸۶۳۴

لطفاً پیسوادان را راهنمایی فرمائید  
کلاس مخصوص پیسوادان و کلاسهای  
ابتدائی - متوسطه - راهنمایی تحصیلی روزانه -  
شبانه - تقویتی - متفرقه - عادی و تضمینی -  
دائراست سه راه ژاله - آموزشگاه راهنما  
تلفن ۳۱۸۶۳۴

### فروشگاه شایان

خریدار و فروشنده فرش های کهنه و نو  
و لوازم منزل خیابان شاه چهارراه  
جمشید آباد - تلفن - ۹۲۳۸۱ - ۹۲۸۴۷۳

### مؤسسه تک

قبوض فرش - طلا جواهر - بانک کارگشائی  
را صد درصد خریدار است و بمزاد ارزیابی  
قبوض بانک کارگشائی وام میدهد و برای معاوضه  
هر نوع فرش کهنه شما با نو - یا خرید آماده است.  
خیابان شاه بالاتر از سینما نیافارا روبروی  
بیست متری اول روبروی بانک بیمه بازرگانان مؤسسه  
تک - تلفن های ۴۵۱۶۸ - ۶۶۲۴۵۹

### مؤسسه تک

برای خرید و فروش هر نوع اراضی ساحلی  
و ویلاهای ارزان قیمت در شمال بمؤسسه  
تک مراجعه فرمائید خیابان شاه بالاتر از  
سینما نیافارا روبروی بانک بیمه بازرگانان  
تلفن ۴۵۱۶۸ - ۶۶۲۴۵۹

### همه جا با اتو تاج مسافرت کنید

راحت، سریع، مطمئن

نشانی خیابان بوذرجمهری چهار راه سیروس  
تلفن های ۲۱۹۷۶ - ۲۹۳۳۲ - ۵۳۴۱۵۷ - ۲۱۶۳۲  
همه جا



## بقیه آرزوی هنرمندان

من شهرزاد را فقط از روی شعرها و کتابش (باتشنگی پیر می‌شویم) و فیلم‌هایی که بازی کرده است می‌شناسم به همین جهت تصویری که از او در ذهن من است صورتی است خیالی و دوست دارم که این تصویر زیبا که من از او در ضمیر خود کشف کرده‌ام با واقعیت نیز مطابق باشد. با این امید رنگ‌خانه او را می‌فشارم و لحظه‌ای بعد خود شهرزاد در را بر روی می‌کشاید.

توسمی که نه تلخ است و نه شیرین بر روی لبانش می‌رقصد و مرا بداخل راهنمایی می‌کند و بعد از خوش و بش سئوال را برایش مطرح می‌کنم که آرزوی خود را در سال جدید برایم شرح دهید.

شهرزاد می‌گوید:

سئوال با مزه و جالبی است. راستش را بخواهید آرزوی من آرزوی مردم است و از مردم نیز توده عوام مورد نظر من هستند و دلم می‌خواهد رشد فکری مردم مخصوصاً کارگر و زارع (مردم عوام) بآن اندازه برسد که تنها در دریا نشناختن بلکه در دریا را نیز ببینند و به بارت بهتر رشد فکری برای چاره درد نه تحمل درد. زمانی من گفته بودم شاعر باید درد و فقر را کشیده باشد تا شاعر باشد اما حالا می‌گویم:

درد را حس کردن، درد را شناختن مهم نیست باید دگر بود، باید شفا را پیدا کرد، تا وقتی که مردم در دریا تحمل نکنند فقط به نان بخور و نمیری قناعت میکنند همه چیز همین طور خواهد بود. دیگر زمان با انتظار معجزه و آرزو رویا نشستن گذشته است.

من هستم، تو هستی، مردم هستند باید ثابت کنند که هستند و اینست آرزوی من که دلم می‌خواهد هر چه زودتر قبل از آنکه در درونج مرا و تو را و مردم را از پا در آورد بآن برسم و برسم.

از خانم شهرزاد می‌پرسم آرزوی دیگری ندارید که از آن صحبت کنید؟

و ایشان چنین می‌گوید:

نه. دیگر نه حرفی برای گفتن و نه آرزویی برای خواستن دارم. همه چیز من در همین کلماتی که بازگو کردم خلاصه می‌شود.

از شهرزاد خدا حافظی می‌کنم و شب بخیر می‌گویم و در راه باو و حرفهایش فکر می‌کنم و سعی می‌کنم که آنها را برای همیشه بخاطر بسپارم.

صرافپور:

## آرزوی من تمام نشدنی است

خانم آذر صرافپور ترانه‌سرا و شاعر معاصر را در بیمارستان ملاقات می‌کنم.

وقتی مرا می‌بیند تمام چهره اش متبسم می‌شود و می‌خواهد از روی تخت برخیزد، که من از ایشان خواهش می‌کنم همان طور راحت دراز بکشند.

شده بودم که خانم صرافپور بعلمت بیماری که دارند باید خیلی همچنان زده شود. اما چکنم که خانم صرافپور وقتی مرا می‌بیند سخت بهیجان می‌آید و می‌گوید:

واقعاً خوشحالم که بیاد من بودید و بدیدارم آمدید چون من قبل از سال تحویل تا بحال که در بیمارستان بستری هستم گوئی از یادرفته‌ام چون هیچ کس حتی تلفنی هم یادی از من نکرده و احوالی نپرسیده است بغیر از عده معدودی از فامیل و دوستان خیلی نزدیک که شاید آنها نیز بخاطر رفع مسئولیت بدیدارم آمده‌اند. بهر حال از اینکه شما را می‌بینم سخت خوشحالم چون همین محبت ها و دوستیهای کوچک است که به آدمی شوق زندگی می‌دهد و باعث می‌شود تا زندگی را بیشتر در رکاب ایمان حس کنم.

از خانم صرافپور می‌پرسم که علت ناراحتی و بیماری‌اش چیست؟

خانم صرافپور در جوابم خنده‌ای تحویل می‌دهد و می‌گوید اگر علتش را می‌دانستند که دیگر من اینجا بستری نمی‌شدم، مسئله همین جاست که نمیتوانند تشخیص دهند و الا اگر دکترها سبب و علت بیماری را پیدا کنند راه درمانش آسان است. می‌پرسم خانم صرافپور اگر پاسخ بسئوالاتم شما را ناراحت نمی‌کند لطفاً از آرزوهایتان در سال جدید که برای شما بر روی تخت

## خانواده محترم موثقی

با اندوه فراوان و قلبی آزرده مصیبت فقدان دوست و سرور گرامی سرهنگ باز نشسته فتح‌اله موثقی را به خانواده محترم ایشان و بازماندگان آن مرحوم تسلیت می‌گوئیم.

طباطبائی - حسینی - جواد اکبرزاده  
عبدالعلی خدا بنده لو

بیمارستان آغاز شده است کمی برای صحبت کنید، و خانم صرافپور باز هم می‌خندد و می‌گوید: آرزوی من تمام نشدنی است زیرا اگر آرزوی تمام شود دیگر نخواهم توانست زندگی که سیال و روان است حس کنم. و چون آدم عجول و کم طاقتی هستم دلم می‌خواهد که هر چه زودتر یعنی امروز و فردا بخواسته‌هایم برسم و اگر این خواسته‌هایم دیر بر آورده شود آنوقت دیگر اهمیتی نخواهد داشت و من نسبت با آنها بی تفاوت شده‌ام. دلم می‌خواهد همین احساسی را که حالا نسبت بزندگی دارم همیشه داشته باشم. من خوشبختی لحظه‌ای را خیلی دوست دارم.

آرزو دارم که همیشه همه‌ی آدم‌ها را بخندانم و بیستم و آدم‌ها منظورم روزنامه فروش و طواف دوره گرد و سوورو امثال اینها می‌باشد، و دلم می‌خواهد که رابطه‌ام با این نوع آدم‌ها هرگز قطع نشود.

ممکن است که هیچگاه نتوانم کاری برای این گروه از آدم‌ها انجام دهم ولی همین اندازه که بیاد آنها هستم و آنها بتوانند این بیاد بودن را درک کنند من خوشحال می‌شوم. دلم می‌خواهد برعکس همه‌ی هم چنانم که دلشان می‌خواهد نشان کم باشد من مسرت از آنچه هستم در نظر دیگران جلوه کنم تا این اندازه ماجو انان را به بی تجربه‌ی من متهم نکنند. و در آخر دلم می‌خواهد آنقدر باشم که آنچه را که نمیدانم بدانم و آنچه را که نخوانده‌ام بخوانم و ندیده‌ها را ببینم. خانم صرافپور سخت خسته است و این از صورتش بخوبی معلوم است و من به همین جهت از او خدا حافظی می‌کنم و آرزو می‌کنم تا هر چه زودتر سلامت را بازیابد.

شکوه فرهنگ:

## شادی‌ها باید مال که باشد

با خانم شکوه فرهنگ نویسنده خوب معاصر برای ساعت ۲ بعد از ظهر وعده کرده‌ام تا بدیدارشان بروم. به همین جهت کمی زودتر از ساعت مقرر بدر خانه ایشان می‌روم و سعی می‌کنم خودم را سرگرم کرده تا رأس ساعت ۲ بحضور خانم فرهنگ شرفیاب شوم، ولی چون باد سختی می‌وزد ناچار می‌شوم که زنگ خانه را چند دقیقه‌ای زودتر بصد در آورم.

خانم فرهنگ با مصمیمیت مرا می‌پذیرد و با اینکه من از حم صرف ناها را ایشان شده‌ام با بلند نظری خاصی این گناه بزرگ مرا می‌بخشند و من خود سخت از این مزاحمت بی‌موقع ملول و افسرده می‌شوم و به همین خاطر برای جبران مافات سعی می‌کنم که هر چه زودتر دفع شرور رفع زحمت کنم.

از خانم فرهنگ که نام آشنائی در قصه نویسی زمان ماست می‌پرسم:

برای سال جدید چه آرزویی دارید؟  
خانم فرهنگ همانگونه که روی صندلی راحت نشسته‌اند و آنرا حرکت می‌دهند می‌گویند:

بعضی شاید بسیاری از آرزوها نگفتنی است و بیشتر آرزوهای من چنین هستند ولی از آنها که میتوان بازگو کرد و بر زبان جاری نمود اینست که همه‌ی خوشیها و خوبیها برای همه‌ی مردم باشد.

از خانم فرهنگ می‌پرسم: آرزوی دیگری ندارید؟  
و ایشان می‌گویند:

نه، فکر می‌کنم همین اندازه کافی باشد. در اینجا من که از گناه پیشین خود بسیار ناراحت هستم از این نویسنده صاحب نام و مشهور خدا حافظی می‌کنم و امیدوار هستم که آن ده دقیقه زودتر از ساعت مقرر را با خواندن این مطلب بر من ببخشایند.

## عزیز خانواده



شایسته عسکری فرزند آقای احمد عسکری

## بقیه جنجال نامه‌های عاشقانه

با این متداز اسرار دولتی گرفته تا نامه‌های عاشقانه مصر قدیم خوانده شد و دیگر چیزی بخفی نماند. متأسفانه عمر فرانچون بسیار کوتاه بود و اجل مهلتش نداد تا از سعی و کوشش چندین ساله اش بهره بگیرد. در چهارم مارس ۱۹۳۱ در سن ۴۲ سالگی دار فانی را وداع گفت چند دقیقه قبل از مرگش آخرین جمله‌ای که از میان لب‌های قلبی و بیرون آمد چنین بود: «توی این خیلی چیزها هست که هنوز کشف نشده».

## بقیه زنده مرد

شخص شما امر و مقرر داشتیم که میرزا آقاخان نوری را و روداد علی حضرت شهریاری به دار الخلافه در این دولت سرا بماند، جان و مال و خانواده و عزت او تحت حمایت ماست و از هر تعرضی مصون است. باید اطمینان داشته و از هر جهت آسوده خاطر باشد. پس از ورود علی حضرت همایونی به موجب شفاعت شما البته قبله عالم او را مورد عنایت قرار خواهند داد...»

وقتی رشته افکار ناصرالدین شاه به اینجا رسید دستور داد تا مادرش مهدعلیا را احضار کنند. مهدعلیا پس از اتمام روضه خوانی به خانه خویش، در ارگ مراجعت کرد و در این اندیشه فرو رفته بود که نتیجه ملاقات امروز میرزا تقی خان و پسرش به کجا انجامیده است زیرا هنگامیکه گزارش این ملاقات را بوی دادند فوق العاده افسرده خاطر گردید چون بخوبی می‌دانست که قدرت و نفوذ کلام میرزا تقی خان در حدی است که ناصرالدین شاه جوان را از هر جهت تحت تأثیر قرار خواهد داد و این مرد توانا، زیرک، باهوش و با فراست می‌تواند این جوان کم تجربه و ناپخته را مانند مومی در دست خود بهر شکلی که میل داشته باشد درآورد این افکار ذهن او را از هر جهت مشوش ساخته و ناراحتش کرده بود که بوی اطلاع دادند شاه او را احضار کرده است، در این اواخر کمتر اتفاق افتاده بود که شاه بسیاد مادرش باشد و وقتی این امر را به مهدعلیا ابلاغ کردند، از طرفی خوشحال شد که می‌تواند بهر تدبیری باشد از نتیجه تصمیم شاه درباره میرزا تقی خان مطلع شود ولی این خوشحالی برای او خیلی زود گذر بود زیرا به آنرا داشت که مذاکرات میرزا تقی خان

و شاه به این شرط منتهی شده باشد که میرزا تقی خان وجود او را مثل آسایش خود دانسته و تبعیدش را از تهران به عتبات عالیات از شاه خواستار شده است و ناصرالدین شاه هم با این نظر موافقت کرده است و این احضار در این موقع نا بهنگام شب برای آن است که ناصرالدین شاه خواسته است شخصاً این موضوع را با وی در میان بگذارد و لااقل وظیفه فرزندی را بجای آورد.

ناتمام



## رئیس آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان

● آقای ناصر محسن لیسانسیه تاریخ و جغرافی از دانشگاه تهران به سمت ریاست آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان منصوب گشت، نامبرده در گذشته ریاست ادارات آموزش و پرورش شهرستانهای سقز، بانه، سنندج، بروجرد و کرج را دارا بوده است.



## معاونت دبیرستان بازرگانی زاهدان

● آقای هوشنگ ایران منش که یکی از دبیران با سابقه و پرکار هنرستان صنعتی زاهدان می باشد به سمت معاونت دبیرستان بازرگانی منصوب شد. با اشتکار و جدیتی که در ایشان سراغ داریم امیدواریم دبیرستان بازرگان زاهدان در ردیف مهمترین دبیرستانهای این استان قرار گیرد.

## حسابدار فعال بهداری اسفراین

● آقای عبدالهی حسابدار فعال و شایسته بهداری اسفراین با حسن سلوک در اسرع وقت کارهای محوله را انجام میدهد و رضایت ارباب رجوعها را به نحو احسن فراهم میسازد.



## رئیس حزب ایران نوین بوکان

● آقای مصطفی حبیب اله مدیر عامل جمعیت شیر و خورشید سرخ که یکی از افراد خوشنام بوکان است به سمت رئیس کمیته حزب ایران نوین این شهر منصوب و مشغول کار شد.



## رئیس شهر بانی بروجن

● سرکار سروان یوسفی رئیس شهر بانی بروجن با صفهان انتقال یافت و سرکار سروان رحیم زاده بریاست شهر بانی شهرستان بروجن منصوب و مشغول بکار گردید.

## فرهنگی فعال گناوه

● آقای نصراله گرگی یکی از دبیران دلسوز مدرسه راهنمایی تحصیلی عنصری گناوه می باشد که طی دو سال خدمت در این مدرسه همیشه زحماتش مورد توجه و رضایت همگان بوده و در بالا بردن سطح معلومات دانش آموزان از هیچ کوششی دریغ نمی نماید و به همین جهت در بین مردم و دانش آموزان محبوبیت خاصی پیدا کرده است.

## فرهنگی شایسته دزفول

● خانم رضوان صالحیان رئیس دبیرستان شهدخت دزفول یکی از فرهنگیان برجسته در این شهر است که به علت حسن سلوک و روش تدریس صحیح همیشه مورد توجه بوده و بارها از طرف رئیس آموزش و پرورش و دیگر مسئولان اداری مورد تشویق قرار گرفته است.



## ورود - خروج - انتصاب - انتقال

# خبرهای اداری شهرستانهای ایران

## تشویق - انتقاد - تقدیر

## انتخاب دبیر اطاق اصناف آبادان مورد تأیید مردم است

● آقای حاجت اله محمودی با وجود اینکه جوان است، تحرک جوانی را با تجربیات مردان سالخورده بهم آمیخته و در کار و کوشش و فداکاری در کارهای خیر و عام المنفعه و اجتماعی بقدری سعی میباید که میتوان گفت اطاق اصناف آبادان بحق ویراست دبیری انتخاب نموده است، موسوی خبرنگار مجله می افزاید چون مدت مدیدی است با آقای محمودی آشنایی کامل داریم هر بار که باهم بگفتگو نشستیم، وی اظهار می داشت آرزوی خدمت ب مردم و ب کشورم را دارد.



## حسابدار گلوگاه

● آقای عین اله کلبادی به مدت از چند سال کار صداقت و فعالیت در امور دفتری اخیراً به سمت حسابدار شهری و گلوگاه انتخاب و مشغول بکار گردید.



## سرپرست پستهای شهری بوشهر

● از طرف آقای نصری شهردار بندر بوشهر آقای حسن ... رئیس سازمان پستهای فرمانداری کل بوشهر سرپرستی امور مربوط به پستهای شهری را عهده دار شد، شهرداری بوشهر طرز امکانات پستهای و پستهای همکاران برای رفاه مسافران توریستی استفاده خواهد نمود.

## فرهنگی دلسوز در گناوه

● آقای علی رایانی دبیر مجرب و با سواد راهنمایی تحصیلی عنصری گناوه یکی از فرهنگیان دلسوز آموزش و پرورش گناوه می باشد ضمن مدت دو سال در این مدرسه نظر بقالیتهای چشمگیری که در امر با سواد نمودن دانش آموزان انجام داده مورد توجه عمومی قرار گرفته و یکی از آموزگاران دلسوز گناوه نامیده می شود، بجاست مقامات آموزش و پرورش از چنین جوان فعالی تشویق و قدردانی بعمل آورند.



## رضایت از دادیار بهبهان

● عده ای از اهالی بهبهان و توابع ضمن مراجعه بدفتر نمایندگی و خبر نگاری مجله از طرز کار و اخلاق آقای امیر سلیمانی دادیار دادسرای بهبهان اظهار رضایت نمودند و توفیق بهشتی را قاضی شریف را خواستار شدند.



معاونان وزارتخانه ها بر سرستی آقای خدایاری معاون وزارت کشور و تیمسار سر لشکر غفور علینزاده استاندار کردستان برای بررسی احتیاجات و رفع نیازمندیهای این شهرستان بسقز وارد و در سالن شیر و خورشید با حضور آقای ملک شمالی فرماندار و روسا جلسه تشکیل شد بدو فرماندار ضمن خیر مقدم فهرست وار احتیاجات شهری را بعرض رسانیده آنگاه آقای محمد بوسقا نچی در حضور انجمن شهر نکاتی برای رفع نیازمندی مردم پیشنهاد نمود و آنگاه تیمسار غفور علینزاده استاندار باینات مبسوطی در باره ورود هیئت باین منطقه ایراد کرد.

## دکتر به هندیجان نیامده است

۲ سال است که ساختمان بهداری دولتی در هندیجان با تمام رسیده ولی خبری از پزشک نیست، هندیجان با وجود دکتر سازمان شاهنشاهی احتیاج مبرم به بهداری دولتی دارد، چون بهداری سازمان شاهنشاهی کفاف ۱۰۰ پارچه آبدی و ۳۰ هزار جمعیت را نمی نماید.

## بهداری را از گلوگاه گرفتند!

زمانی که گلوگاه دهستانی بود، وزارت بهداری يك دکتر باین منطقه اعزام داشت مردم با علاقمندی جهت بهداری قطعه زمینی مکفی بطور رایگان در اختیار قرار دادند و فوراً ساختمان احداث و يك تابلو بزرگ بهداری گلوگاه بر روی سردر حیاط نصب گردید، مردم خیال میکردند پس از چند سال که جمعیت آن چند برابر افزایش یافته و با توابع از بیست هزار نفر تجاوز کرده تعداد دکتر هم اضافه و بلکه بیمارستان هم دائر خواهد شد ولی متأسفانه چند سال قبل دکتر دندان پزشکی که بگلوگاه اعزام شده بود، بعد از مدتی کار بکلی از گلوگاه رفت!

● در سال گذشته شایع شد در گلوگاه بیمارستان دائر می گردد و مردم خیلی خوشحال شدند و عملیات ساختمانی در محوطه بهداری روبروی ساختمان بهداری دائر و حتی مردم مجدداً مقداری زمین خریداری و در اختیار بهداری قرار دادند و بعد از مدتی خیلی کوتاه وضع درمانی از ساختمان بهداری تخریب و وسائل و کارکنان ساختمان جدید انتقال یافت و آنگاه تابلوی بهداری را برداشته و تابلو مرکز بهداشتی درمانی نصب کردند و حال يك دکتر چطور خواهد توانست جوابگوی ۲۰ هزار نفر باشد.

مردم می گویند بخش پر جمعیت گلوگاه عجب پیشرفت معکوس کرده است بعوض اینکه در گلوگاه و در برابر جمعیت زیاد بیمارستان ایجاد شود، اخیراً مسئولان امر جمعیت گلوگاه را نادیده گرفته و در ردیف دهستان قرار داده اند و حال میگویند ما بهداری می خواهیم و بیمارستان احتیاج داریم و چند نفر پزشک.

## عسگری - خبرنگار مجله

## پاسخ وزارت آب و برق ب مردم گناوه

● در تاریخ ۲۳ ۱۲ ۵۱ مطلبی تحت عنوان (بخش پر جمعیت گناوه یکی از بخشهای پر جمعیت فرمانداری کل بوشهر می باشد) بچاپ رسیده بود خواهشمند است برای روشن شدن اذهان اهالی گناوه مطلب زیر را بچاپ برسانند، ● در حال حاضر تأمین آب آشامیدنی بخش گناوه به عهده فرمانداری کل بوشهر می باشد و هیچک از سازمانهای وزارت آب و برق عهده دار تأمین آب آن بخش نمی باشند.

## چهرم در مضیقه دندانپزشک!

● شهرستان چهرم که بیش از ۸۳ هزار نفر جمعیت دارد دارای یک نفر دندان پزشک می باشد و از وزارت بهداری انتظار دارند يك نفر دندان پزشک جهت این شهرستان و روستاها اعزام دارند.



## خدمتگذاری صدیق در مراغه



شهر تاریخی و باستانی مراغه از معدودترین شهرهایی است که نام پسر افتخارش در صفحات زرین تاریخ ثبت شده. به خصوص که از شخص اول مملکت لقب پیش-آهنگی بخود گرفته دارای مسئولیتی کاروان و پر تجربه

ای است که پیشرفتش مدیون مسئولیتی صدیق و چابک است. یکی از خدمتگزاران واقعی شاه و ملت آقای اسداله ابوقدره فرماندار بسیار فعال و کاروان و پر تجربه این شهر باستانی است، آقای ابوقدره چند سال که فرماندار است بحق توانسته است بنحو احسن و کامل وظایف مقدس خود را ایفاء نماید و نظر همگان را نسبت بکار و فعالیت خود جلب نماید. عده زیادی از روشنفکران مراغه بدین فکر نمایندگی و خبرنگاری مجله مراغه نموده و اظهار داشتند از مقامات مسئول بخوانیم آقای ابوقدره را مورد تشویق و تقدیر قرار دهند.

## رئیس بانک تهران شعبه تبریز



آقای فرهنگ اترکی رئیس بانک تهران شعبه رضائیه سمت رئیس بانک تهران شعبه تبریز منصوب و بمحل مأموریت جدید در میان بدرفقه دوستان و مشتریان بانک عزیمت کرد.

## سرپرست فعال پیش آهنگی گداوه



آقای امراله شجاعی فر دبیر زحمتکش دبیرستان دانش گداوه و سرپرست فعال پیش آهنگی گداوه و ریگ با فعالتهای چشم گیری در سطح فرهنگ توانسته است محبوبیت خاصی در بین مردم پیدا کند، قبل

از اینکه ایشان عهده دار پست سرپرستی پیش آهنگی گداوه و ریگ شود پیش آهنگی در این محل صفر بود، از زمانیکه ایشان سرپرست شد، توانسته است قدمهای مؤثری در امر توسعه پیش آهنگی بردارد که خلاصه ای از این فعالیتها به این شرح است، تعلیم و تربیت ۸۳ نفر پیش آهنگ و بسیار در دبیرستان - تشکیل شورای پیش آهنگی بخش - تشکیل کمیته پیش آهنگی در سطح بخش - تأسیس مرکز پیش آهنگی بخش گداوه و ریگ.

## انتخاب شهردار صومعه سرا



از طرف اعضای انجمن شهر صومعه سرا آقای محمد رسول عدالت خواه رئیس کمیته حزب ایران نوین این شهرستان به سمت شهردار انتخاب گردید آقای عدالت خواه از معارف شهرستان صومعه سرا میباشد که خدمات ذیقیمتی باین شهر نموده و در کلیه امور برای پیشرفت این شهر پیشقدم می باشد و مورد علاقه قاطبه اهالی صومعه سرا است. انتخاب ایشان به سمت شهردار در میان عموم مردم حسن اثر بخشیده است زیرا در مدت کمی که از تصدی ایشان میگذرد در پروژه های زیادی در امر عمران و آبادانی شهر صومعه سرا پیاده نموده و کارهای عمرانی قابل توجهی را شروع کرده است.

## آشنائی مدیر کل اداره اطلاعات خوزستان با خبرنگاران و نویسندگان جراید در آبادان و خرمشهر



بمقتور آشنائی مدیر کل جدید اداره اطلاعات خوزستان با خبرنگاران و نویسندگان مطبوعات آبادان و خرمشهر ضیافتی بشام در باشگاه اروند آبادان از طرف آقای صدری نماینده دفتر وزارت اطلاعات در آبادان ترتیب داده شد در سرمون شام یکی از خبرنگاران آبادان صحبت کرد و سپس آقای احمدی ضمن تشکر از خبرنگاران این دو شهرستان بنقش موثر مطبوعات در افکار عمومی اشاره نمود و در پایان قاب عکس مزین به تمثال شاهنشاه آریامهر که از طرف خبرنگاران آبادان تهیه شده بود به آقای صدری اهدا گردید.

## پاسخ شرکت مخابرات ایران بمردم بزم

بازگشت به شرحی که در شماره ۱۵۳۳-۵۱/۱۲/۸ آن مجله با عنوان فعالیت رئیس تلفن بزم درج شده بود توضیح می دهد بموجب گزارش رسیده طرح تبدیل تلفن مغناطیسی آن شهرستان به خودکار در برنامه پنجم آبادانی کشور پیش بینی شده است که به موقع نسبت به تأسیس آن اقدام می شود، در مورد کادر پرسنلی نیز اقداماتی در جریان است که قریباً به نتیجه خواهد رسید.

## پاسخ شرکت تلفن ایران بمردم آشنویه

بازگشت به شرحی که در شماره ۱۵۳۰-۱۳۵۱/۱۱/۱۷ آن مجله در مورد تقاضای اهالی آشنویه درج شده بود پاسخ میدهد بموجب گزارش رسیده طرح شبکه تلفن شهری آشنویه در برنامه پنجم آبادانی کشور منظور گردیده که بموقع نسبت به تأمین امکانات فنی و تأسیس آن اقدام میشود.

## دبیران نمونه در فول



خانمها طاهره مهین ناجی و وحیده حجازی دبیران مدرسه راهنمایی پوراندخت در فول هستند، این خانمها بعلت حسن سلوک با دانش آموزان و همکاری فرهنگیان خود و نیز تجاربی که از لحاظ روش تدریس دارند مورد توجه بوده و معلم نمونه شناخته شده اند.

## ورود به بندر پهلوی

آقای حسینقلی ده بزرگی رئیس ثبت استان گیلان به همراه آقای ارشدی معاون ثبت استان جهت رسیدگی به دفاتر اداره ثبت شهرستان بندر پهلوی آمده و مورد استقبال رئیس ثبت شهرستان بندر پهلوی و کارکنان آن اداره قرار گرفتند.

## اولین جلسه شهرستان گران

اولین جلسه انجمن شهرستان گران در سال جاری بریاست آقای محمد جعفرعلیمی رئیس انجمن شهرستان و با شرکت اعضای مربوطه در محل شهرداری گران درباره آثار و نتایج ارزنده پیروزی عظیم ایران در امر نفت که بر هجری شاهنشاه آریامهر نصیب مردم کشور ما شده است سخنانی ایراد کرد و آنگاه مشکلات و نیازمندیهای روستائیان در سطح روستاها و اجرای طرحهای مختلف عمرانی و نسو سازی قراء شهرستان گران مورد بررسی قرار گرفت.

## نقش سازنده آموزش و پرورش جیرفت

اولیای آموزش و پرورش شهرستان جیرفت در امر تعلیم و تربیت دانش آموزان و نوجوانان گامهای ارزنده ای برداشته اند و در این راه مقدس رئیس آموزش و پرورش جیرفت آقای نبوی نژاد سالهاست در امر آموزش پیشقدم بوده و فعالیت های چشمگیری داشته است.

## همچنین رئیس دبستان ۲۵

شهریور آقای محمودی هم با کوشش و فعالیت های بی دریغ خدمات چشمگیری در راه باسواد شدن نوآموزان بعمل آورده است.

## در آخرین جلسه انجمن شهر رئیس

## راهنمایی تجلیل شد

اهواز در آخرین جلسه انجمن شهر در سال ۵۱ رئیس و اعضای انجمن از خدمات ارزنده سرکار سرگرد بهسریان که در جهت ترافیک شهر فعالانه تلاش کرده و این مشکل را حل نموده سپاسگزاری شد و یادآوری گردید که فعالیت ثمن بخش اداره راهنمایی اهواز در سال ۵۱ نمونه و درخشان بوده و اعلام داشتند که بخاطر کوشش مداوم و بی گهر راهنمایی اهواز از هر گونه همکاری فروگزاری نخواهیم کرد.

## مردم اهواز انتظار دارند تیمسار

سپهبد صدری ریاست شهربانی کل کشور و تیمسار سر لشکر بیگلری رئیس شهربانیهای خوزستان از چنین افسران لایق تقدیر و تشویق بعمل آورند.



## شرکت فرماندار کل در آخرین جلسه انجمن شهر زنجان

آقای نصرت مظفری فرماندار کل در آخرین جلسه سال ۵۱ انجمن شهر حضور پیدا کرده و در مورد کارهای عمرانی سال ۵۲ صحبت کرد و اظهار داشت با توجه بامکانات زیادی که دولت در اختیار شهرداران و اعضای انجمن شهرستان و شهر گذاشته است باید حداکثر استفاده بشود آنگاه فرماندار کل هر گونه سهل انگاری و تمیل در امور اجرایی شهر را بشدت مورد انتقاد قرار داد و یاد آوردند که هیچ گونه گذشتی در مورد افرادی که نتوانسته وظیفه خود را انجام دهند نخواهد شد و امیدوارم اعضای انجمن شهرستان و شهروندان همه و همه دست بدست یکدیگر داده شهری نوین بوجود بیاوریم.

## بازگشت بدرگز

آقای دکتر کاشمیری رئیس مرکز بهداشت شهرستان درگز برای مرخصی درگز راترک گفته بود بدرگز بازگشت و مشغول کار شد.

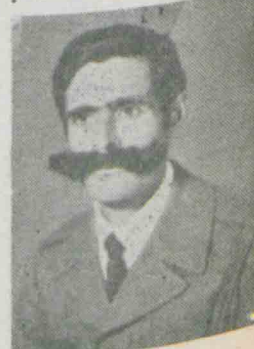
## فعالیت فرماندار زنجان

آقای بهرروش که یکی از کارمندان عالی مرتبه وزارت کشور می باشد و تا کنون در پستهای حساس انجام وظیفه نموده منشاء خدمات ارزنده ای بوده است

از بدو ورود بزنجان به سمت فرماندار زنجان و معاون فرماندار کل دوش بدوش فرماندار کل در پیشرفت امور فعالیت داشته است و اکنون اهالی زنجان از یک فرماندار کل و یک فرماندار شهر فعال برخوردار میباشند.

فعالیت های شبانه روزی رئیس پاسگاه ژاندارمری سلطان آباد سبزوار

سرکار استوار و بیحی جسم نژاد ریاست پاسگاه ژاندارمری سلطان آباد سبزوار در مدت کوتاهی که در این روستا مشغول انجام وظیفه گردید بعلت حسن سلوک و خلاقیت پسنیده و تشریک مساعی لازم بامامورین دولتی بنحو مطلوب انجام داده و ضمیمه پاسگاه را بطرز جالب مرتب و تزئین نموده و در جهت رفاه و آسایش اهالی و خواستهای آنان بمانند یک سرباز فداکار آماده بخدمت می باشد





# وقتی رئیس انجمن زمینخوار باشد وای بحال مردم خرمشهر

کارزمینخواری در خرمشهر سالها است متداول میباشد، البته زمینخواران خرمشهری نیز همگی شناخته شده می باشند بطوریکه وقتی در خیابان عبور می کنند مردم آن ها را به همین نام و نشان بمکدیگر نشان میدهند که مثلاً آقای زمین خوار را تماشا کن!

هرچند این آقایان از این طریق بدون دردسر صاحب میلیونها تومان ثروت بادآورده شده اند ولی به عقیده من همینکه چنین نام و نشانی داشته باشند از هر تنبیه و عقوبتی که مسلماً روی بازماندگان نشان هم باقی خواهد ماند بدتر و زشت تر است! مثلاً است معروف که می گویند هر چه بکنند نمکش میزند، وای بوقتی که بکنند نمک!

مقصود این است وقتی فلان آقا اقدام بزمین خواری میکند این چیز تازه و مسئله غیر باوری نیست ولی زمانیکه رئیس انجمن شهرستان با همکاری دوست و رفیق و همکار عزیزش رئیس انجمن شهر، اقدام بخوردن قبرستانی بنمایند این دیگر از عجبای روزگار است زیرا آقایان که باصطلاح برگزیدگان مردم شهرشان هستند کسانی که ریاست پارلمانی انجمنهای محلی را بدست دادند و میبایست جلوی اجحاف را بگیرند و گامهایشان فقط در راه رفاه مردم برداشته شود، می آیند ابتدا به شهتاد میدهند که فلان قبرستان که نه برای ایجاد بازار روز و میدان تره بار بسیار مفید است و اگر چنین پروژه ای پیاده گردد مردم خرمشهر از اراق را بقیعت مفت خواهند خرید و خورد، آنکاه آغاز بخريد زمينهای اطراف قبرستان نموده سپس بفكر تخریب و از بین بردن ملك شهرداری كه در جوار ملكشان قرار دارد می افتند و سر بزنگاه دیگران همچنان رامی گیرند و اعضاء انجمن شهر و مأمورین شهرداری از سرپرست گروه تخریب و از برنده آثار مالکیت شهرداری امضاء میگیرند که من نماینده آقای رئیس انجمن شهرستان میباشم و ما بدستور ایشان اقدام بچنین کاری کرده ام و الا بخدا و بهیچ وجه پیغمبر گناهی ندارم.

آقای رئیس انجمن شهرستان اینکارها از شما بهمدست زیرا اینچنین اعمال است که اعتماد مردم را از شما و از همه چیز سلب میکند، روی سخم باشما تنها نیست آقای رئیس انجمن شهر هم همچنان سر در لاک خودشان فرو برده اند و آنچه دلشان میخواهد انجام میدهند، ایشان همه کاره شهرداری میباشند، هر کس میخواهد عوارض نوسازی نپردازد هر که میخواهد از پرداخت عوارض کسب معاف شود ایشان راه میبندند و ایشان باید اشاره در اداره دستور میدهد و کار را درست مینمایند.

آیا مقصود آقایان از انتخاب شدن فقط همین است؟ در چنین وضعی بایستی دسب بدامان چه کسی و چه مقامی شد! همین زمین قبرستان که نزدیک بود بالا کشیده شود متری چند قیمت گذاری شده و عوارض نوسازی دریافت گردیده است! صد اذیت و آزار و کد امنی آقای صوفی فرماندار محبوب خرمشهر بر هیچکس پوشیده نیست تا آنجا که اینجانب اطلاع کامل دارم آقای فرماندار بلافاصله پس از وقوع این خبر بمحل زمین حاضر شده و گزارشاتی نیز بمقامات نموده و جلو حیث و میل شدن بیت المال را گرفته است.

## قابل توجه بنگاههای مسافربری

میهن نورد - گیتی نورد - میهن تور - لوان تور - ترانسپورت شمس العماره - اتو تاج - اتو شهر - اتو شاهین - گیلان تور - تی بی تی - اتو کازرون - اتو جنوب - اتو برانجان

بندرکنگان که از بخشهای ممتاز و درجه یک فرمانداریکل بوشهر و بنادر جنوب خلیج فارس بشمار می رود و از برکت ره آورد انقلاب در مسیر ترقی و پیشرفت قرار گرفته و با علم باینکه در آینده نزدیکی مبدل به شهرستان خواهد شد، و جمعیت آن در حدود ۴۵ هزار نفر است که مسافرین آن از بندر لنگه، گاو بندی به بوشهر رفت و آمد دارند و گریه هر نفر بدون بار از لنگه به بوشهر ۵۰۰ ریال می باشد.

این شهر از لحاظ بنگاه مسافربری در مضیق می باشد از مدیران محترم شرکت های فوق الذکر تقاضا می شود چنانچه حاضر بامتياز دادن تابلو و ۲ دستگاه اتوبوس مو تور عقب باشند کنگانی ها حاضر ندبا کمال میل واشتیا ن فراواق از شما استقبال گرم نمایند. ضمناً هر کدام از شرکت های مسافربری که باین ندا پاسخ مثبت داده و آمادگی دارند، لطفاً بدفتر نمایندگی و خبرنگاری مجله تهر انصوردردرکنگان مراجعه یا بانامه مارا مطلع می سازند بسیار ممنون می شویم.

یوسفی - نماینده و خبرنگار مجله تهر انصوردردرکنگان

ساری - جناب آقای دکتر شهیدی چشم پزشك حاذق مازندران بدینوسیله از همکاری بهد ریخ آنجناب درمداوای بیماران مستمند این شهرستان تشکر نموده موفقیات روز افزون شما را از خداوند خواهانم.

جمعیت حمایت از بیماران مستمند بهشهر

# طایفه حزباوی پشتیبانی خود را از جریان پیروزی نفت اعلام داشتند



اهواز - آقای فاضل کعبی بنمایندگی طایفه حزباوی به دفتر مجله تهر انصورد مراجعه و ضمن آمادگی طوایف حزباوی جهت آمادگی کامل برای پشتیبانی از رهبری های خردمندانانه اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر در جریان پیروزی عظیم نفت که پس از ۷۰ سال آرزوی دیرینه ملت ایران بابتکار جاودانه شخص شخیص شاهنشاه آریامهر تأسیسات آن در اختیار ایران گرفت باعزمی استوار

عشق شاه و مملکت، از هر گونه فداکاری و جانبازی در راه منویات مقدس پدر تاجدار دریغ نخواهیم کرد و تا آخرین قطره خون خود در مقابل هر گونه تجاوزی از جانب بیگانگان ایستادگی خواهیم کرد.

## نمایشگاه مبل وزین

بهترین شرایط نقد و اقساط، بیشترین بدمان در روز  
آدرس: خیابان پلیدی مقابل پارک ساعی جنب آرایشگاه کینر  
بازار این برگ یک کادوی عالی تقدیم میشود تا ۲۸/۱۲/۷۸

## بقیه اسرائیل از سازمان ملل اخراج میشود؟

مستقل و عضو سازمان ملل متحد حقی قائل است ساکت نمیشیند که اینک پس از سخنان پاکوب مالیک، نماینده اسرائیل «یوسف تکو» گفت اسرائیل يك کشور مستقل است و باید همان حقی را داشته باشد که سایر ممالک دارند... چگونه است که اعراب آزادند هر کار، ولو وحشیانه ترین آنها را در هر کجای جهان خواستند علیه اسرائیل انجام دهند و حق حاکمیت اسرائیل را نقض کنند اما اسرائیل نباید بتلافی برخیزد؟ ما هیچوقت حمله نکرده ایم فقط دفاع کرده ایم و جالب است که کشوری مثل شوروی با ما از کانگستریزم صحبت میکند!

بهر حال بحث پیرامون پیشنهاد شوروی همچنان داغ است و ممالکی بدفاع از نظریه مالیک و ممالک دیگری به پشتیبانی از دفاع «تکو» سخنانی عنوان کرده اند که مثل سایر سخنان و گفتارهایی که تا به حال در سازمان ملل متحد گفته شده فقط «حرف» است و تازه اسرائیلیها میگویند سازمان ملل متحد چندان آشفته سوزی برای ما نیست، مگر ممالکی که عضو این سازمان نیستند مثل سوئیس، ویتنام، کره، آلمان، زندگی نمی کنند؟ در صورت اخراج «ظالمانه» ما، اسرائیل نیز بدون وجود سازمان بکارهای خود خواهد رسید.

حتی نگاهی نیز به شوروی ندارد، روی این اصل، شورویها با وجودیکه صد در صد نیز از طرف اعراب تأید نمیشوند، بازار هر فرصتی برای وارد آوردن ضربه به اسرائیل که در حقیقت مجری نجات آمریکا محسوب میشود استفاده میکند که اینک پاکوب مالیک با چنان حرارتی از اخراج اسرائیل سخن میراند که گوئی، همه اعضای سازمان، بانظریات او موافق هستند.

«پاکوب مالیک» اسرائیل را کشوری خواند که بر اساس کانگستریزم سرایت کرده از آمریکا اداره می شود و هدف آن فقط تجاوز به ممالک اطراف است و در اجرای این هدف عالماً و عامداً منشور ملل متحد را نقض کرده و سبب بآزارش شدن تصمیماتی شده است که از طرف این مرجع رسمی بین المللی گرفته میشود. وی در نطق خود هر چه توانست با اسرائیل ناسزا گفت و اعمال اخیر اسرائیلیان را (تجاوز آشکار - جنایتهای خونین - راهزنیهای مسلحانه - و کشتارهای وحشیانه) خواند و حتی گفت اسرائیلیها که آنقدر از ظلم اس.اس.های هیتلر ناله دارند، حالا خودشان اس.اس.هایی برای اعراب شده اند...

این طبعی است که در مقابل این همه تعارف های دیپلماتی، اسرائیل نیز که بهر عنوان، برای خود بعنوان يك کشور



## ابوالقاسم حالت

### بوسه عید

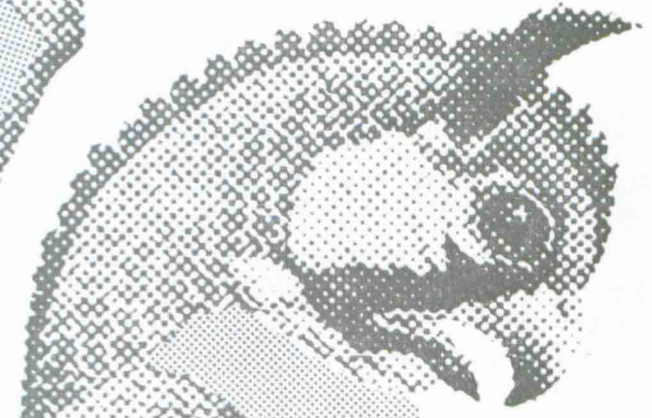
چه خوش باشد به صبح عید نوروز  
گرفتن بوسه از رویی دل افروز  
برای من که بوسم لعل دلبر،  
لب لعل از می چون لعل خوشتر  
ز نام بوسه هم شیرین شود کام  
که نتوان یافت شیرین تر ازین نام  
گوارا بوسه آن گلزار است  
بجز این، هر چه گوئی ناگوار است  
لب کشت و لب جام و لب جو  
همه هیچند در پیش لب او  
بسال نو چه شیرینی به از این  
که گیری بوسه ز آن لبهای شیرین؟  
بنام روز عید و شوق دیدار  
ز لبهای نکویان بوسه بردار  
که روز عید از آن لبهای دلنند  
روا باشد گرفتن بوسه ای چند  
بهین عیدی که گیرد دوست از دوست  
اگر از هن پرسی، بوسه اوست  
دلهم خواهد که بوسم لعل دلبر  
مکرر در مکرر در مکرر  
کسی از بوسه شیرین تر نیابد  
چه شیرینی؟ که درشکر نیابد؟  
لبان را جفت سازد نیک با هم  
که دوران را کند نزدیک با هم  
چو بهر بوسه لب بر هم گذارند  
دل مجروح را مرهم گذارند  
چه غم گر مدت بوسه است کوتاه  
که هر یک لحظه اش از دصد ماه  
غرض باید درین فصل و درین عید  
گل بوسه ز باغ گلرخان چید  
مراد روز عید از دیدن یار  
نباشد قصد جز بوسیدن یار  
ز لعلش بوسه ای شیرین ستانم  
کز آن یک عمر شیرین کام مانم





ماہنامہ

# سفیر پیشرفتہای چشمگیر ایران



لندن - پاریس، فرانکفورت، ژنو  
رم، مسکو، استانبول، تهران، آبادان  
ابوظہبی، بحرین، بیسبی، دہران، دوما  
دوبی، کابل، کراچی، کویت

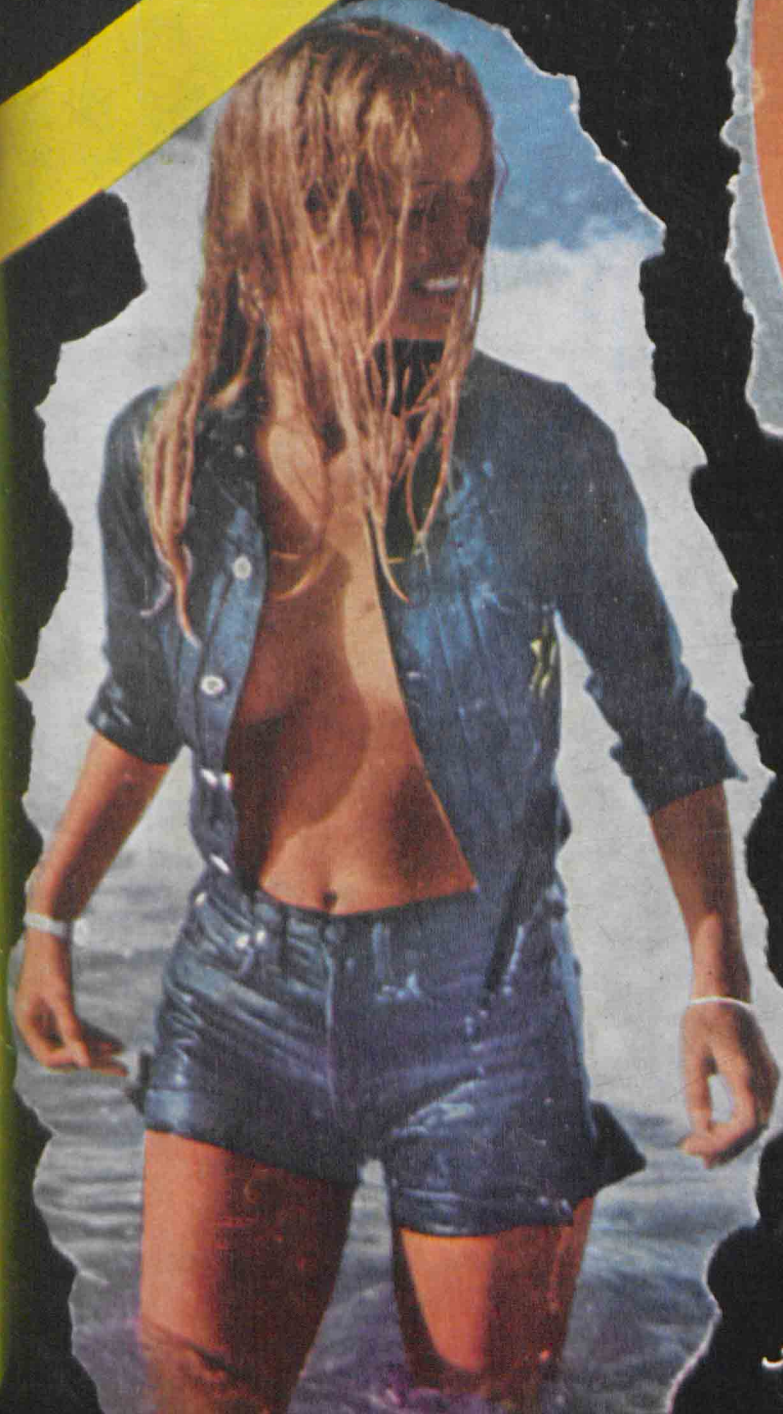


# وست اند واتچ



WEST END WATCH

مشهورترین ساعت در خاورمیانه



اتوماتیک - تقویم دار - واتر پروف - ضد ضربه - ضد مغناطیس